

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه

مطالعات راهبردی

شماره ۲۳ • بهار ۱۳۸۳

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مدیر مسئول: امیرحسین علینقی

سر دبیر: اصغر افتخاری

دبیر داخلی: فرزاد پورسعید

هیات تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

گودرز افتخار جهرمی، اصغر افتخاری، سیامک ره‌پیک، محمود سریع‌القلم،

امیرحسین علینقی، عباسعلی عمیدزنجانی، قدیر نصری

تایپ و صفحه‌آرایی: پژوهشکده مطالعات راهبردی

ویراستار: فرنوش بهرام‌پور

نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۱۱

صندوق پستی: ۵۱۸۹-۱۴۱۵۵ تلفن: ۸۸۰۱۱۴۷ دورنگار: ۸۸۹۶۵۶۱

پست الکترونیک: quarterly@risstudies.org

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه‌مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری و ارسال مقاله می‌کند:

– مقالات در حوزه مطالعات راهبردی مسائل ایران باشد.

– نام و نام خانوادگی مؤلف یا مترجم همراه با نشانی کامل و یک شماره تلفن تماس حتماً در پایان مقاله ذکر شود.

– خلاصه‌ای از سوابق علمی و پژوهشی مؤلف یا مترجم جهت آشنایی بیشتر ضمیمه شود.

– خلاصه‌ای از مقاله به زبان فارسی (و در صورت امکان انگلیسی) حتماً تهیه و ارسال شود.

– مقالات بر روی یک صفحه و با فاصله مناسب (حداقل ۲ سانتی‌متر) با خطی خوانا نوشته شود.

– طول مقالات از ۲۰ صفحه تایپی (و یا معادل دست‌نویس آن) فراتر نرود.

– در نگارش مقالات کلیه اصول علمی – پژوهشی رعایت شود. (معادلها در مقابل هر کلمه درون متن بیاید و

ارجاعات در یادداشت انتهایی ذکر شوند).

– یک نسخه از متن اصلی مقالات ترجمه شده همراه ترجمه ارسال شود.

– مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

– فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

مطالب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاههای پژوهشکده مطالعات

راهبردی نمی‌باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

فهرست مطالب

مقالات علمی

مطالعات پایه

- ۷-۲۹ تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت
رضا خلیلی
- ۳۱-۵۰ درآمدی بر اقتصاد سیاسی امنیت ملی
محمود عسگری

مطالعات ایران

- قدرت، امنیت، شریعت؛
۵۱-۷۰ درآمدی بر جایگاه امنیت در اندیشه و عمل فقهای شیعه در عصر قاجار
اصغر افتخاری
- ۷۱-۸۸ تحلیل تکوین‌گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
رحمن قهرمان‌پور

مطالعات بین‌الملل

- ۸۹-۱۰۸ رژیم‌های جهانی و تحول جایگاه جنبش‌های قومی
میرقاسم بنی‌هاشمی
- ۱۰۹-۱۲۸ به سوی امنیت کثرت‌گرا و گسترده
جوکو هورو/ موسی موسوی زنوز

نقد و بررسی کتاب

- | | |
|---------|--|
| ۱۳۱-۱۳۸ | امنیت، استراتژی و نظریه انتقادی
ریچارد واین جونز / عسگر قهرمانپور |
| ۱۳۹-۱۴۸ | نقش آمریکا در ملت‌سازی؛ از آلمان تا عراق
جیمز دابینز / فرزاد پورسعید |
| ۱۴۹-۱۵۷ | اقلیت علوی و حکومت عرفی در ترکیه
دیوید شنکلند / محمدعلی قاسمی |
| ۱۵۹-۱۶۷ | سیاست امنیتی در ایران پس از انقلاب
دانیل بایمن، انوشیروان احتشامی، شهرام چوبین و جerald گرین / جعفر حق‌پناه |
| ۱۶۹-۱۷۶ | فهم دولت محور ثبات سیاسی در جهان سوم
برایان کلایو اسمیت / محمد طاهری |
-

اطلاع‌رسانی

- | | |
|---------|---|
| ۱۷۷-۱۹۴ | نمایه فصلنامه مطالعات راهبردی
عباس رجیبی |
|---------|---|

فصلنامه مطالعات راهبردی

پژوهشکده مطالعات راهبردی • سال هفتم • شماره اول • بهار ۱۳۸۳ • شماره مسلسل ۲۳
۲۱۰ صفحه • قیمت تک‌شماره ۱۱/۰۰۰ ریال

مقالات: تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت / رضا خلیلی • درآمدی بر اقتصاد
سیاسی امنیت ملی / محمود عسگری • قدرت، امنیت و شریعت / اصغر افتخاری • تحلیل
تکوین‌گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران / رحمن قهرمانپور • رژیم‌های
جهانی و تحول جایگاه جنبش‌های قومی / میرقاسم بنی‌هاشمی • به سوی امنیت
کثرت‌گرا و گسترده / جوکو هورو / موسی موسوی‌زنوز

نقد و بررسی کتاب: امنیت، استراتژی و نظریه انتقادی / ریچارد واین جونز / عسگر
قهرمانپور • نقش آمریکا در ملت‌سازی؛ از آلمان تا عراق / جیمز دابینز / فرزاد پورسعيد
اقلیت علوی و حکومت عرفی در ترکیه / دیوید شنکلند / محمدعلی قاسمی • سیاست امنیتی
در ایران پس از انقلاب / دانیل بایمن، انوشیروان احتشامی، شهرام چوبین و جلال‌الدین / جعفر حق‌پناه • فهم
دولت محور ثبات سیاسی در جهان سوم / برایان کلاویاسمیت / محمد طاهری

• همراه با نمایه فصلنامه مطالعات راهبردی در سال ۱۳۸۲

Strategic Studies

Quarterly

Research Institute of Strategic Studies • Vol.7
No. 1 • Spring 2004 • Pages 210

Articles: Historical – Discursive Transformation of Security Concept /
Reza Khalili • A Contribution to Political Economy of National Security /
Mahmood Asgari • Power, Security and Religion / *Asghar Eftekhary* • A
Constructivist Analysis of I.R. Iran's Foreign Policy / *Rahman Ghahremanpour*
• World Regimes and the Change in the Status of Ethnic Movements
/ *Mir-Qasem Bani Hashmi* • Towards Pluralistic and Extended Security / *Jouko*
Huru/ Mousa Mousavi Zonouz •

Book Review: *Richard Wyn Jones*, Security, Strategy and Critical Theory /
by: Asgar Ghahremanpour • *James F. Dobbins(ed)*, America's Role in Nation –
Building: From Germany to Iraq / *by: Farzad Poorsaeid* • *David Shankland*, The
Alevis in Turkey: The Emergence of a Secular Islamic Tradition
/ *by: Mohammad-ali Qasemi* • *Daniel L. Byman*, Iran's Security Policy in the Post-
Revolutionary Era / *by: Jafar Haghpanah* • *B.C. Smith*, Understanding Third
World Politics, Theories of Political Change and Development
/ *by: Mohammad Taheri*

• Annual Index in 1382

تحول تاریخی – گفتمانی مفهوم امنیت

رضا خلیلی

کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۱/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۱/۲۹

چکیده

مفهوم «امنیت ملی»، اساساً مفهومی مدرن است که با تکوین دولت ملی معنا و مفهوم یافته است. «مطالعات امنیت ملی» نیز بحثی جدیدتر و مربوط به قرن بیستم است. در حالی که «امنیت» را باید مقوله‌ای کهن و دیرینه دانست که با جوهر هستی انسان پیوندی ناگسستنی داشته و آدمی حتی زمانی که بر هیبت و هویت اجتماعی در نیامده بود؛ به امنیت به چشم آشنایی همیشه همراه می‌نگریست. اما با مرور زمان و با تحول در زندگی و هویت اجتماعی او مفهوم امنیت نیز دگرگون شد. براساس چنین مفروضاتی، پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که مفهوم امنیت از ابتدای پیدایش تاکنون چه تحولاتی داشته و مؤلفه‌ها و ویژگی‌های آن در هر دوره تاریخی چه بوده است؟ این سؤال را براساس فرض رابطه استمرار یا عدم استمرار به دو روش تاریخی و گفتمانی می‌توان پاسخ گفت. نگارنده با بهره‌گیری تلفیقی از هر دو روش تاریخی و گفتمانی و با فرض تحولی تکاملی اما غیراستمراری، بر این باور است که مفهوم امنیت در سیر تاریخی خود چهار تحول گفتمانی را براساس چهار دوره خاص تاریخی طی کرده و در هر گفتمان، مؤلفه‌ها و ویژگی‌های خاصی را تجربه کرده که مسأله اساسی این نوشتار پرداختن به چنین سیر تحول تکاملی (تاریخی)، در عین توجه به مؤلفه‌ها و ویژگیهای خاص (گفتمانی) هر دوره است.

کلیدواژه‌ها: امنیت، تحول گفتمانی، استمرار تاریخی، گسست معرفت‌شناختی

مقدمه

از زمانی که هوموساپین ها به عنوان نسل اولیه انسان با تکامل زیستی و تلاش گروهی برای حفظ بقا و موجودیت خود زمینه پیدایش جوامع شکار و گردآوری خوراک به عنوان ابتدایی ترین نوع جوامع انسانی را فراهم ساختند، تا زمان حاضر که حیات بشر نوع جدیدی از زندگی فرامدرن مبتنی بر شبکه های ارتباطات الکترونیکی جهانی را تجربه می کند؛ تکامل زیستی و تکوین اجتماعی - فرهنگی جوامع انسانی با سرعتی روزافزون ادامه داشته و الگوهای متنوع و متفاوتی از زندگی اجتماعی شکل گرفته است که براساس آن تعریف، ویژگی ها و مؤلفه های امنیت نیز دستخوش تحول و دگرگونی شده است.

درباره تقسیم جوامع انسانی نظرات مختلفی وجود دارد؛ در یک تقسیم بندی جامع براساس شیوه معیشتی، جوامع انسانی در ده نوع «شکار و گردآوری خوراک، بوستانکاری ساده و پیشرفته، کشاورزی ساده و پیشرفته، ماهیگیری، منابع دریایی، گله داری ساده و پیشرفته و صنعتی» (۱) طبقه بندی شده و سیر جوامع بشری بر این اساس مورد بررسی قرار گرفته است. اما تفاوت در تقسیم بندی ها به حدی است که جوامع نه گانه پیش از جامعه صنعتی در تقسیم بندی مذکور را برخی اندیشمندان به طبقه بندی سه گانه تقلیل داده و از سه شیوه زندگی شکار و گردآوری خوراک، شبنانی و کشاورزی و شهرنشینی به عنوان انواع جوامع ماقبل صنعتی یاد کرده اند. (۲) در حالی که تقسیم بندی ده گانه بیش از حد گسترده است، طبقه بندی سه گانه مذکور نیز کاملاً دقیق به نظر نمی رسد و همه این نوع جوامع را بر اساس الگوی زندگی بدوی یا مدنی به دو نوع می توان تقلیل داد. بدین ترتیب جوامع شکار و گردآوری خوراک و جوامع شبنانی و کشاورزی اولیه را در الگوی جوامع بدوی و جوامع شبنانی و کشاورزی پیشرفته، ماهیگیری و تجارت دریایی و شهرنشینی را در الگوی جوامع مدنی می توان قرار داد.

دو الگوی جامعه بدوی و مدنی، انواع جوامع تا پیش از جامعه صنعتی را در برمی گیرند؛ درحالی که جامعه صنعتی، از ویژگی ها و خصایصی متفاوت از هر دو جامعه پیشین برخوردار است. بنابراین، جامعه مبتنی بر صنعت را باید در الگوی دیگری بررسی نمود که به دلیل ربط وثیق آن با دولت های ملی معمولاً از عنوان جامعه ملی (یا جامعه سیاسی) برای معرفی آن

استفاده می‌شود. اطلاق عنوان جامعه ملی برای جوامع صنعتی مدرن دارای حاکمیت‌های ملی تقریباً مورد پذیرش همگانی است اما جامعه فراصنعتی (۳) یا جامعه شبکه‌ای مبتنی بر فنآوری اطلاعاتی (۴)، ویژگی‌های متفاوتی از جامعه ملی مدرن دارند که لازم است عنوان دیگری را برای آن برگزید. با توجه به گستره جهانی این جامعه و فرسایش حاکمیت‌های ملی در راستای گسترش حاکمیت جهانی، عنوان جامعه جهانی برای این الگو مناسب است. بنابراین در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان جوامع انسانی از جامعه شکار و گردآوری خوراک به عنوان ابتدایی‌ترین نوع، تا جامعه فراصنعتی و شبکه‌ای مبتنی بر ارتباطات الکترونیکی جهانی به عنوان مؤخرترین آنها را در قالب چهار الگوی بدوی، مدنی، ملی و جهانی طبقه‌بندی کرد. براساس این چهار الگو و نیز با لحاظ کردن گسست معرفتی میان سنت و مدرنیسم و دوره‌های گذار از این وضعیت‌ها که تحت عناوین فراستی و فرامدرن از آنها یاد می‌شود؛ می‌توان تحولات مفهوم امنیت را نیز در چهار گفتمان سنتی، فراستی (کلاسیک)، مدرن و فرامدرن دنبال نمود. اما پی‌گیری این تحول مفهومی نیازمند مشخص کردن شیوه بررسی این تحول نیز هست.

بررسی چگونگی تحول مفهوم امنیت را براساس فرض رابطه استمرار یا عدم استمرار در تاریخ به دو شیوه تاریخی یا گفتمانی می‌توان انجام داد. در فرض رابطه استمرار، تاریخ، مراحل تکاملی را می‌پیماید و هر مرحله از مراحل قبلی تکامل یافته‌تر و پیشرفته‌تر است. بنابراین، نه تنها هیچ گسست و غیریتی میان هر مرحله با مرحله یا مراحل پیشین وجود ندارد بلکه به واسطه پیوست و استمرار است که تاریخ معنادار می‌شود. اما در فرض رابطه عدم استمرار، مراحل تاریخ، تکاملی نیست و هر مرحله نه تنها تکامل مرحله یا مراحل قبل نیست بلکه اساساً به دلیل رابطه گسست و غیریتی که میان دوره‌های خاص تاریخی حاکم است؛ شکل‌گیری و تکوین مرحله جدید تنها با فروپاشی مراحل قبل ممکن می‌شود. (۵) در این نوشتار، نه با روش تاریخی و نه با روش گفتمانی صرف، بلکه با بهره‌گیری تلفیقی از آنها و با فرض روندی تکاملی اما غیر استمراری، تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت در قالب چهار الگوی «جامعه بدوی - گفتمان سنتی»، «جامعه مدنی - گفتمان کلاسیک»، «جامعه ملی - گفتمان مدرن» و «جامعه جهانی - گفتمان فرامدرن» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. جامعه بدوی - گفتمان سنتی

شکارگری و گردآوری خوراک، نخستین نوع جوامع انسانی بودند که در نتیجه تکامل زیستی نسل اولیه انسان شکل گرفتند. این جوامع، به لحاظ اجبار در استفاده از ذخیره طبیعی خود رویی که در دسترس آنان قرار داشت؛ عده افراد خود را تقریباً ثابت نگه می‌داشتند و اغلب در گروه‌های کوچک و به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند و جمعیت کمی داشتند. (۶) همچنین اقتدار سیاسی محدود و جنگ و خشونت نیز بسیار ناچیز بوده و امنیت معنایی جز حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی نداشته است. بر این اساس، مؤلفه‌های گفتمان سنتی امنیت را می‌توان چنین برشمرد:

۱. تعریف امنیت به حفظ بقا و موجودیت

همزمان با حضور انسان در کره خاکی نیازهایی برای او مطرح شد که حفظ بقا و موجودیت در صدر آنها قرار داشت. نیاز به غذا، سرپناه، پوشاک و مانند آن، به عنوان نیازهای اولیه انسان‌های نخستین، همگی معطوف به حفظ بقا و موجودیت بود و کسانی که قادر به حفظ موجودیت خود نبودند، فاقد امنیت تلقی می‌شدند. بنابراین حفظ بقا و موجودیت مرکز ثقل مفهوم امنیت در این دوره بوده است.

۲. طبیعت منشأ اصلی تهدید

امنیت، دارای قدمتی کهن‌تر از مفهوم اجتماع و جامعه است. (۷) پیش از آنکه انسان‌ها وارد زندگی جمعی شوند نیز، امنیت به معنی حفظ بقا و موجودیت برای آنها اهمیت داشت و آنچه در این مقطع منبع و منشأ اصلی تهدید به‌شمار می‌رفت چیزی جز طبیعت نبود. آنهایی که می‌توانستند بر طبیعت و محیط اطراف خویش غلبه یابند دارای امنیت و آنها که این توانایی را نداشتند مغلوب طبیعت شده و بقا و موجودیت خود را از دست می‌دادند. همین نیاز به غلبه بر طبیعت در کنار نیازهای فطری و عاطفی، به اعتقاد برخی زمینه را برای شکل‌گیری اجتماعات اولیه انسانی و در واقع برای شکل‌گیری قدرت سیاسی فراهم ساخت. (۸) هر چند زیست‌شناسان اجتماعی تقدم و تفوق شکار در جوامع اولیه را مرتبط با تمایلات غریزی انسان

نسبت به جنگ دانسته و از این طریق در صدد اثبات خوی جنگ‌طلبی انسان‌ها بوده‌اند؛ اما مطالعات دربارهٔ جوامع اولیه حکایت از آن دارد که شکارگران و گردآورندگان خوراک، اکثراً غیرجنگ‌جو بوده و وسایلی که برای شکار مورد استفاده قرار می‌دادند؛ به ندرت به عنوان سلاح علیه انسان‌ها به کار برده می‌شدند. درواقع جنگ به مفهوم امروزی در میان شکارگران و گردآورندگان خوراک کاملاً ناشناخته بود و حتی شکار، نوعی همیاری اجتماعی محسوب می‌شده است (۹).

۳. اصالت همکاری

کار گروهی برای رفع احتیاجات اولیه و عدم انباشت خوراک گردآوری شده، در کنار فقدان نابرابری‌های قابل توجه از نظر ثروت و قدرت (۱۰) موجب اصالت و تأکید بیشتر بر همکاری به جای رقابت و نزاع بوده است. در این مرحله مردم به صورت گروهی، پیوسته در حرکت بودند و بدون تفاوت اجتماعی یا طبقاتی با هم زندگی می‌کردند. برای این گروه‌ها که در هماهنگی با آداب و رسوم و سنت‌های متداول زندگی می‌کردند و در تأمین نیازهای زندگی روزانه سهیم بودند، مالکیت معنادار نبود و همه با هم برابر بودند. رابطهٔ برابر و مساوی میان افراد گروه‌های اولیه باعث شکل‌گیری منطق همکاری براساس قاعدهٔ بازی حاصل جمع مضاعف شده بود. اما این منطق همکاری، با گذر زمان و با روی آوری گروه‌ها به پرورش حیوانات اهلی و کشت قطعات زمین برای تأمین معیشت، به تدریج تضعیف شد. با رشد شبنانی و کشاورزی اولیه «نوعی انباشت مالکیت، تقسیم معینی از کار و سرانجام تفاوت‌گذاری طبقات اجتماعی مبتنی بر ثروت پدیدار شد.» (۱۱) و به تبع این تغییر، به همان میزان که از اهمیت حفظ بقاء و موجودیت افراد انسانی کاسته شد و حفظ بقاء و موجودیت دارایی و زمین اهمیت یافت؛ از دامنهٔ تهدیدات طبیعی نیز کاسته شد و تهدیدات انسان‌ها علیه یکدیگر معنا یافت و در نتیجه، منطق رقابت و نزاع جایگزین منطق همکاری شد.

۴. فرد - گروه محوری

نابرابری‌های روزافزون در جوامع شبنانی که نتیجهٔ مالکیت حیوانات اهلی و نوعی نظام قشربندی اجتماعی براین اساس (مالکیت) بود، زمینه را برای ظهور شکل ابتدایی دولت بدون

سرزمین در قالب واحدهای قبیله‌ای فراهم آورد و بدین ترتیب مناسبات فردی به تدریج به مناسبات گروهی تبدیل شد. درواقع میل به بقاء در مقابل تهدیدهای طبیعی از همان ابتدا افراد انسانی را به همکاری تشویق کرده بود؛ اما با شکل‌گیری مالکیت و لزوم پاسداری از آن، نوعی نظام اجتماعی مبتنی بر همبستگی و سلسله مراتب گروهی نیز اجتناب‌ناپذیر شد. نظام سیاسی - اجتماعی قبیله‌ای که مبتنی بر فرمانروایی فردی و تبعیت جمعی بود، هر چند از میزانی از جمعیت، نوعی سازمان سیاسی (حکومت) ساده و حاکمیتی محدود برخوردار بود، اما به دلیل ماهیت جوامع شبانی که بر کوچ‌نشینی و تحرک استوار هستند؛ از سرزمین مشخصی برخوردار نبود و بنابراین موفق به شکل‌دهی دولت ملی نشده و در همان حد قبیله‌ای مبتنی بر فرد - گروه محوری باقی ماند.

۵. تقدم امنیت ذهنی

شکارگران و گردآورندگان خوراک، علاقه‌چندانی به جمع‌آوری و توسعه ثروت مادی فراتر از نیازهای ضروری نداشتند. ولی برای ارزش‌های مذهبی و انجام مراسم و شعایر خود اهمیت ویژه‌ای قایل بودند. (۱۲) جوامع شبانی نیز علی‌رغم مالکیت حیوانات اهلی، تقسیم کار و تفاوت‌گذاری اجتماعی بر مبنای ثروت مادی، اهمیت بسیاری برای ارزش‌ها، شعایر و مناسک قبیله‌ای خود قایل بودند به حدی که به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، فرهنگ حاکم بر قبیله، محور اصلی هویت و وجه ممیزه آن از دیگر اجتماعات بوده است. (۱۳)

همچنین در نظام قبیله‌ای مبتنی بر شکار و گله‌داری، علی‌رغم شکل‌گیری سه عنصر اولیهٔ تشکیل دولت (جمعیت، حکومت و حاکمیت) در حد محدود، به دلیل کوچ‌نشینی و حرکت دائمی گروه‌های شکار و گله‌دار، هنوز دولت سرزمینی شکل نگرفته بود و بنابراین به جای اهمیت حفظ سرزمین یا دیگر ابعاد عینی عناصر دولت، حفظ بقاء و موجودیت اهداف، ارزش‌ها و منافع قبیله‌ای و ترس از در معرض مخاطره قرار گرفتن هویت فرهنگی آن، از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار بود. به عبارت دیگر در این دوره، حفظ فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و ارزش‌ها که عامل ایجاد همبستگی و انسجام گروهی بود، اهمیتی حیاتی داشت و تعرض به یکی از افراد قبیله به‌ویژه رئیس یا ریش سفید آن، نه به دلیل اهمیت

جمعیت یا ساختار قبیله‌ای (حکومت) یا حتی شخص فرمانروا (حاکمیت) بلکه به لحاظ اهمیت فرهنگ و هویت قبیله‌ای به عنوان بعد ذهنی امنیت، عقوبت بسیار سختی در پی داشت. جوامع کشاورزی نیز تقریباً همزمان با جوامع شبنانی ظهور کرده‌اند. (۱۴) اما به دلیل وابستگی به خاک و محل سکونت معین و دایمی، سهم به سزایی در تکوین دولت سرزمینی داشته‌اند. از آنجا که جوامع کشاورزی مبتنی بر استقرار جغرافیایی و قلمرو ارضی مشخصی بودند و اختلاف در ثروت و قدرت بیش از جوامع شکار و شبنانی داشته‌اند (۱۵)، زمینه‌های منازعه بر سر دارایی‌های فیزیکی و عینی در آنها آشکارتر بوده است. با وجود این منازعات برسرزمین (بعد عینی) بسیار کمتر از منازعات بر سر فرهنگ، هویت ارزش‌های قبیله‌ای (بعد ذهنی) وجود داشته و امنیت ذهنی بر امنیت عینی تقدم داشته است.

۶. استقلال مفهومی امنیت

امروزه، مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی حوزه‌ای خاص از روابط بین‌الملل و متأثر از تئوری‌های کلانی که در این عرصه وجود دارد، در نظر گرفته می‌شوند (۱۶)، اگر تئوری‌های روابط بین‌الملل را براساس محوریت جنگ یا صلح به دو دسته کلان تقسیم کنیم (۱۷) در این صورت «آنچه واقعاً در بحث روابط بین‌الملل معمولاً به آن پرداخته می‌شود، تئوری‌های ناظر بر چیستی و چگونگی وقوع جنگ و صیانت از صلح است و بقیه مباحث این حوزه فرع بر آنند» (۱۸) بنابراین برخلاف تصور غالب، امنیت حتی اگر به مفهوم پرهیز از جنگ و حفظ صلح نیز تلقی شود، مقدم بر روابط بین‌الملل به معنای امروزی بوده است. اما فراتر از این و حتی پیش از شکل‌گیری مفاهیم جنگ و صلح، همکاری برای حفظ بقاء و موجودیت به عنوان اولین و مهم‌ترین تعریف امنیت وجود داشته است. در گفتمان سنتی به جای آنکه امنیت در هم‌نشینی یا جانشینی با مفاهیمی چون قدرت، منفعت، سیاست، توسعه، رفاه و مانند آن معنا یابد، مفهومی مقدم و مستقل تلقی می‌شده و دیگر مفاهیم، مؤخر و وابسته به آن بودند و به عنوان ابزارهای دستیابی به این هدف مطرح و معنا می‌شدند.

استقلال مفهومی امنیت در این گفتمان، نتیجه نگرش مثبت و ایجابی از یکسو و توسعه نیافتگی مفهومی آن از سوی دیگر بوده است. مثبت و ایجابی بودن به این دلیل است که امنیت

به خودی خود معنادار و دارای ارزش بوده و در هم‌نشینی یا جانشینی با مفاهیم دیگر تعریف نمی‌شده و توسعه نیافتگی آن نیز به این دلیل بوده که گفتمان سنتی امنیت، گفتمانی هنجاری یا اخلاقی بوده و مبنا و منشأ فلسفی یا علمی برای این گفتمان نمی‌توان پیدا کرد. بنابراین به همان میزان که امنیت در گفتمان سنتی مفهومی مستقل است، مفهومی انتزاعی هم هست و به واسطه این استقلال مفهومی و انتزاعی بودن، سخن گفتن از ابعاد، وجوه، جنبه‌ها و یا حتی چهره‌های امنیت در این دوران بی‌معناست.

ب. جامعه مدنی - گفتمان کلاسیک

به واسطه گسترش جوامع کشاورزی، علاوه بر فرمانروایی محدود در قالب ساختار فرهنگی - ارزشی قبیله‌ای، که در جوامع شبانی هم یافت می‌شد، عنصر سرزمین نیز اهمیت یافت و دولت بدون سرزمین در جوامع شبانی، با استقرار جغرافیایی و تعیین قلمرو ارضی مشخص، که لازمه شکل‌گیری جوامع مبتنی بر کشاورزی بود، به دولت دارای سرزمین تبدیل شد. ساختارهای قبیله‌ای در جوامع شبانی و جوامع کشاورزی اولیه از نظر جمعیت، سازمان سیاسی و نیز اقتدار سیاسی رئیس قبیله بسیار محدود بود و در صورت داشتن سرزمین مشخص، از این حیث نیز گستردگی زیادی نداشتند (۱۹). بنابراین نمی‌توان آنها را دولت نامید. اما هسته‌های اولیه تشکیل دولت در همین قبایل نهفته بود. با اتحاد قبایل مختلف تحت فرمانروایی رئیسی واحد، گام مهمی در راستای تکوین دولت برداشته شد (۲۰). اما پیدایش جوامع عشیره‌ای مبتنی بر زندگی کشاورزی، به دلیل عدم نیاز به کار گروهی (مانند جوامع شکار و شبانی) زمینه انفرادی شدن تولید و شکل‌گیری و رواج مالکیت خصوصی و به تبع آن افزایش نابرابری را فراهم ساخته و اصل همکاری و کار مشترک گروهی گذشته را به استثمار و شکل‌گیری نظام طبقاتی مبدل ساخت (۲۱). بدین ترتیب اصالت همکاری دوره‌های گذشته به اصالت جنگ و نزاع برای کسب سرزمین بیشتر تبدیل شد که همین امر زمینه را برای اتحاد عشایر تحت حاکمیت فرمانروایی مقتدر در قالب واحدهای اجتماعی بزرگتر و دارای سازمان رسمی سیاسی و نظامی فراهم کرد و دولت‌های سرزمینی را در قالب الگوی مدنی شکل داد.

با شکل‌گیری این الگو، تعریف و مفهوم امنیت نیز متحول شد و مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی فراتر از گفتمان سنتی یافت که این مؤلفه‌ها را در قالب گفتمان کلاسیک برمی‌شماریم:

۱. تعریف امنیت به فقدان تهدید

با مرور زمان و در نتیجه تحولات تاریخی، حفظ بقا و موجودیت از تعریف امنیت به هدف آن تبدیل شد و تعریف جدید از امنیت بر فقدان تهدید متمرکز شد. این تحول در تعریف، نتیجه تحول در ساخت جوامع و تبدیل جوامع بدوی به جوامع مدنی مبتنی بر دولت سرزمینی بود که ابتدا در مشرق زمین به وقوع پیوست. (۲۲) امپراتوری‌های شرق، نخستین دولت‌های سرزمینی بودند که در فروافکندن پایه‌های همبستگی قبیله‌ای و عشیره‌ای مبتنی بر نظام خویشاوندی و آشنا ساختن مردم به فرمانبرداری از اقتدار نامحدود نظام امپراتوری توفیق یافتند.

برخلاف امپراتوری‌های شرقی که دارای وسعت و جمعیت بسیار اما سازمان سیاسی و حاکمیت بی‌ثبات و استبدادی بودند، دولت - شهرهای یونان از وسعت سرزمینی (۲۳) و جمعیت کمتر (۲۴) و از سازمان سیاسی و حاکمیت متنوع‌تر برخوردار بوده (۲۵) و از حیث نهادهای سیاسی، نظام اجتماعی و حتی نیروی نظامی، تفاوت‌های بسیاری میان آنها وجود داشت. (۲۶)

۲. جنگ، منشأ اصلی تهدید

در این گفتمان، فقدان تهدید عمده‌تاً در نبود جنگ و هجوم نظامی معنا می‌شود. دولت - شهرهای یونان به واسطه هجوم نظامی موجودیت خود را از دست دادند؛ امپراتوری روم نیز در پی هجوم قبایل توتنی مورد تقسیم و فروپاشی واقع شد. با فروپاشی این امپراتوری به دست قبایل مذکور که عمده‌تاً زندگی مبتنی بر اقتصاد دامپروری و کشاورزی داشتند، نظام اقتصادی مبتنی بر بازرگانی، ماهی‌گیری و تجارت دریایی یونانی‌ها و رومی‌ها متحول شد و اقتدار مرکزی و نظام سیاسی آنها فروپاشید. با غلبه قبایل توتنی، هرج و مرج و ناامنی، راه‌های تجاری و مواصلاتی سراسر اروپای غربی را فرا گرفت. مشکلات ناشی از هرج و مرج فراگیر، ناامنی راه‌های تجاری و مواصلاتی و غیربازرگانی شدن فزاینده فراگرد اقتصادی، در کنار سطح

پایین سواد و انحصار خواندن و نوشتن در دست کشیشان و سطح نازل تغذیه و بهداشت که مهاجرت گسترده به شهرها را به دنبال داشت؛ استقرار حکومت و اقتدار سیاسی را ضروری نمود. (۲۷) از آنجا که قبایل مهاجم به امپراتوری روم عمدتاً دامدار و کشاورز بودند و غلبه آنها به تباهی نظام اقتصادی، تجاری و بازرگانی منتهی شده بود، حکومت و اقتدار سیاسی جدید، زمین را منبع اصلی ثروت قرار داد و زمینه ایجاد نظام فئودالی را فراهم ساخت. (۲۸)

در نظام فئودالی، اقتدار سیاسی به زمین وابسته بود. رابطه فرد با زمین تعیین کننده حقوق و وظایف سیاسی او براساس سلسله مراتب اقتدار سیاسی میان «ارباب»، «واسال» و «سرفها» بود. هر چند حکومت مرکزی ضعیف بود و نظام قانونی مستحکمی وجود نداشت، اما واسالها تابع ارباب خود بوده و برای آنها خدمت سربازی انجام می دادند. وجود سربازانی که در خدمت اربابها بودند، در کنار ضعف حکومت مرکزی و ضعف قانون، جنگ را مهم ترین قانون دولت فئودالی ساخته (۲۹) و تجاوز نظامی به عنوان بزرگترین و مهم ترین منشأ تهدید، نزاع را جایگزین همکاری در گفتمان سنتی ساخت.

۳. اصالت نزاع و جنگ

با تحول شیوه معیشت از شکار و گردآوری خوراک به اهلی کردن حیوانات و کاشت زمین و تبدیل جوامع شکار به جوامع شبنی و کشاورزی، به دلیل امکان تغذیه بیشتر، بر میزان جمعیت افزوده شد و با رواج مالکیت خصوصی بر حیوانات و زمین، امکان افزایش نابرابری در ثروت و قدرت فراهم آمد. افزایش جمعیت و نابرابری در ثروت و قدرت به ویژه با روی آوری جوامع انسانی به شهرنشینی، شتاب بیشتری گرفت و به حدی رسید که طبقه بندی اجتماعی براساس ثروت و قدرت معنادار شد و شکاف میان طبقات به عنوان یک مسأله اجتماعی با سرعتی روزافزون گسترش یافت. به تبع این تحول در نظام اجتماعی، رابطه، منطق و قاعده بازی معادلات امنیتی نیز دگرگون شد. اگر در جوامع بدوی و گفتمان سنتی، رابطه تساوی میان افراد قبایل وجود داشت و به تبع آن اصالت و اولویت با همکاری بود؛ در جامعه مدنی و گفتمان کلاسیک، رابطه تساوی به رابطه تقابل و منطق همکاری به منطق منازعه و جنگ مبدل شد و قاعده جمع صفر نیز جایگزین قاعده جمع مضاعف گردید.

۴. اجتماع - سرزمین محوری امنیت

با تبدیل زمین به منبع اصلی ثروت و وابستگی اقتدار سیاسی به زمین در نظام فئودالی، سرزمین به رکن اصلی و محور اساسی امنیت تبدیل شد. با این وجود، به اعتقاد برخی اندیشمندان برای نظام فئودالی نیز همانند دولت - شهرهای یونان یا حتی امپراتوری روم نمی‌توان عنوان دولت به معنای مدرن را به کار برد؛ زیرا نظام فئودالی خود تأثیر تضعیف‌کننده‌ای بر سازمان سیاسی داشت و باعث فروپاشی آن شد. در این نظام، سلسله مراتب اجتماعی بیش از سازمان سیاسی برقرار بود و پادشاه یا ارباب بزرگ متکی به جامعه و جزیی از آن بود و مشمول قانون به‌شمار می‌رفت نه منبع و مصدر آن. (۳۰) بنابراین، نظام فئودالی هر چند مرحله مهمی در تشکیل دولت به معنای مدرن آن بود، اما خود، دولت به معنای مدرن نبود. در واقع، در این گفتمان نه مانند گفتمان سنتی با گروهی از قبایل کوچ‌نشین و فاقد سرزمین که صرفاً روابط اجتماعی خانوادگی یا قبیله‌ای بر آنها حاکم است، مواجه هستیم و نه با سازمان اجتماعی مشخص و معینی به نام دولت، بلکه با اجتماع مبتنی بر سرزمین مشخصی مواجه‌ایم (۳۱) که فقدان تهدید نظامی و تجاوز سرزمینی معنابخش امنیت آن است.

۵. تقدم امنیت عینی

در گفتمان کلاسیک، بر اثر فروپاشی روابط اجتماعی مبتنی بر همبستگی قبیله‌ای و نیز به دلیل اهمیت ویژه زمین در کسب ثروت و تعیین سلسله مراتب نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی (۳۲)، امنیت عینی یا به عبارت دیگر حفظ سرزمین و فقدان تجاوز نظامی برای تصرف آن از اولویت و تقدم خاصی برخوردار شد و تهدید عینی بیش از تهدید ذهنی معنا یافت.

۶. وابستگی مفهومی امنیت

هر چند در گفتمان کلاسیک، دولت به معنای مدرن آن شکل نگرفته بود و روابط بین‌الملل به معنای امروزی آن مرسوم نبود؛ اما دولت - شهر، امپراتوری و نظام فئودالی، نمونه‌های تکامل نیافته‌ای از دولت بودند که جنگ و صلح برای آنها معنادار بود. با اهمیت یافتن جنگ و صلح، استقلال مفهومی امنیت مورد چالش قرار گرفت و امنیت که در گفتمان سنتی مقدم بر

همه چیز بود در گفتمان کلاسیک در ذیل مفاهیم جنگ و صلح قرار گرفت. این روند وابستگی مفهومی امنیت به مفاهیم دیگر که تا به امروز نیز ادامه یافته و یکی از مهم‌ترین عوامل ابهام و پیچیدگی آن تلقی می‌شود (۳۳) ناشی از غلبه نگرش سلبی یا منفی، گسترش مفهومی و تنزل آن از هدف به وسیله نیز بوده است.

ج. جامعه ملی - گفتمان مدرن

جنگ و نزاع برای دستیابی به زمین که آشتی و تضعیف نظام فئودالی را به دنبال داشت، زمینه ظهور شکل تازه‌ای از اقتدار سیاسی در قالب رشد شهرها و در نهایت شکل‌گیری دولت مدرن را فراهم ساخت. شهرها از نظر ماهیت با جوامع قبلی متفاوت بودند (۳۴) و شکل‌گیری آنها با ورود نیروی سیاسی تازه‌ای در یک نظام حکومتی همراه بود (۳۵) که نظم جدیدی را طلب می‌کرد. تا هنگامی که کلیسا به صورتی سازمان یافته وجود داشت، این نظم جدید قابل حصول نبود. چنین مشکلی در نهایت با تلاش‌های اصلاح‌طلبان دینی حل شد. به واسطه اصلاحات پروتستانی، زمینه برای فردگرایی و شهروندی از یکسو و ملی‌گرایی و تعلق به مرزهای مشخص جغرافیایی از سوی دیگر فراهم شد. بر این اساس دولت‌های یکپارچه ملی از سده شانزدهم در کشورهای اروپایی پدید آمدند و در سده هفدهم گسترش یافتند. با انعقاد قرارداد صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ و انقلاب ۱۶۸۸ انگلیس زمینه برای گسترش روزافزون حاکمیت‌های ملی در درون الگوی دولت مطلقه مدرن فراهم شد. البته تفاوت‌های بسیاری میان دولت‌های تازه تأسیس وجود داشت اما ویژگی اساسی همه آنها این بود که به وسیله پادشاهانی مطلقه اداره می‌شدند که کار خود را در آغاز به عنوان قوی‌ترین جنگ‌سالاران فئودال شروع کرده و در صدد گسترش روزافزون قدرت و سلطه خود بودند. (۳۶) تأسیس ارتش ملی و نظام ملی اخذ مالیات، عوامل بسیار مؤثری در گسترش روزافزون قدرت و سلطه پادشاهان محسوب می‌شدند و مردم که از آشتی نظام فئودالی از یک سو و سلطه ارباب کلیسا از سوی دیگر خسته شده بودند؛ اقبال خوبی به آنها نشان داده و از حاکمیت مقتدر آنها استقبال کردند. در این چهره از الگوی دولت مدرن، مفهوم امنیت واجد تعریف، ویژگی‌ها و مولفه‌هایی به این شرح بوده است:

۱. تعریف امنیت به کسب قدرت و توانایی

در گفتمان کلاسیک تعریف امنیت بر اساس نوعی نگرش سلبی بر فقدان تهدید دلالت داشت. اما در گفتمان مدرن، فقدان تهدید زمانی معنادار است که یک کشور از توانایی و قدرت مقاومت و پیروزی در جنگ و فراتر از این از قدرت بازدارندگی یا مقابله به مثل برخوردار باشد. به عبارت دیگر در گفتمان مدرن، براساس نوعی نگرش ایجابی، تأکید بر کسب قدرت و توانایی ملی است و چنین نگرشی نتیجه منطقی تشکیل دولت‌های مدرن براساس مفهوم حاکمیت است که اقتدار در چارچوب مرزهای ملی و استقلال در روابط خارجی را معنادار ساخته‌اند. حاکمیت به عنوان مهم‌ترین مفهوم و محور اساسی نظریه دولت مدرن، دلالت بر حق انحصاری دولت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع دارد (۳۷) که از یکسو ناظر بر کسب قدرت و توانمندی داخلی و از سوی دیگر ناظر بر کسب استقلال و اقتدار بین‌المللی است. بنابراین، در عرصه داخلی و در عرصه بین‌المللی امنیت دولت مدرن، زمانی معنا می‌یابد که دارای قدرت برتر باشد. به عبارت دیگر، جامعه‌ای که توانایی و شرایط عینی کسب و حفظ منافع خود را نداشته باشد، حتی اگر با فقدان تهدید هم مواجه باشد، جامعه‌ای ناامن تلقی می‌شود. (۳۸)

۲. قدرت طلبی، منشأ اصلی تهدید

شکل‌گیری دولت مدرن مفهوم منافع ملی را معنادار ساخت (۳۹) و تحصیل و حفظ آن را به هدفی مقدس تبدیل کرد. دستیابی به منافع ملی و به تبع آن امنیت ملی در این گفتمان به دلیل غلبه نگرش ایجابی و ماهیت تأسیسی امنیت در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که قدرت و توانایی کسب و حفظ آن وجود داشته باشد (۴۰) اما کسب توانایی و قدرت برای تأمین و حفظ منافع ملی، به صورتی معماگونه، خود منشأ اصلی تهدید نیز تلقی می‌شود (۴۱). به عبارت دیگر تلاش برای کسب و حفظ قدرت و توانایی ملی از یکسو بالاترین هدف و مرکز ثقل مفهوم امنیت و از سوی دیگر منشأ اصلی تهدید است.

۳. اصالت رقابت، نزاع و تبعیت

برخلاف گفتمان سنتی و در تداوم گفتمان کلاسیک، عرصه امنیت در گفتمان مدرن عرصه‌ای از رقابت، نزاع و تبعیت میان بازیگران ملی است. با شکل‌گیری دولت‌های مستقل در چارچوب مرزهای مشخص ملی و شکل‌گیری مفهوم منافع ملی از قرن شانزدهم (۱۶۰۰) زمینه برای رقابت، منازعه و تبعیت براساس رابطه تعارض، تقابل و تسلط افزایش یافت. مترادف شدن امنیت با قدرت و انگیزه قدرت‌طلبی در راستای تأمین منافع ملی، همزمان با فقدان نهاد یا مرجعی فوق ملی جهت مدیریت و رفع اختلافات، منطق رقابت و سلطه را در کنار منطق منازعه مطرح کرد و بدین ترتیب معادلات امنیتی را به صورت چند منطقی و براساس ترکیبی از قاعده جمع صفر و مضاعف شکل داد.

۴. دولت - ملت محوری امنیت

شکل‌گیری دولت به لحاظ تجربی، تاریخی و نظری مربوط به دوران مدرن و درواقع مبنای شکل‌گیری این دوران در سیر تاریخی جوامع بشری است. دولت - شهرهای یونان یا نهادهای سیاسی قرون وسطی با دولت به مفهوم مدرن آن تفاوت بسیاری داشتند زیرا این‌گونه نظام‌ها دارای جمعیت، سرزمین، سازمان سیاسی (حکومت) و اقتدار مشروع برای انحصار کاربرد زور (حاکمیت) به صورت توأمان نبودند و این شکل از دولت از قرن شانزدهم میلادی با شکل‌گیری مفاهیم و نظریاتی درباره شهریار، حاکمیت، کشور و ملت معنادار شد. (۱۶۰۰) با شکل‌گیری دولت مدرن، نهادهای قومی - قبیله‌ای و حتی نظام‌های اجتماعی وابسته به زمین در دوره فتودالی از میان رفتند، حاکمیت اشراف و ارباب کلیسا به چالش کشیده شد و دولت - ملت به مفهوم مدرن و مبتنی بر چهار عنصر جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت ملی، محور و متولی تأمین امنیت قرار گرفت.

۵. امنیت عینی و ذهنی

در گفتمان مدرن علاوه بر فقدان تهدید، بر ایجاد احساس ایمنی و «نیل به سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و صیانت منافع ملی» (۱۶۰۰) از طریق کسب و حفظ قدرت و توانایی

ملی نیز تأکید می‌شود. هر چند در این گفتمان غلبه نگرش نظامی هنوز وجود دارد و دستیابی، حفظ و گسترش سلاح‌های نظامی به عنوان ابزارهای عینی، و حفظ سرزمین به عنوان بعد فیزیکی و مادی قدرت از اهمیت بسیاری برخوردارند اما علاوه بر آن به تبع بعد ذهنی، روانی یا معنوی قدرت (۴۵)، بعد عینی امنیت نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تأکید بر ابعاد نرم‌افزاری امنیت در کنار و حتی مهم‌تر از ابعاد سخت‌افزاری آن (۴۶) این گرایش را بیش از پیش تقویت نموده و بعد ذهنی امنیت را در کنار بعد عینی آن از اهمیت و اعتبار برخوردار ساخته است.

ع. وابستگی مفهوم امنیت

در گفتمان کلاسیک، امنیت به تبع مفاهیمی چون جنگ و صلح معنادار بود اما در گفتمان مدرن علاوه بر آن، امنیت با مفاهیمی چون قدرت، منفعت و توسعه، هم‌نشین یا حتی جایگزین می‌شود. شکل‌گیری دولت‌های ملی و تمایل آنها برای کسب، حفظ و گسترش منافع ملی که کشورها را به کشمکش بر سر قدرت واداشت، به حدی رسید که امنیت از مشتقات قدرت و به‌ویژه قدرت نظامی شد. (۴۷) این تلقی از امنیت به تدریج و با اهمیت و ضرورت یافتن رشد و توسعه در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با مفهوم توسعه نیز هم‌نشین شد و بدین ترتیب وابستگی مفهومی امنیت که از گفتمان کلاسیک آغاز شده بود، به دلیل غلبه نگرش ایجابی و گسترش مفهومی آن، بیش از پیش معنادار شد.

د. جامعه جهانی - گفتمان فرامدرن

تحول اساسی در دولت مدرن که زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه‌ای جدید و گفتمانی متفاوت شد را نه در پیشرفت و توسعه چهره سیاسی آن، در قالب برداشت‌های رئالیستی و انترناسیونالیستی، بلکه در چهره اخلاقی و هنجاری و در قالب برداشت ایده‌آلیستی، که ریشه در اندیشه‌های کانت دارد، باید یافت. (۴۸)

برداشت‌های رئالیستی از امنیت مبتنی بر پذیرش رقابت و نزاع بر سر قدرت میان دولت‌های مستقل ملی و برداشت‌های انترناسیونالیستی مبتنی بر پذیرش همکاری و همگرایی

بین‌المللی در عین قبول محوریت دولت‌های مستقل ملی بوده‌اند. بنابراین هر دو برداشت متعلق به گفتمان مدرن بوده و به تداوم آن می‌انجامد. اما برداشت‌های ایده‌آلیستی به عنوان عرصه مقاومت گفتمان مدرن، به دلیل عدم پذیرش مرزها و دولت‌های مستقل ملی، زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه و گفتمانی متفاوت بوده‌اند که از آن به جامعه جهانی و گفتمان فرامدرن یاد می‌کنیم.

گفتمان فرامدرن، گفتمانی در حال تکوین است و علی‌رغم تفاوت ایده‌آلیسم کانتی با رئالیسم هابزی و انترناسیونالیسم گروسیوسی، برای تکوین خود به هر دوی آنها نیازمند است. همانگونه که جنگ جهانی اول و دوم و آثار زیان‌بار و غیرانسانی آنها به عنوان نتیجه غلبه تفکر رئالیستی، زمینه‌ساز گرایش به ایده‌آلیسم در قالب شکل‌گیری جامعه ملل و سازمان ملل بوده و گام‌های مؤثری برای تکوین جامعه جهانی و گفتمان فرامدرن امنیتی تلقی می‌شود، همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی براساس تفکر انترناسیونالیستی نیز به شکل تدریجی و گام به گام زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه مشترک بشری به عنوان جوهره تفکر ایده‌آلیستی بوده است. بدون تردید فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد همانند جنگ‌های جهانی اول و دوم تاثیر بسیاری بر شکل‌گیری گفتمان فرامدرن امنیت داشته است. چارچوب امنیت ملی پس از دوران جنگ سرد دستخوش تحولاتی اساسی شده و همانگونه که ماندل نیز معتقد است به سمت کاهش حاکمیت ملی، بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی و افزایش کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم (۴۹) در حال دگرگونی است. با این تحولات در گام اول همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در قالب الگوی انترناسیونالیسم افزایش یافته و سپس جامعه جهانی و گفتمان فرامدرن در غیریت با گفتمان مدرن و با فروپاشی آن معنا دار می‌شود. این گفتمان که نشانه‌های تکوین آن را در برخی زمینه‌ها به وضوح می‌توان دید، همانند گذشته ممکن است دچار انحراف‌ها و تأخیرهایی غیرقابل پیش‌بینی شود، اما از آنجا که این گفتمان در غیریت با گفتمان مدرن تعریف می‌شود، هرگونه انحراف و تأخیری را نیز باید مرحله‌ای برای تکامل و تکوین آن تلقی کرد.

براساس زمینه‌های فکری و نمودهای بیرونی تحقق یافته یا قابل تحقق این گفتمان، مؤلفه‌های آنرا می‌توان چنین برشمرد:

۱. تعریف امنیت به همکاری و همگرایی

زمینه‌های فکری برداشت ایده‌آلیستی از امنیت به اندیشه‌های کانت برمی‌گردد. برداشت انترناسیونالیستی و به‌ویژه ایده‌آلیستی بر نگاه خوش‌بینانه به انسان و ضرورت همکاری میان دولت‌ها (انترناسیونالیستی) و ملت‌ها (ایده‌آلیستها) متکی هستند. در برداشت انترناسیونالیستی روابط دولت‌ها نه صرفاً بر رقابت و منازعه و نه صرفاً بر همکاری بلکه بر تلفیقی از رقابت و همکاری مبتنی است و دولت‌ها مجبورند در کنار رقابت به همکاری بایکدیگر نیز بپردازند (۵۰) اما در برداشت ایده‌آلیستی، همکاری دولت‌ها امری اخلاقی و ارزشی و نتیجه خوش‌بینی به انسان و اعتماد به عقل خودبنیاد انسانی است که پیامد آن صلح پایدار براساس ارزش‌های مشترک بشری است. (۵۱) بنابراین در این گفتمان، امنیت نه به کسب قدرت و توانایی ملی بلکه به همکاری و همگرایی بین‌المللی (انترناسیونالیستها) و همکاری جهانی براساس آرمان‌های مشترک بشری (ایده‌آلیستها) تعریف می‌شود.

۲. دولت منشأ اصلی تهدید

تا پیش از شکل‌گیری دولت مدرن اعتقاد بر این بود که نبود حاکمیت ملی عامل اصلی ناامنی است. بر این اساس بود که گفتمان مدرن با جوهره حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی شکل گرفت (۵۲) اما با گذر زمان و با تلاش دولت‌های ملی برای کسب قدرت در صحنه بین‌المللی، نزاع و کشمکش جایگزین صلح و همکاری شد و حاکمیت‌های ملی که برای تأمین امنیت شکل گرفته و تقویت شده بودند، خود به عامل ناامنی مبدل شدند. کشمکش بر سر قدرت در صحنه بین‌المللی که نتیجه برداشت رئالیستی از قدرت و امنیت بود واکنش‌هایی را برانگیخت. برای حل این مشکل، عده‌ای ضمن پذیرش محوریت دولت، از گسترش همکاری به واسطه ایجاد نهادهای بین‌المللی سخن گفته و با برداشتی انترناسیونالیستی مبتنی بر همگرایی و نهادگرایی، خواستار ایجاد نهادهای بین‌المللی برای کاهش منازعات شدند. (۵۳) اما در تکمیل چنین برداشت‌هایی و در نقطه مقابل برداشت‌های رئالیستی، عده‌ای دیگر با برداشتی ایده‌آلیستی به این نتیجه رسیدند که عامل اصلی تهدید، دولت‌های ملی هستند و تا مادامی که حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی پابرجاست نزاع بر سر منافع، میان آنها ادامه خواهد

داشت. از دیدگاه طرفداران این برداشت دولت‌های ملی نه تأمین‌کننده امنیت، بلکه بزرگترین عامل تهدید محسوب می‌شوند و تا زمانی که افراد جامعه بشری به وسیله مرزهای مصنوعی تعریف شده توسط حاکمیت‌های ملی از یکدیگر متمایز باشند، صلح و امنیت پایدار معنادار نخواهد بود. بنابراین باید این مرزهای مصنوعی از میان برداشته شده و جامعه‌ای جهانی زیر حاکمیت دولتی جهانی شکل بگیرد تا جنگ و ناامنی از میان برداشته شود. (۵۴)

۳. اصالت همگرایی بین‌المللی و همکاری جهانی

از دیدگاه ایده‌آلیست‌ها، همکاری دولت‌ها امری اخلاقی و ارزشی است و دولت‌ها به دلیل ارزش اخلاقی که برای همکاری قایل هستند به آن مبادرت می‌ورزند، درحالی‌که از دیدگاه انترناسیونالیست‌ها همکاری دولت‌ها از اجبارهای عملی موجود ناشی می‌شود و دولت‌ها با هم همکاری می‌کنند به این دلیل که مجبور به همکاری هستند. (۵۵) این تفاوت در مبانی در کنار تفاوت در نگرش نسبت به دولت دو نتیجه مختلف در پی دارد. همکاری به عنوان امری اخلاقی و ارزشی در صورت عدم پذیرش موجودیت دولت ملی، آن‌گونه که ایده‌آلیست‌ها معتقدند، زمینه‌ساز همکاری جهانی در قالب جامعه مشترک بشری یا دولت جهانی می‌شود. همکاری از سر ضرورت و اجبار در عین پذیرش موجودیت دولت ملی، آن‌گونه که انترناسیونالیست‌ها معتقدند، زمینه همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی را فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، نتیجه تفکر ایده‌آلیست‌ها، امنیت جهانی و نتیجه تفکر انترناسیونالیست‌ها امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است که منطق همکاری براساس قاعده جمع جبری مضاعف در نهاد آنها نهفته است و کاملاً با امنیت ملی برخاسته از تفکر رئالیستی متفاوت می‌باشد.

۴. انسان - جهان محوری امنیت

گفتمان فرامردن امنیت به تبع نفی حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی و اهمیت و اولویت بخشیدن به جامعه، دولت و امنیت جهانی، مرکز ثقل امنیت را نیز از دولت به انسان و از ملی به جهانی تغییر می‌دهد. برخی اندیشمندان با نقد دیدگاه دولت محور در صدد جایگزین کردن دیدگاه فرد محور هستند. (۵۶) اما همچنانکه دیدگاه دولت محور نتیجه‌ای جز جنگ و نزاع نداشت، دیدگاه فرد محور نیز حاصلی جز هرج و مرج و بی‌نظمی ندارد. بنابراین، گفتمان

فرامردن امنیت به همان میزان که بر دولت به عنوان محور امنیت تأکیدی ندارد، بر فرد نیز نمی‌تواند تأکید نماید. در این گفتمان، انسان به معنای عام مورد توجه است و امنیت او نه به عنوان شهروند یک دولت و یا یک فرد بلکه به عنوان عضوی از جامعه بشری جهانی اهمیت دارد.

۵. امنیت ذهنی و زبانی

گفتمان فرامردن امنیت مبتنی بر شکل‌گیری دولت جهانی و شکل‌گیری دولت جهانی منوط به گسترش ارتباطات جهانی در قالب جامعه شبکه‌ای است. در چنین جامعه‌ای، نظم شبکه‌ای مبتنی بر ارتباطات الکترونیک جایگزین نظم طبیعی و مکانیکی دوران‌های گذشته شده و ارتباطات رسانه‌ای و الکترونیکی بیش از گذشته اهمیت می‌یابد. (۵۷) در گفتمان فرامردن همچنین تحت تأثیر گسترش اندیشه‌های پست مدرنیستی که بر زبان و گفتمان تأکید نموده و هیچ واقعیتی خارج از زبان و گفتمان را معنادار نمی‌دانند (۵۸)، بعد زبانی و گفتمانی امنیت نیز در کنار بعد ذهنی آن اهمیت می‌یابد. بنابراین در گفتمان فرامردن، بعد ذهنی و به‌ویژه زبانی امنیت بیش از بعد عینی اهمیت می‌یابد و این امر ناشی از کم اهمیت شدن تهدیدات عینی و جایگزینی آن با تهدیدات ذهنی و زبانی (گفتمانی) است.

۶. استقلال مفهومی امنیت

گفتمان فرامردن مبتنی بر فروپاشی حاکمیت‌های ملی است. با فروپاشی حاکمیت‌های ملی، مفاهیمی چون دولت، منفعت ملی، قدرت ملی و حتی جنگ و سلطه بین دولت‌ها بی‌معنا خواهند شد. گفتمان فرامردن امنیت همچنین گفتمانی ایجابی است و براساس نگرش مثبت و تأسیسی بنا شده است (۵۹) بنابراین در این گفتمان، امنیت مفهومی مستقل و در عین حال توسعه یافته است؛ مستقل است به این دلیل که برای تعریف یا درک معنای آن نیازی به تعریف یا درک مفهوم مقابل آن، یعنی تهدید، یا رجوع به مفاهیمی چون دولت، منفعت، قدرت، جنگ و مانند آن نیست و توسعه یافته است به این دلیل که برخلاف گفتمان سنتی مفهومی صرفاً هنجاری یا انتزاعی نیست، بلکه مفهومی با دست‌مایه‌های هنجاری، فلسفی و علمی است.

نتیجه گیری

سیر تحول مفهوم امنیت از جامعه بدوی تا جامعه جهانی و از گفتمان سنتی تا گفتمان فرامردن نشانگر آن است که امنیت، مفهومی زمانه پرورده و زمینه پرورده است. تفاوت هر گفتمان از جهت تعریف امنیت، منشأ تهدید، منطق معادله، محور، ماهیت و وضعیت مفهومی با گفتمان دیگر بیانگر این است که معنای واحد و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های یکسانی را نمی‌توان برای این مفهوم در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها به کار برد. هرچند امنیت، مفهومی ازلی بوده و ابدی نیز خواهد ماند، اما متناسب با زمینه اجتماعی و زمانه فکری همواره دستخوش تحول و دگرگونی بوده است و در پژوهش‌های امنیتی نیز همواره باید به این نکته توجه داشت.

تحول و دگرگونی مفهوم امنیت، تحول تاریخی یا تحول گفتمانی صرف نبوده است. هرچند امنیت، مفهومی همواره در حال توسعه بوده و روندی منطقی و تکاملی را پشت سر گذاشته، اما سیر تکاملی آن ناشی از استمرار ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی خاص در سراسر تاریخ جوامع بشری نبوده است. امنیت علاوه بر سیر مستمر و تکاملی، که از جامعه بدوی آغاز و تا جامعه جهانی تداوم یافته، برای تکوین و تکامل مفهومی خود نیازمند ناامنی و تهدید بوده و هر مرحله یا به عبارت صحیح‌تر هر گفتمان امنیتی حاصل رسیدن گفتمان قبلی به مرحله ناامنی بوده است. بدین ترتیب شکل‌گیری هر گفتمان جدید خواه ناخواه فروپاشی گفتمان قبلی - علی‌رغم حفظ برخی ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها - را به دنبال داشته است. بنابراین، ضمن توجه به سیر تکاملی و مستمر تاریخی مفهوم امنیت، به گسست‌های معرفت‌شناختی و تحول غیراستمراری گفتمان‌های امنیتی به ویژه در مرحله تدوین راهبردهای امنیتی نیز باید توجه داشت.

ارتباط گفتمان‌های امنیتی با تحول تاریخی و شکل‌گیری گفتمان جدید بر اساس فروپاشی گفتمان قبلی لزوماً به این معنی نیست که با تکامل مفهوم امنیت، گفتمان‌های قبلی و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آنها به کلی از بین بروند، بلکه به معنی پایان غلبه یک گفتمان، در عین حفظ برخی ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آن است. به علاوه به دلیل شرایط متفاوت جوامع امروزی که از بدوی‌ترین تا مدرن‌ترین را دربرمی‌گیرند، پژوهش‌های امنیتی بایستی به هر چهار گفتمان توجه داشته و با شناخت گفتمان غالب، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های گفتمان‌های دیگر، را به عنوان عرصه مقاومت، مورد توجه قرار دهند.

یادداشت‌ها

۱. لنسکی، گردهاردولنسکی، جین، *سیر جوامع بشری*، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.
۲. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، منوچهر صبوری، تهران، نی، چ هشتم، ۱۳۸۱، ص ۶۸.
3. Bell, Daniel, *The Coming of Post – Industrial Socities*, New York, Basic Books, 1973, p. 165.
۴. کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات، جلد اول، ظهور جامعه شبکه‌ای*، احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۵. پستر، مارک، «فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ»، حسینعلی نودری، *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۶، صص ۹۰ – ۶۹.
۶. لیتون، رالف، *سیر تمدن*، پرویز مرزبان، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۸، ص ۳۲۶.
۷. تاجیک، محمدرضا، «قدرت و امنیت در عصر پسامدرن»، *گفتمان*، شماره صفر، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۱۷.
۸. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، جلد اول، احمد آرام و دیگران، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۰، ص ۱۰.
۹. *جامعه‌شناسی*، پیشین.
10. See: Schrire, Carmel (ed), *Post and Present in Hunter Gather Studies*, Cambridge, Cambridge University Press, 1990.
۱۱. عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نی، چ هشتم، ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ – ۲۰۹.
۱۲. *جامعه‌شناسی*، پیشین، ص ۶۹.
13. See: Snyder, Louis, *Varieties Of Nationalism: A Comparative Study*, Hinsdale, Dryden Press, 1976.
۱۴. *جامعه‌شناسی*، پیشین، ص ۷۳.
۱۵. دیاکوف، ولادیمیر، *تاریخ جهان باستان*، صادق انصاری و دیگران، تهران، اندیشه، چ دوم، ۱۳۵۲، ص ۹۷.
16. Terriff, Terry and The Others, *Security Studies Today*, Cambridge, Polity Press, 1999, p. 11.
۱۷. نقیب‌زاده، احمد، *نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل*، تهران، قومس، ۱۳۷۱، ص ۳۵.
18. Maan, Michael, "Authoritarian and Liberal Micitarism: a Contribution From Comprative and historical Sociology", in *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge, Cambridge University Press, 1996, p221.
۱۹. برای آگاهی بیشتر نک:
- سیر جوامع بشری*، پیشین، صص ۱۴۴ – ۱۲۵.
۲۰. *تاریخ تمدن*، پیشین، ص ۲۹.

۲۱. تاریخ جهان باستان، پیشین، صص ۹۷-۱۰۰.
۲۲. تاریخ تمدن، پیشین.
۲۳. تاریخ جهان باستان، پیشین، ج دوم، چ سوم، ۱۳۵۳، فصل ۲۱.
۲۴. وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱، ص ۳۱.
۲۵. هالستی، کی. جی، مبانی تحلیلی سیاست بین‌الملل، بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۶۷.
۲۶. غرایق زندگی، داود، «مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت»، گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک، کد گزارش ۲۰۰۰۳۸۱، ۱۳۸۱، ص ۱۹.
۲۷. پوجی، جانفرانکو، تکوین دولت مدرن، بهزاد باشی، تهران، آگاه، ۱۳۷۷، ص ۴۲.
۲۸. برای آگاهی بیشتر نک: بلوخ، مارک، جامعه فنودالی، بهزادباشی، تهران، آگاه، ۱۳۶۳.
۲۹. بنیادهای علم سیاست، پیشین، ص ۲۲۳.
۳۰. نظریه‌های دولت، پیشین، صص ۳۶-۲۹.
31. Tonnies, Ferdinand, *Community and Association*, London, Routledge and Kegan paul, pp. 13-29.
۳۲. بنیادهای علم سیاست، پیشین.
۳۳. تاجیک، محمدرضا، مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱، ص ۳۳.
۳۴. وبر، ماکس، شهر در گذر زمان، شیوا کاویانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ سوم، ۱۳۷۵، فصل اول.
۳۵. تکوین دولت مدرن، پیشین، صص ۷۸-۷۰.
۳۶. کاستلز، استفان و دیویدسون، آلیستر، مهاجرت و شهروندی، فرامرز تقی‌لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۴.
۳۷. کاظمی، علی‌اصغر، زنجیره تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل، تهران، قومس، ۱۳۷۰، صص ۱۶-۱۱۵.
۳۸. عامری، هوشنگ، اصول روابط بین‌الملل، تهران، آگاه، ۱۳۷۰، صص ۱۱۸ و ۱۱۷.
۳۹. روشندل، جلیل، امنیت ملی و نظام بین‌الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۵.
۴۰. کاظمی، علی‌اصغر، زنجیره تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل، تهران، قومس، ۱۳۷۰، صص ۱۶ و ۱۱۵.
۴۱. بوزان، باری، مردم، دولت‌ها و هراس، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۱.
42. Beard, Charles, *The Idea of National Interest: An Analitical Study in American Foregin Policy*, New York, Macmillan, 1984, p22.
43. Skinner, Quentin, *The Foundations of Modern Political Thought*, Cambridge, Cambridge University Press, 1978, p.355.

۴۴. افتخاری، اصغر، «ابعاد انتظامی امنیت ملی»، در *مقالاتی پیرامون امنیت ملی و نقش نیروی انتظامی*، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ناجا، ۱۳۷۹، ص ۲۸.
۴۵. سیف‌زاده، سیدحسین، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران، دادگستر، ۱۳۷۸، صص ۱۸۰ - ۱۷۲.
۴۶. آزر، ادوارد و مون، چونگ. این، «مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست‌سازی؛ وجه نرم‌افزار امنیت ملی در جهان سوم»، در *امنیت ملی در جهان سوم*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، فصل چهارم.
۴۷. *مردم، دولت‌ها و هراس*، پیشین، ص ۲۱.
48. See: Matthewes, Jessica, "Redefining Security", *Foreign Affairs*, Vol.68, Spring 1989, pp. 162 - 177.
۴۹. ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج دوم، ۱۳۷۹، صص ۲۹ و ۲۸.
۵۰. قاسمی، حاکم، «برداشت‌های متفاوت از امنیت ملی»، *سیاست دفاعی*، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲، ص ۶۲.
۵۱. برای آگاهی بیشتر نک:
- کانت، ایمانوئل، *دین در محدوده عقل تنها*، منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۱.
52. Held, David, *Democracy and the Global Order*, London, Polity Press, 1995, p. 33.
۵۳. کیوهین، رابرت و نای، جوزف، «واقع‌گرایی و وابستگی متقابل پیچیده»، در دویچ، کارل و دیگران، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، وحید بزرگی، ج دوم، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵، فصل سیزدهم.
۵۴. برای آگاهی بیشتر نک:
- گالی، و.ب، *فلسوفان جنگ و صلح*، محسن حکیمی، تهران، مرکز، ۱۳۸۲، فصل دوم.
۵۵. «برداشت‌های متفاوت از امنیت ملی»، پیشین، ص ۶۳.
۵۶. برای آگاهی بیشتر نک:
- مک‌کین، آردی و آریلتل، *امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۴۹ - ۴۶.
۵۷. *عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای*، پیشین، مقدمه ویراستار.
۵۸. بشیریه، حسین، *سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی*، تهران، مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۸، صص ۱۵۷ - ۱۴۷.
۵۹. افتخاری، اصغر، «امنیت در حال گذار: تحول معنای امنیت در قرن بیست و یکم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۹، ص ۳۴.

درآمدی بر اقتصاد سیاسی امنیت ملی

محمود عسگری

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۱/۲۲

محقق مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۱۹

چکیده

با پایان جنگ سرد و افزایش وزن مؤلفه‌های اقتصادی در ارزیابی توانمندی ملی و وضعیت امنیتی واحدهای سیاسی، ملاحظات اقتصاد سیاسی نیز از اهمیت افزونتری در تحلیل امنیت ملی کشورها و تبیین رژیم امنیتی حاکم بر نظام بین‌الملل برخوردار شدند. بر این اساس مقاله حاضر در تلاش برای پردازش مؤلفه‌های امنیت ملی از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی به بررسی وجوه گوناگون ارتباط نظری و تعامل عینی میان سیاست امنیت ملی کشورها و توانمندی اقتصادی آنها پرداخته و به ویژه این فرضیه را به آزمون گذارده است که با ارتقاء جایگاه اقتصاد سیاسی در استراتژی امنیت ملی دولت‌ها می‌توان در کنار تحلیل رئالیستی یا ایده‌آلیستی، از تحلیل اکوپلتیک امنیت ملی سخن گفت. بنابراین می‌توان از نقش امنیتی سرمایه در گردش و حاشیه امنیتی کشورهای مقروض و موضوع سرمایه‌گذاری، تأثیر توزیع عادلانه عایدات بر ثبات و امنیت اجتماعی، تغییر رفتار سیاسی و نقش امنیتی رقبا با متعارضان منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق تشویق‌ها و مجازات‌های اقتصادی و تجاری، گسترش ابعاد خشونت ساختاری در محیط بین‌الملل در نتیجه روابط نامتقارن اقتصادی میان مرکز و حاشیه اقتصاد جهانی و تعامل مضاعف ثروت ملی و قدرت نظامی، به عنوان وجوه مختلف این تحلیل نام برد. بنابراین تفکیک میان استراتژی امنیت ملی به منزله سیاست عالی و ملاحظات اقتصاد سیاسی در مقام سیاست‌دانی، تمایزی گمراه‌کننده و به لحاظ علمی بی‌اعتبار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: توانمندی اقتصادی، سیاست امنیتی، دولت رانتی، عدالت اجتماعی، جهانی شدن

مقدمه

تحلیل امنیت ملی واحدهای سیاسی از منظر اقتصاد سیاسی، به مثابه یک رهیافت جدید و قابل توجه، مورد تأکید مکاتب متعدد جامعه‌شناسی و امنیت‌پژوهی بوده است. واقع‌گرایانی چون مورگنتا و والتز بر وجه اقتصادی ثبات سیاسی توجه ویژه‌ای داشتند. امنیت ملی و حتی بین‌المللی در مکتب لیبرالیسم، تابعی از منطق گردش سرمایه و تولید سود و ارزش افزوده بوده و حتی اخیراً در مکاتب نوینی که تحت عنوان «نگرش جامع» به امنیت ملی یا تحلیل کانستراکتویستی امنیت شناخته می‌شوند، پیوستگی بین اقتصاد و سیاست بسیار برجسته شده است. با این توصیف می‌توان این پرسش را مطرح نمود که امنیت ملی کشورهای جهان سوم، به ویژه در سال‌های پس از جنگ سرد، تا چه حد متأثر از ساخت اقتصادی آنهاست؟ مقاله حاضر می‌کوشد ضمن تبیین ارتباط بین سیاست ملی و توانمندی اقتصادی کشورها، این فرضیه را آزمون کند که با ارتقاء جایگاه اقتصاد سیاسی در تأمین امنیت ملی کشورها از طریق توزیع عادلانه عایدات، رعایت حقوق نسل‌های آتی و پاسداری از رژیم سیاسی، تمامیت ارضی و انسجام اجتماعی و تغییر منطق قدرت از فشار نظامی به توانمندی اقتصادی و اعتبار مالی، تلازم بین اقتصاد و امنیت ملی دوچندان شده، به طوری که می‌توان در کنار تحلیل رئالیستی یا ایده‌آلیستی، از تحلیل امنیت ملی بر مبنای ملاحظات اقتصاد سیاسی، دفاع علمی کرد.

البته پیدایش چنین تعاملی مربوط به سال‌های اخیر نیست. فریدبرگ معتقد است که از زمان امپراطوری اسپارت تاکنون، بین ثروت و قدرت نظامی تعامل وجود داشته است. آنچه در زمان حاضر به این سخن فریدبرگ وجهه امنیتی می‌بخشد این است که در زمانه ما بیش از گذشته، سرمایه موجب تأمین امنیت ملی شده است. نمونه این داوری را می‌توان در میزان قدرت اقتصادی و در نتیجه تأثیرگذاری واحدهای سیاسی درک و ملاحظه کرد. فروپاشی شوروی، علیرغم برخورداری این امپراطوری از ادوات و تجهیزات گسترده نظامی و نیز احراز مقام دوم اقتصادی جهان توسط ژاپن که فاقد توان نظامی اما حاوی یک تریلیون دلار گردش سرمایه در سال است، از دگرگونی منطق و موضوع قدرت در جهان جدید حکایت دارد. البته این پیوستگی محدود به قدرت‌های برتر اقتصادی جهان نیست و حتی به طرز شگفت‌انگیزی در بین کشورهای جهان سوم هم برجسته شده است. در این کشورها، به خصوص آنهایی که

از ساخت رانتیر برخوردارند؛ امنیت ملی و به ویژه امنیت رژیم به شدت متأثر از عایدات اقتصادی است که از تولید یک محصول مانند نفت، گاز و مانند آن در اختیار حاکمیت قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، ملاحظات اقتصاد سیاسی در فرآیند طرح‌ریزی استراتژی امنیت ملی گریزناپذیرند. غفلت از این مورد، نه تنها نشانه ضعف راهبرد ارایه شده است بلکه به احتمال فراوان (به دلیل درهم تنیدگی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) باعث می‌شود تا اهداف مورد نظر در سایر حوزه‌ها نیز تحقق نیابد. نظر به چنین اهمیتی است که پرداختن به موضوع اقتصاد سیاسی امنیت ملی ضرورت می‌یابد.

الف. امنیت پایدار و اقتصاد سیاسی

درهم تنیدگی امنیت ملی (به مفهوم دفع خطر خارجی، تقلیل آسیب‌پذیری داخلی و احراز توانایی ملی) و اقتصاد سیاسی، بسیار روزافزون شده است. این معادله با توجه به تعریف اقتصاد سیاسی شفاف‌تر می‌شود. با وجود آن که در مورد تعریف اقتصاد سیاسی، اجماع نظری وجود ندارد؛ لیکن به نظر می‌رسد تعریف پیتر ویلکن^۱ تا حد زیادی مبین ابعاد این مفهوم می‌باشد. وی اقتصاد سیاسی را منبعث از ارتباط بین نهاد قدرت، نیروهای اجتماعی جهانی (مانند جنسیت و قومیت) و سرمایه‌داری جهانی عنوان می‌کند.^(۱)

بر این اساس، اقتصاد با سیاست به طور عام و با امنیت به طور خاص تعاملی مؤثر دارد. به تعبیر بوزان^۲ اقتصاد و سیاست، بخش‌های تحلیلی متفاوتی از یک واقعیت واحد محسوب می‌شوند. آنها با عینک‌های تحلیلی متفاوتی به پدیده‌ها و واقعیات می‌نگرند. البته مانند دیگر بررسی‌ها، در این جا نیز برخی مسایل و عوامل در متن بوده و بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرند و برخی دیگر در حاشیه و پس زمینه واقع می‌شوند. علی‌رغم برخی افتراق‌های ساختاری و پویایی‌های هر یک، این دو بخش، تعامل نزدیکی با هم دارند و نمی‌توان یکی را بدون دیگری درک کرد.^(۲)

1. Peter Wilkin

2. Buzan

در این باره ریپسمن^۱ چنین استدلال می‌کند که تمایز بین مقوله دفاع از حاکمیت و امنیت ملی به مثابه نمودی از «سیاست عالی»^۲ و موضوعاتی نظیر رفاه اقتصادی به عنوان نمودی از «سیاست عادی»^۳، تمایزی جعلی و ساختگی است. چرا که چنین تفکیکی این نتایج را به دنبال خواهد داشت: (۳)

۱. بنیان‌های اقتصادی قدرت نظامی که اکثر واقع‌گرایان بر آن تأکید دارند، نادیده انگاشته می‌شوند.
 ۲. وابستگی دولت‌ها به اقتصاد بین‌الملل و منابع داخلی در جهت حمایت از اهداف امنیتی، مدنظر قرار نمی‌گیرد.
 ۳. بر امکان فراروی دولت‌ها که می‌توانند در یک اقتصاد جهانی به هم پیوسته و از طریق استفاده از ابزارهای اقتصادی همچون تنبیه‌ها و تشویق‌های اقتصادی به اهداف امنیت ملی خود برسند، سرپوش گذارده می‌شود.
- بر مبنای چنین استدلالی است که می‌توان از اثربخشی اقتصاد بر امنیت سخن گفت. بر این اساس چنانچه قدرت اقتصادی زمینه ساز فرصت‌سازی باشد، ضعف بنیان‌های اقتصادی نیز موجبات تهدیدزایی و فرصت‌سوزی را فراهم خواهد کرد.
- تری تریف^۴، استوارت کرافت^۵، لوسی جیمز^۶ و پاتریک مورگان^۷، پیامدهای امنیتی ضعف اقتصاد ملی را این گونه بیان نموده‌اند: (۴)
۱. ضعف مدیریت ملی در رقابت‌های بین‌المللی
 ۲. تحدید شعاع نفوذ قدرت ملی در نظام بین‌المللی
 ۳. آسیب‌پذیری فزاینده دولت ملی در قبال تهدیدات موجود در محیط بین‌المللی.
- از سوی دیگر به اعتقاد بوزان:

1. Ripsman
 2. High Politics
 3. Low Politics
 4. Terry Terriff
 5. Stuart Corft
 6. Lucy James
 7. Patrick Morgan

«... تأمین بنیه مالی، فنی و تولیدی در زمینه قدرت نظامی است که دولت‌ها را به سوی صنعتی شدن پیش می‌راند. چون جنگ آخرین گزینه است، در کسب قدرت نظامی حداکثر اتکای به خود بهتر است. کنترل نکردن منابع قدرت نظامی باعث دوام آسیب‌پذیری می‌شود که در فضای بسیار نامطمئن شرایط جنگی، می‌تواند ویرانگر باشد...» (۵)

همچنین علی‌رغم این نظر که گفته می‌شود هزینه‌های بالای دفاعی (برای نیل به امنیت) مانعی بر سر راه رشد و توسعه و در نهایت زمینه‌ساز بحران و ناامنی می‌باشد، نتایج تحقیقات بنو^۱ خلاف این مدعا را به اثبات می‌رساند. مطابق استدلال او:

«...برنامه‌های دفاعی، در امور اقتصادی غیرنظامی، حداقل به سه دلیل عمده، نقش مثبتی ایفاء می‌کند. اولاً و مهم‌تر از همه این که آموزش‌های نظامی، برای کارآموزان ابزارهایی فراهم می‌کند که سرانجام هنگامی که به مدد آنها وارد بازار کار غیرنظامی می‌شوند، ثمربخش‌تر خواهند بود. ثانیاً هزینه‌های زیربنایی نظامی، مانند فرودگاه‌ها و جاده‌ها، غالباً در خدمت کارهای غیرنظامی هم بوده‌اند. ثالثاً، ارتش‌های کشورهای جهان سوم اغلب در زمینه‌های آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی، کارکردی غیرنظامی دارند... نتیجه نهایی این است که هزینه‌های نظامی، الزاماً از رشد اقتصادی بخش‌های غیرنظامی نمی‌کاهد.» (۶)

بر اساس این معادلات نوین است که می‌توان در کنار مؤلفه‌هایی چون قدرت نظامی، مشروعیت سیاسی و برخورداری از منابع حیاتی طبیعی، جایگاه ویژه‌ای برای توانمندی اقتصادی در نظر گرفته و امنیت ملی را بر مبنای این متغیرها تبیین نمود. توان اقتصادی هم در تقلیل تهدیدات خارجی و هم ترمیم آسیب‌پذیری‌های داخلی نقش بسیار تعیین کننده‌ای دارد. برخی اندیشمندان مسایل قومی، اخیراً بدین نتیجه رسیده‌اند که بین برخورداری اقتصادی و خیزش قومی ارتباط لاینفکی وجود دارد؛ یعنی مهم‌ترین انگیزه شورش‌های قومی در درجه اول از محرومیت اقتصادی آنان نشأت می‌گیرد و مطالبات فرهنگی و هویتی در مرتبه بعدی قرار دارد. (۷) به این خاطر است که دولت‌ها برای تنبیه نیروهای سرکش، اغلب بر ملاحظات اقتصادی تأکید می‌کنند. در سطح بین‌المللی هم استفاده از توان اقتصادی برای تغییر رفتار رقیب، متداول است.

ب. کارکرد سیاسی - امنیتی اقتصاد

همانگونه که گفته شد به دلیل حساسیت افکار عمومی به اعمال خشونت نظامی و نتایج غیرقابل پیش بینی آن، بخش اعظم اهداف سیاسی - امنیتی از طریق تسهیلات و مجازات اقتصادی صورت می‌پذیرد. اشکال عمده نقش‌آفرینی اقتصاد در تحرک سیاسی - امنیتی عبارتند از:

۱. تشویق‌های اقتصادی

مراد از تشویق‌های اقتصادی، به کارگیری مکانیسم‌های اقتصادی در راستای تأمین هر چه بیشتر امنیت ملی است. دولت، به عنوان اعمال‌کننده تشویق‌ها در کوتاه مدت با انتقال فناوری و اعطای اعتبارات، به عنوان پاداش، می‌تواند در انتظار تغییراتی سریع در برخی سیاست‌ها از سوی کشور مورد تشویق باشد. به منظور تغییر خط‌مشی کشور هدف در میان و بلندمدت، دولت اعمال‌کننده تشویق‌ها، ترتیبات تجاری ترجیحی را برقرار می‌نماید. در شکل ایده‌آل، اعطای تشویق‌های اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز نفوذ کشور اعمال‌کننده تشویق در فرآیند سیاست‌گذاری دولت هدف شود و بدین ترتیب از اتخاذ سیاست‌های تهدیدکننده آن کشور جلوگیری به عمل آورد. (۸) حمایت قدرت‌های اتمی دنیا از طرح‌های سوخت‌های جایگزین اتمی (مورد کره شمالی) و کمک به رونق اقتصادی برخی کشورهای غیرقابل اعتماد (مانند صربستان و ازبکستان) از نمونه‌های این قبیل سیاست‌ها به شمار می‌آیند.

۲. تحریم اقتصادی

اعمال تحریم‌های اقتصادی نیز شکل دیگر به کارگیری حربه‌های اقتصادی برای تأمین اهداف امنیت ملی است. اهداف گرایش به چنین شیوه‌ای عبارتند از:

۱-۲. تنبیه دولت هدف

در بسیاری از مواقع، مهم‌ترین هدف از اعمال تحریم‌ها، تنبیه دولت خاطی می‌باشد. به عبارتی، اگر حکومت مورد نظر سیاست یا روشی را پیگیری نماید که با معیارهای بین‌المللی و یا منافع کشور قدرتمندی همخوانی نداشته باشد؛ به طور معمول از سوی

سازمان‌های بین‌المللی و یا آن دولت صاحب قدرت با اعمال تحریم‌هایی، تنبیه می‌شود تا در رفتار و سیاست‌های مذکور تجدیدنظر نماید.

۲-۲. ارسال علایم به دولت‌های دیگر

در پاره‌ای از موارد، هدف سازمان یا کشور اعمال‌کننده تحریم‌ها، علاوه بر تنبیه کشور یا کشورهای خاطی، ارسال علایم هشدار دهنده به بازیگران دیگر است. در واقع، کشورهای دیگر درک خواهند کرد که این تحریم‌ها نتیجه رفتار خاصی است که آنها باید از انجام آن صرف‌نظر کنند. واقعیت این است که تحریم‌ها زمانی نتیجه‌بخش خواهند بود که تبعات قابل توجهی را برای کشور هدف به همراه داشته باشند. در چنین وضعیتی است که دولت‌ها بر اساس محاسبه عقلانی در معادله هزینه - فایده از آن رفتار / سیاست خاص احتراز خواهند نمود.

بنابراین، تحریم‌ها از سوی بازیگران بیرونی وضع و اعمال می‌شود ولی این امر به معنای آن نیست که در موفقیت یا ناکامی تحریم‌ها، عوامل داخلی در کشور هدف نقشی ندارند.

«... به هر حال شرایط داخلی کشور تحریم‌شونده، نقش مهمی در تعیین پاداش‌های اقتصادی ایفا می‌کنند. بسیاری از پژوهشگران نیز تعیین نوع پاداش‌های اقتصادی را، اغلب بر اساس اولویت‌ها، سلیقه‌ها و میزان نفوذ گروه‌های سیاسی کشور گیرنده می‌دانند. اما به نظر می‌رسد عوامل داخلی و خارجی به یک اندازه دارای نقش مهم و تعیین‌کننده هستند.» (۹)

از طرف دیگر، علیرغم آن که استفاده از تحریم‌ها به خصوص در دهه گذشته به پدیده‌ای متداول مبدل شده است ولی برخی از صاحب‌نظران معتقدند که این روش نتایج چندانی به همراه ندارد.

به طور معمول این که گفته می‌شود اعمال تحریم‌ها با موفقیت همراه نیستند، متضمن دو معنی است:

۱. تحریم‌ها نمی‌توانند فشار اقتصادی ایجاد نمایند.
 ۲. فشارهای وارده ناشی از تحریم‌ها برای تغییر سیاست دولت هدف کافی نمی‌باشد.
- در مقام پاسخ‌گویی به چنین اشکالی، حامیان روش تحریم معتقدند که بی‌اعتنایی به تحریم‌های اقتصادی به مثابه ابزاری کارآمد، ناشی از چنداشتباه است:

۱. فلسفه اعمال تحریم‌های اقتصادی مورد توجه کافی قرار نمی‌گیرد.
 ۲. مقایسه‌ای بین هزینه‌ها و دست‌آوردهای تحریم‌ها انجام نمی‌شود.
- پیرامون ارزیابی نتیجه تحریم‌ها باید به این نکته توجه داشت که اساساً تحلیل‌گران، نتایج اعمال تحریم‌ها را با دست‌آوردهای استفاده از نیروی نظامی مقایسه می‌نمایند. این در حالی است که باید نتایج مذکور را با منافع حاصله سنجید. به عبارتی، در برخی از موارد ممکن است استفاده از نیروی نظامی که بسیار پرهزینه می‌نماید دربردارنده منافع کمتری بوده و یا حتی با ناکامی مواجه شود. بنابراین، منافع نسبتاً محدود اعمال تحریم‌ها را نباید به عنوان دست‌آویزی برای صدور حکم عدم کارایی این مکانیزم قرار داد.
۳. بی‌توجهی به بسترهای اعمال تحریم، منجر به ناچیز شمردن منافع نسبی تحریم‌ها می‌شود. (۱۰)
- با همه این احوال، تحریم یکی از ابزارهای مؤثر و متداول رفتار سیاسی در عرصه بین‌المللی است. تحریم ۲۵ ساله دولت لیبی و بالاخره وادار ساختن آن به پذیرش مسئولیت در حادثه لاکربی و پرداخت غرامت به کشورهای امریکا، انگلیس و فرانسه از جمله آخرین و مهم‌ترین موارد کارآمدی عنصر تحریم به شمار می‌آید.

ج. دولت‌های رانتی

رانتی بودن دولت بدین معنی است که آن واحد از محل فروش کالا یا خدمات خاصی که ارزش افزوده‌ای معادل چندین برابر هزینه‌های صرف شده برای تولید یا ارایه آن محصول یا خدمت دارد، کسب درآمد نماید. (۱۱) به اعتقاد اندیشه‌گرانی همچون ببلاوی^۱ و لوسیانی^۲، دولت‌های رانتی به طور معمول بخش عمده‌ای از درآمد خود را به شیوه رانت آن هم با منشاء خارجی دریافت می‌نمایند. در نظام رانتیر، اقلیتی از افراد در فرآیند ایجاد و تولید رانت نقش داشته و در اغلب موارد دولت، یگانه منبع دریافت‌کننده آن است. (۱۲)

مصادیق بارز چنین دولت‌هایی را می‌توان در اکثر کشورهای صادرکننده نفت جستجو کرد. همان‌طور که بیان شد در این سیستم‌ها، دولت بسیار فربه و قدرتمند و نهادهای اجتماعی

1. Beblawi

2. Luciani

نحیف و ضعیف هستند. بنابراین در شرایطی که نهادهای جامعه مدنی یا وجود ندارند و یا از ضعف مفرط رنج می‌برند، معمولاً دولت و مردم بدون واسطه با یکدیگر تعامل می‌نمایند. از آن جا که دولت به دلیل استقلال مالی نشأت گرفته از درآمدهای رانتی، حداقل وابستگی را به جامعه و مردم دارد؛ در اغلب موارد این تعامل، شکلی یک سویه (از بالا به پایین / از دولت به جامعه) می‌یابد. تجربه بسیاری از کشورهای عرب نفت خیز منطقه خلیج فارس مبین آن است که در چنین وضعی، امنیت ملی مبدل به امنیت رژیم می‌شود. در این نوع سیستم‌ها، رژیم سیاسی بیش از مردم به فکر امنیت خویش بوده و اگر توانایی داشته باشد با استفاده از روش‌ها و ابزارهای پلیسی، سلطه خود را بر جامعه اعمال خواهد کرد. اگر این امکان برای حکومت وجود نداشته باشد با توجه به توده‌ای بودن جامعه (فقدان سازماندهی اجتماعی) و بالا بودن ظرفیت بسیج اجتماعی، با بروز حوادثی نه چندان مهم، جامعه با آشوب‌ها و شورش‌های توده‌ای مواجه خواهد شد.

از سوی دیگر امنیت این دولت‌ها نیز همبسته با تحولات بین‌المللی به ویژه در عرصه اقتصاد تعریف می‌شود. به عبارت دقیق‌تر با کاهش قیمت آن کالا یا خدمت در بازارهای بین‌المللی، آن کشور دستخوش بی‌ثباتی و ناامنی می‌شود. بنابراین، دولت‌های رانتی در چنبره‌ای از آسیب‌پذیری‌های داخلی و تهدیدات بیرونی گرفتار هستند. این قبیل دولت‌ها تجلی سیاسی ثروت هستند و معمولاً به دو روش ذیل در تعریف و تصحیح سیاست امنیتی تاثیر می‌گذارند:

۱. تنظیم آهنگ اقتصاد

دولت‌های رانتی به واسطه برخورداری از ثروت بی‌زحمت و بیکران، گرایش عمیقی به دخالت در اقتصاد ملی دارند. چنین دولت‌هایی که اصطلاحاً «حداکثرگرا» نامیده می‌شوند، با سیاست‌های خود فضای محدودی را برای گروه‌های فعال اقتصادی (که می‌توانند بورژوازی ملی را شکل دهند) باقی می‌گذارند. بدیهی است چنین رویکردی منجر به تهدید امنیت اجتماعی شده و امنیت دولت، محور و کانون امنیت ملی می‌گردد. علاوه بر این، حداکثرگرایی دولت (در عرصه اقتصاد) می‌تواند امنیت انسانی و هستی‌شناختی^۱ افراد را نیز مخدودش

نماید. (۱۳) این در حالی است که به زعم اکثر اندیشمندان، رشد اقتصادی در گرو سرمایه انسانی است. بنابراین بی‌توجهی به سرمایه انسانی^۱ موجب توقف رشد و متقابلاً بروز ناامنی می‌شود. در مقابل، دولت حداقل‌گرا نیز به نوعی دیگر می‌تواند امنیت داخلی را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال، اگر دولت در زمینه تأمین و عرضه کالاهای عمومی (در چارچوب رعایت حداقل‌گرایی) هیچ گونه دخالتی ننماید، بدون شک بی‌عدالتی مبانی امنیت عمومی را دچار اخلاص خواهد کرد. همچنین اگر دولت در این چارچوب، در زیرساخت‌های اقتصادی سرمایه‌گذاری ننماید؛ از آن جا که بخش خصوصی تمایل و توانی برای این قبیل امور ندارد؛ به احتمال فراوان نظام با چالش‌های اساسی مواجه خواهد شد.

۲. اشتیاق به خلق اجتماع مطلوب

دولت رانتیر، علاوه بر اینکه در عرصه اقتصاد، بازیگری بی‌بدیل است از امکانات فراوانی هم در زمینه طبقه‌سازی، تحرک بخشی به طبقه مورد اعتماد، سرکوب طبقه یا قومیت غیرقابل اعتماد و بالاخره انشای سیاست اجتماعی مطلوب، برخوردار می‌باشد. از آنجا که انسجام اجتماعی از پایه‌های اساسی امنیت ملی در معنای مدرن و جامع آن است، بنابراین نقش‌آفرینی دولت در تولید، توسعه یا توقف انسجام اجتماعی می‌تواند حاوی تبعات امنیتی باشد.

نگرش واقع‌بینانه حکایت از آن دارد که قابلیت تداوم اقتصادی امنیت منوط به انسجام اجتماعی است. با تکیه بر چنین فرضی، فرسایش نشاط اجتماعی^۲ به واسطه ضعف درونی یا کشمکش‌های داخلی نه تنها بر رشد اقتصادی آینده اثرگذار است بلکه بسیاری از توانایی‌های دولت را برای تعقیب استراتژی بزرگ که مستلزم از خودگذشتگی در کوتاه مدت برای منافع بلندمدت‌تر است؛ کاهش می‌دهد. برخی از صاحب‌نظران، بر نقش کشمکش‌ها در توزیع داخلی دستاوردهای رشد اقتصادی تأکید دارند. به زعم آنها چنین کشمکش‌هایی، استراتژی ملی توسعه اقتصادی را از طریق کاهش توانایی حکومت مرکزی برای بسیج منابع داخلی سیاست خارجی، زمین‌گیر می‌کند. (۱۴)

1. Human Capital

2. National Vitality

یکی دیگر از ابعاد انسجام اجتماعی، مکانیسم توزیع درآمد است که به عنوان یک مسئله مهم و جدید در حوزه امنیت اجتماعی بر قدرت فعلی و آینده دولت تأثیر می‌گذارد. تداوم یا افزایش بی‌عدالتی، زمینه بروز ناآرامی‌ها را فراهم آورده و به آشوب و شورش‌های داخلی کمک می‌کند. با دیدی خوش‌بینانه، حتی اگر بی‌عدالتی هم این نتایج را به همراه نداشته باشد؛ تشدید بی‌عدالتی و کشمکش اجتماعی، توانایی دولت را برای پیگیری موفقیت‌آمیز سیاست خارجی خویش تحت تأثیر قرار می‌دهد. این وضعیت نتیجه حاد سیاسی شدن^۱ خط‌مشی‌های مالی است. بدیهی است وجود بی‌عدالتی، تأثیری منفی بر رشد اقتصادی می‌گذارد.

از برآیند مطالب فوق، پیوستگی اقتصاد با عوامل اجتماعی به ویژه در ساخت رانتیر به خوبی قابل درک است. از این‌رو شاید بتوان با استعانت از واژه ابداعی اندیشمندان مکتب کوپنهاگ، اذعان داشت که «اقتصاد در دوران فعلی، اقتصاد اجتماعی شده»^۲ می‌باشد. (۱۵)

از مجموعه مطالب فوق چنین برمی‌آید که در دو سطح ملی و داخلی، بین دو مقوله امنیت ملی و اقتصاد ربط وثیقی وجود دارد. ارتباط این دو، تا حدود زیادی متأثر از پیوستگی نهادینه در سطح کلان یعنی در عرصه نظام‌بین‌المللی است.

د. اقتصاد سیاسی امنیت بین‌المللی

رابطه اقتصاد سیاسی و امنیت نه تنها در سطح داخلی و ملی بلکه در عرصه بین‌المللی نیز قابل مشاهده است. به بیان روشن‌تر، اقتصاد بین‌المللی نیز به طور کامل در ساختار دولت، پویایی قدرت و امنیت نفوذ کرده و راه خود را با الگوهای تولید، مصرف و ملاحظات طبقاتی گشوده است. از این‌رو، الگوی تأثیر متقابل می‌تواند تبیین‌کننده این رابطه باشد. چنین تعاملی، بین ساختارهای سیاسی آنارشیک و اقتصاد سرمایه‌داری پیوند برقرار می‌کند. استدلال چنین ادعایی آن است که واگرایی اقتدار سیاسی در یک نظام متشکل از دولت‌ها، شرط لازم برای ظهور سرمایه‌داری می‌باشد. زیرا رقابت، ویژگی ذاتی شرایط و روابط آنارشیک است. در واقع، در چارچوب این ساختار سیاسی، بازیگران آزادی عمل زیادی به دست می‌آورند.

1. Hyper Politicization

2. Societal Economy

البته توجه به این نکته نیز ضروری است که آنارشی بین‌المللی، به خصوص در شرایطی که توسعه اقتصادی با نرخ‌های متفاوتی در سطح جهانی پیگیری می‌شود؛ می‌تواند موجب نگرانی‌هایی نظیر ظهور و بروز معمای امنیت - قدرت شود. (۱۶) فرمول معماگونه امنیت تا حد زیادی ناشی از دو تحول بسیار اساسی است:

۱. حذف جهان دوم

فروپاشی ابرقدرت شرق، حوزه‌ها و مؤلفه‌های امنیتی را تحت تأثیر قرار داد. پیش از همه باید به این موضوع اشاره کرد که فروپاشی بلوک شرق، حذف «جهان دوم» را در پی داشت. به عبارت دقیق‌تر، باید گفت که ساماندهی نظام جهانی بر اساس کشورهای جهان اول و سوم در قالب الگوی مرکز - پیرامون در حال شکل‌گیری است. این وضعیت به مثابه مبانی پیدایش نظام جدید، دربردارنده ملاحظات امنیتی خاصی است. با استقرار این الگو، کشورهای پیرامون در وضعیتی قرار می‌گیرند که می‌توان از آن با عنوان «چرخه توالی تهدیدات» نام برد. این در حالی است که کشورهای تشکیل دهنده مرکز، از افزایش ضریب امنیتی برخوردار خواهند شد.

از سوی دیگر، نوع ساختار جهان نیز اثرات قابل ملاحظه‌ای بر وضعیت امنیتی مناطق و کشورهای جهان دارد. برخی بر این عقیده‌اند که با توجه به توان نظامی - اقتصادی ایالات متحده، نظام بین‌الملل به سمت نظام سلسله مراتبی دستوری سوق پیدا کرده است. گروهی نیز بر این باورند که نظام بین‌الملل، تحت سلطه ائتلافی از قدرت‌های سرمایه‌دار قرار دارد. به باور بعضی از صاحب‌نظران، جهان دارای ساختاری چندقطبی (آمریکای شمالی، جامعه اروپایی و ژاپنی) ولی با ائتلافی واحد است. برخی دیگر نیز اعتقاد دارند که حرکت نظام جهانی به سوی بلوک‌های منطقه‌ای نظیر آمریکا، شرق آسیا، اروپا و مانند آن می‌باشد. (۱۷) بدیهی است هر یک از این ساختارها دارای آثار امنیتی خاصی خواهد بود. برای مثال در ساختار سلسله مراتبی، یک جانبه‌گرایی، ضعف نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، تفسیرهای جانب‌دارانه از هنجارهای بین‌المللی و ناامنی برای دولت‌های ناهمسو با قدرت استیلاطلب (هژمون) وجود خواهد داشت. در حالی که در شرایط نظام چندقطبی، گرایش به چندجانبه‌گرایی، رعایت قواعد بازی،

امنیت بیشتر برای همه، احترام به قواعد و مقررات بین‌المللی، نظامی‌گری کمتر و سیاست‌ورزی بیشتر، منطق همکاری‌ها و رقابت‌های امنیتی و اقتصادی را شکل خواهد داد.

۲. جهانی شدن

از دیگر مباحث اقتصاد سیاسی امنیت بین‌المللی، پدیده جهانی شدن است. فروپاشی بلوک شرق، بستر مناسبی را برای تشدید و تعمیق جهانی شدن فراهم نمود. البته باید توجه داشت که پدیده جهانی شدن نیز مانند هر پدیده دیگر دارای دو وجه تهدیدزایی و فرصت‌سازی است. علی‌رغم آن که گفته می‌شود تهدیدات این پدیده برای دولت‌های جهان سوم بیشتر می‌باشد، ولی باید دانست که آثار جهانی شدن نسبی است. به تعبیر بهتر، اگر در بین کشورهای جهان اول (شمال) به واسطه قاعده نانوشته «صلح دموکراتیک»، ناامنی‌های نظامی تقلیل یافته ولی برخی تهدیدات اقتصادی و اجتماعی همچنان برای آنها باقی است.

چنین ملاحظاتی، این کشورها را به سوی درجه‌ای از بسته بودن در بخش‌های اجتماعی شده و اقتصادی سوق می‌دهد. البته نباید از فرصت‌هایی که این پدیده در عرصه‌های اقتصادی برای این کشورها ایجاد کرد غافل ماند. هر چند سیال / جهانی شدن سرمایه، نیروی کار و فناوری، برخی فرصت‌ها را برای دولت‌های پیرامون (جنوب) به وجود آورد؛ لیکن این مهم را باید مدنظر داشت که جهانی شدن تنش‌های طبقاتی را در این جوامع تشدید کرده و موجبات افزایش بیکاری، رکود و مهاجرت نخبگان را فراهم می‌آورد که عامل تولید ناامنی است. بدیهی است چنین شرایطی، تهدیداتی را برای این دولت‌ها ایجاد می‌کند. بنابراین، موضوع اصلی در برخورد با جهانی شدن، بسته یا باز بودن کشورهاست. به طور معمول دولت‌های ضعیف‌تر، دارای اقتصاد بسته بوده و از سطح پایینی از توسعه برخوردارند. تبعات امنیتی چنین وضعی، بدبینی نسبت به تعامل است و در چنین شرایطی روابط با نظام جهانی، صرفاً روزنه‌ای برای تهدید و ضربه خوردن تلقی می‌شود. در طرف مقابل، دولت‌های قوی با اقتصادی باز در سطوح بالایی از توسعه اقتصادی قرار دارند. از دید آنها، توسعه مناسبات با کشورهای مختلف فرصتی را برای نیل به اهداف امنیت ملی با استفاده از ابزارهای اقتصادی فراهم می‌آورد.

بر اساس آن چه گفته شد می توان استنباط کرد که کارکرد اقتصادی سرمایه داری جهانی، تکمیل فرآیند سلطه سیاسی قوی بر ضعیف است. اگر دولت های مرکز، امنیت خود را با اشاره به الگوی سلطه جهانی تعریف می نمایند، پس دولت های پیرامون نیز می توانند مشکلات امنیتی خود را به مثابه بخشی از این پدیده نظام مند، وسیع تر جلوه دهند. در نتیجه، ناامنی آنها با وضعیت این دولت ها در ساختار اقتصاد سیاسی بین المللی تعریف خواهد شد.

بازیگران فراملی نیز از دیگر عوامل مؤثر اقتصاد سیاسی امنیت بین المللی به شمار می آیند. واقعیت آن است که در عصر جهانی شدن رژیم های اقتصادی، نهادهایی همچون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نقش حایز اهمیتی را ایفا می نمایند. این نهادها از طریق وضع مقررات و یا تحمیل شرایط می توانند وضعیت امنیتی کشورها را تحت تأثیر قرار دهند. در این باره می توان به اصلاحات ساختاری تجویزی بانک جهانی یا صندوق بین المللی در قبال اعطای وام به دولت ها اشاره کرد که در برخی موارد زمینه ساز بحران های گسترده سیاسی - اقتصادی شده اند. (۱۸)

در کنار مباحث فوق الذکر، باید این نکته را افزود که بین ساختار و فرآیندهای اقتصادی سیاسی بین الملل از یک طرف و محتوای دستور کار امنیت بین الملل از سوی دیگر رابطه و پیوندی جدی وجود دارد. به عبارتی تقارن شرایط نامساعد اقتصادی و سیاسی در سطح جهانی می تواند امنیت و ثبات بین المللی را برهم زند. در این مورد می توان به دهه ۱۹۳۰ اشاره کرد که در آن ساختارهای بدخیم اقتصادی با عناصر سیاسی - نظامی بی ثبات راهبردی همراه شد و جنگ جهانی دوم را پدید آورد.

همان گونه که گفته شد، جهانی شدن به مثابه یکی از پدیده های اقتصاد سیاسی بین المللی، منافع بیشتری را برای یک اقلیت و زیان های فراوانی را برای اکثریتی دیگر ایجاد کرده است. از جمله پدیده های قابل ملاحظه در چنین مناسباتی، ظهور دو مقوله «نفوذ» و «وابستگی» است. اهمیت این مقولات از آن حیث است که ظریف ترین نوع اجبار در اقتصاد سیاسی نفوذ و وابستگی، تجلی می یابد. وابستگی منتج از عدم تقارن روابط اقتصادی است و با استفاده از این شرایط، سیاست ها و گزینه های دولت هدف (ضعیف) تغییر می یابد. نفوذ نیز چهره دیگر وابستگی است که برای شریک مسلط در یک رابطه نامتقارن به دست می آید. (۱۹)

علاوه بر این مطالب، همان طور که می‌دانیم سیاست دفاعی کشورها نیز تا حد زیادی با الزامات بودجه‌ای مرتبط است. بر این اساس اگر توان اقتصادی دولت‌ها بالا باشد، درصد احتمال تحقق اهداف راهبردهای دفاعی آنها نیز افزایش خواهد یافت. این در حالی است که جهانی شدن فزاینده امور مالی، خودمختاری سیاست‌های مربوط به اقتصاد کلان کشورها را کاهش داده و این امر، توانایی دولت‌ها را برای افزایش بودجه‌های دفاعی، بسیج نیروهای نظامی یا حتی درگیر شدن آنها در شرایطی که خطر جنگ احساس می‌شود؛ تحت تأثیر قرار می‌دهد. چرا که به میزان خودمختاری و استقلال قدرت دولت در برابر نیروهای غیردولتی مانند شرکت‌ها، بازارها و افراد، شبکه‌های مالی بین‌المللی، بازارهای بزرگ مبادله ارز، پیچیدگی فزاینده تجارت بین‌المللی بین شرکتی و رقابت برای سرمایه‌گذاری خارجی اشاره دارد.

همچنین، جهانی شدن به تشدید انباشت سرمایه جهانی منجر شده است. برآیند گریزناپذیر چنین وضعیتی، بروز اشکال گوناگون نابرابری و استثمار اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. نباید فراموش کرد که حرکت‌های رادیکال و خشونت‌آمیز، مولود نابرابری‌هاست. در واقع، خشونت‌ورزی فرودستان جهانی، اعتراض و واکنش به شرایط موجود در چارچوب عدم تقارن توانمندی‌هاست. شکل افراطی و رادیکال عملیات‌های خشونت‌آمیز (تروریسم) در برخی اوقات (نظیر حوادث ۱۱ سپتامبر) از چنان ظرفیتی برخوردارند که می‌توانند محیط امنیتی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار دهند.

از سوی دیگر الگوی اقتصاد لیبرال که از مبادی اصلی جهانی شدن به حساب می‌آید، سبب می‌شود که اقتدار و حاکمیت دولت‌ها در بستر این فرآیند دچار فرسایش شود. البته باید توجه داشت که فرسایش مذکور، نسبی است. به تعبیر بهتر، کشورهای مرکز (شمال) در مقایسه با دولت‌های پیرامون، از توانمندی‌های بیشتری برای حفظ حاکمیت و اقتدار خود برخوردار می‌باشند. ضعف اقتدار و حاکمیت دولت نه تنها موجبات آشوب و بحران داخلی را فراهم می‌کند بلکه کشور را در برابر روندهای بیرونی آسیب‌پذیرتر خواهد نمود.

نتیجه گیری

همان گونه که در ابتدای مقاله بیان شد، هدف اصلی این نوشتار تبیین اقتصاد سیاسی امنیت ملی بود. آنچه عنوان شد، بیانگر شرایط پیچیده اثرگذاری اقتصاد سیاسی بر امنیت ملی است که می توان ماتریسی از اثربخشی آن در شرایط مختلف را ترسیم کرد. یافته های تحقیق نشان می دهد ملاحظات اقتصاد سیاسی، مؤلفه های امنیت ملی از جمله تهدید، فرصت، آسیب پذیری و توانمندی را تحت تأثیر قرار می دهد. ابعاد سخت افزاری (توان خرید یا ساخت تجهیزات و جنگ افزارها) و نرم افزاری (سیاست گذاری ها و طراحی راهبردها) قدرت به نوعی تابع روند تحولات رخ داده در حوزه اقتصاد سیاسی بوده و همبسته با دگر دیسی های این حوزه دگرگون می شوند.

شاید اغراق آمیز نباشد اگر گفته شود نوع راهبرد کشورها به لحاظ آفندی - پدافندی بودن، تا حدی برآیند متغیرهای اقتصاد سیاسی است. علاوه بر این، بر اساس آن چه مطرح شد، ملاحظات اقتصاد سیاسی امنیت ملی منزلت ارزنده ای در مرحله «ارزیابی ریسک»^۱ راهبردهای امنیت ملی دارند. توضیح آن که امروزه گفته می شود راهبردهای امنیت ملی را پس از اجرا باید از نظر ارزیابی ریسک مورد بررسی قرار داد. پرسش اصلی در این مرحله آن است که آیا اهداف، مقدرات / ظرفیت ها و شیوه ها در راهبرد امنیت ملی با یکدیگر در تناسب هستند یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش، مؤلفه های اقتصاد سیاسی کارکرد خود را در بازتعریف هر یک از این موارد (به جهت سازواری آنها با یکدیگر) ایفا می نمایند.

استنتاج دیگر آن است که چه در بعد داخلی و چه بین المللی، «قدرت فرآیند» های اقتصاد سیاسی به مثابه دست نامرئی^۲ آدام اسمیت^۳ فرآیند تحولات را شکل می دهند. در عرصه داخلی، اقتصاد سیاسی با کنترل و شکل دهی تقاضاهای فزاینده افراد، می تواند در حکم مکانیزمی در راستای «مدیریت بحران» به کار گرفته شود. اگر نظامی بتواند با استفاده از

1. Risk Assessment

2. Invisible Hand

3. Adam Smith

اهرم‌های اقتصاد سیاسی بر کارآمدی خود بیفزاید، مقبولیتش نیز افزایش خواهد یافت و فرآیند بازتولید نظام با اقتدار طی خواهد شد.

در عرصه خارجی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی به لحاظ دامنه و عمق اثرگذاریش، تهدیدات / فرصت‌هایی ساختاری را برای واحدهای سیاسی (البته به مقتضای شرایط آنها) ایجاد می‌کند. از سوی دیگر در وضعیت کنونی به کارگیری ابزارهای نظامی جهت نیل به اهداف امنیت ملی، هزینه‌بر و توأم با ریسک فراوان است. از این‌رو در معادله هزینه - فایده به نظر می‌رسد بهره‌گیری از ساز و کارهای موجود در عرصه اقتصاد سیاسی در جهت نیل به اهداف مذکور مقرون به صرفه باشد. در مجموع باید اذعان داشت که شرط لازم جهت رسیدن به امنیت ملی و کاربست راهبردهای موفق در این زمینه، مدنظر قرار دادن ملاحظات اقتصاد سیاسی است. نتایج حاصل را می‌توان در قالب سه نکته اصلی بیان کرد:

۱. توسعه مفهوم امنیت ملی از فقدان تهدید به توان تولید امنیت پایدار سبب شده تا شعاع امنیت ملی، مفاهیم اقتصادی و سیاسی را هم دربرگیرد.

۲. خاستگاه و تأثیرات توانمندی اقتصادی، امنیت را به یک پیش شرط مهم و همچنین نتیجه توسعه اقتصادی تبدیل نموده است.

۳. توسعه پایدار در جهان جدید، مختص واحدهایی است که از سمت‌گیری اقتصادی و بافت سیاسی هماهنگی برخوردار باشند. نفوذ اقتصادی واحدهایی در حال افزایش است که نظام سیاسی آنها نگهبان منافع اقتصادی بوده و نخبگان اقتصادی، نسبت به ساختار و متولیان اقتصادی نظام وفادار باشند. ماحصل این هماهنگی، امنیت پایدار یک واحد سیاسی خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. ویلکن، پیتز، *اقتصاد سیاسی ارتباطات جهانی و امنیت انسانی*، مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۵۶.
2. Buzan, Barry, "The interdependence of Security and economic issues in the new world order", in Stubbs, Richard (ed), *Political Economy and The Changing Global Order*, London, Macmillan Press, 1994, p 89.
3. Ripsman, Norrin, The Political Economy of Security: A Research and Teaching Agenda, in Available <http://www.Startnet . ucalgary.ca/Journal/article.htm/>.
4. Terriff, Terry and Other, *Security Studies Today*, Polity Press, 1999, p 142.
۵. بوزان، باری، *مردم، دولت‌ها و هراس*، مترجم ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۲۷۳-۲۷۲.
۶. کاپشتاین، اتان، «توسعه اقتصادی و امنیت ملی»، در ادوارد ای. آذر و این‌مون، چونگ، *امنیت ملی در جهان سوم*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۵.
۷. برای نمونه نک به: آی‌آتا، عایشه گونش و آی‌آتا، سنجر، «جایگاه قومیت در مسایل امنیتی ترکیه»، در مارتین، لی نورجی، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۸.
8. *The Political Economy of Security*, op.cit,
۹. بلانچارد، جین مارک، مانسفلد ادوارد و ریپسمن، نرین، «اقتصاد سیاسی امنیت ملی»، غلامحسین نه‌ازی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱۲ و ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۴۵.
10. Kirshner, Jonathan, *Political Economy in Security Studies After the Cold War*, Occasional Paper, Cornell Univesity, April 1997.
۱۱. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، «رانت، دولت رانتیر، رانتیرسم»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۲۶ و ۱۲۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۶، ص ۱۵۲.
12. See: Beblawi, Hazam and Luciani, Giocomo, *The Rentier State*, Landon, Groam Helm, 1987.
۱۳. پیرامون امنیت هستی‌شناختی نک به: گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص*، ناصر موفقیان، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸، صص ۹۵ - ۵۹.
14. See: Kapstein, Ethan, *The Political Economy of National Security: A Global Perspective*, London, Mc Graw Hill, 1991.

15. See: Buzan, Barry and Waever, Ole, "Liberalism and Security: The Contradictions of the liberal leviathan", Copenhagen Peace Research Institute, April 1998, available in: <http://www.ciaonet.org/wps/bub02/bub02.html>.

16. "The interdependence of Security and economic issues in the new world order", op.cit, p 97.

۱۷. عسگری، محمود، *جهانی شدن و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران: تهدیدات و فرصت‌ها*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۰، صص ۱۵۶ - ۱۲۰.

18. *Political Economy in Security Studies After the Cold War*, op. cit, p 12.

19. *Political Economy and The Changing Global Order*, op. cit, p13.

قدرت، امنیت و شریعت؛

درآمدی بر جایگاه امنیت در اندیشه و عمل فقهای شیعه در عصر قاجار

دکتر اصغر افتخاری

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۲/۲۶

معاون پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۳/۲

چکیده

از جمله موضوعات مهم در بررسی سیر تحول اندیشه و عمل سیاسی شیعه، نحوه مواجهه فقهای شیعی با حکومت‌های غاصبی است که از حیث نظری، همگی غیرمشروع تلقی می‌شوند. با اینحال در اندیشه و عمل بسیاری از فقهای شیعه می‌توان به مبانی و اصولی دست یافت که به خاطر مصالح عمومی جامعه، قابل به تخصیص این حکم کلی و یا ذکر استثناهایی برای آن شده‌اند. از جمله این عوامل می‌توان به مقوله «امنیت» اشاره کرد که نزد پاره‌ای از فقهاء، به واسطه جدی شدن تهدیدات بیرونی، اهمیت و ارزشی دوچندان یافته و ایشان را تا صدور حکم شرعی مبنی بر جواز - و ضرورت - حمایت و اطاعت از پادشاه، رهنمون کرده است.

نگارنده از این وضعیت به «ضرورت امنیت» یاد کرده است که به مهمترین وجهی در دوره قاجار و توسط فقهای نام‌آوری چون کاشف‌الغطاء و میرزای قمی عرضه شده است. برای تبیین این ایده و نتایج عملی آن، مؤلف نخست به تبیین چگونگی پیدایش گسست بین دو تصویر از حکومت در جامعه اسلامی پرداخته و بدین وسیله خاستگاه رویش موضوع بحث را مشخص ساخته و در ادامه اصل «ضرورت امنیت» را با دو رویکرد فعال و انفعالی مستند به عمل و نظر شیخ کاشف‌الغطاء و میرزای قمی، معرفی نموده است.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی، اضطراب، سلسله قاجار، فقه سیاسی، حکومت اغتصابی

مقدمه

«در گفتمان سیاسی اسلام نیز امنیت به مثابه عاملی مهم ارزیابی می‌شود که دولت از آن منظر موضوعیت می‌یابد... با این تفاوت که وضعیت امن داخلی و خارجی در ساحت فرهنگ اسلامی معنا شده و لذا در محتوا و روش تابع اصول اسلامی است.» (۱)

چنان که «مصطفی محمود منجود» تصریح کرده است، نظریه دولت اسلامی همانند نظریه دولت نزد سایر مکاتب، ریشه در نیاز انسان به «تحصیل امنیت» دارد و از این حیث خاستگاه نظری واحدی برای شکل‌دهی به «دولت» مدنظر همگان می‌باشد. البته ابعاد، سطوح و روش‌های تأمین آن به اقتضای جهان‌بینی و فرهنگ اسلامی متفاوت خواهد بود. (۲) به همین دلیل است که اندیشه گران مسلمان در مقام تجزیه و تحلیل تجربه «دولت اسلامی» از ابتدای تکوین آن در مدینه تا حال حاضر به نقش‌آفرینی مقوله امنیت به شکل ایجابی (یعنی تلاش برای ایجاد فضایی مبتنی بر رضایت‌مندی) و یا سلبی (یعنی کاربرد زور جهت استقرار و استمرار حاکمیت) (۳)، تأکید داشته‌اند. برای مثال در دولت نبوی (ص)، امنیت در شکل ایجابی آن به عنوان رکنی حیاتی و در ذیل مفهوم محوری «سعادت‌مندی» معنا و حضور می‌یابد (۴) پس از آن و در جریان اختلاف نخستین، «امنیت» به دلیلی مهم برای سکوت امام علی (ع) - در کنار سایر ادله شیعه - تبدیل می‌شود که نتیجه آن صیانت کیان مسلمین بود. (۵) اما حساس‌ترین مقطع از این منظر مربوط به دوران پس از خلافت است که حکایت از «امنیتی شدن» گفتمان سیاسی اسلام به رهبری بنی‌امیه و بنی‌عباس دارد. در این دوران، شکل سلبی امنیت با عطف توجه به «حفظ قدرت» در دستور کار قرار گرفته و در نتیجه مشروعیت و رواج کاربرد ابزارهای سرکوب‌گرایانه جهت صیانت از حکومت عینیت می‌یابد. (۶) به عبارت دیگر می‌توان ادعا کرد که حضور ضابطه‌مند امنیت در حکومت نبوی (ص) و دولت علوی (ع) - که پیوسته آن را در ذیل مفاهیم کلان‌تری چون: توحید، سعادت، عدالت و مانند آن می‌آورد - با گذار از این دوران روندی انحرافی را تجربه می‌نماید، تا آنجا که خود به عاملی مستقل و مسلط بر سایر مفاهیم تبدیل می‌شود.

نتیجه این تحول به تعبیر «نصر حامد ابوزید» بازتعریف اصول و مفاهیم دینی توسط حاکمان جدید به منظور انطباق آموزه‌های دینی با وضعیت نوین است. (۷) چنین سیاستی به

«انحراف آموزه‌های دینی» و بروز بدعت در جامعه اسلامی منتهی شد و واکنش شدید نحل‌های اصول‌گرا و از آن جمله شیعه را به دنبال داشت. بررسی اجمالی تجربه حکومت‌هایی که در جوامع اسلامی از آن زمان تاکنون حاکمیت را در اختیار داشته‌اند، حکایت از آن دارد که نظام‌های سیاسی مذکور پیوسته با مشکل بنیادینی مواجه بوده‌اند که از آن در این نوشتار به «معمای قدرت - شریعت» یاد شده است.

شکل‌گیری سازمان رسمی قدرت به صورت مستقل از جامعه و سپس طرح دعاوی دین‌مدارانه برای کسب همراهی و اطاعت مردم، دلیل اصلی بروز این وضعیت معماگونه است که در ادوار مختلف از سوی اندیشه‌گران، فلاسفه و فقها مورد توجه قرار گرفته و سعی شده تا برای آن راه‌حلی ارایه شود. بر این اساس، ما با طیف متنوعی از نظریات و الگوهای عملی مواجه هستیم که بررسی تمامی آنها در نوشتار حاضر میسر نیست. به منظور تحدید موضوع، نگارنده در مقاله حاضر پس از تبیین ماهیت کلی معمای «قدرت - شریعت» به بررسی یکی از نظرات مهم و محوری در تاریخ تحول اندیشه سیاسی شیعه، یعنی نظریه «ضرورت امنیت» که توسط برخی از فقه‌های دوران قاجار، طرح و عرضه شده است، بسنده خواهد نمود. بدیهی است که به دلیل اهمیت این موضوع، لازم می‌آید تا سایر الگوها و نظریه‌های ارایه شده در مقالاتی دیگر به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرد تا زمینه مناسب برای درک اهمیت و تازگی تجربه جمهوری اسلامی ایران حاصل آید.

الف. چارچوب تحلیلی؛ معمای قدرت و شریعت

به منظور درک هرچه بهتر مبادی و ارکان معمای «قدرت - شریعت» لازم است تا نخست وضعیت ویژه «دولت» در جامعه شیعی را با نگاه به پیشینه تاریخی آن مورد بررسی قرار دهیم. از این منظر، «حکومت» محصول دو فرآیند متفاوت است که در نهایت، انطباق مصداقی - در عرصه عملیاتی - نمی‌یابند و این امر به شکل‌گیری پرسش بنیادین حوزه گفتمان سیاسی شیعه - یعنی چگونگی تعامل دینداران با حکومت - منجر می‌شود.

۱. حکومت در ساحت عُرفی؛ قدرت مستقل از جامعه

«بررسی تاریخی دلالت بر آن دارد که ارزش امنیت پیوسته در مقاطعی که جامعه دستخوش هرج و مرج و ناآرامی ... بوده، بیش از پیش آشکار شده و ... همین امر راه را برای ظهور حکومت‌های اقتدارگرا فراهم ساخته است.» (۸)

ادعای «جیمز در درین»^۱ بنیاد الگوی موسوم به «هرج و مرج - اقتدارگرایی» را شکل می‌دهد که بر اساس آن، جوامع سیکل بسته زیر را در سطح نظام‌سازی سیاسی تجربه می‌نمایند:

گام اول. هرج و مرج گرایی

در این مرحله، جامعه به منظور رهایی از وضعیت بسته حاکم و تعدیل آن از طریق اصلاح قدرت سیاسی و تحدید آن، به اعتراض پرداخته و ارکان قدرت حاکمه را به چالش فرامی‌خواند. در نتیجه، الگوی سابق بدون وجود الگویی بدیل تضعیف شده و این امر به پیدایش یک فضای باز و بدون کنترل منتهی می‌شود که به تعبیر «سباستین فور»^۲ محصول «انکار اقتدار قدرت حاکمه» به شمار می‌آید. (۹)

گام دوم. توسعه ناامنی

نقد اقتدار رسمی به تولید گونه‌ای جدید از «اقتدار» منجر می‌شود که «جاشیا وارن»^۳ از آن به «اقتدارهای فردی شده» یاد می‌کند؛

«جامعه باید چنان تغییر یابد که حاکمیت هر فرد مصون و نقض نشده حفظ شود.» (۱۰)

نتیجه چنین اقدامی در مقام عمل، توسعه سطح تعارض بین «حاکمیت‌های فردی شده» خواهد بود که از منظر امنیتی به توسعه ناامنی در جامعه کمک می‌کند. به عبارت دیگر، نقد رادیکال قدرت از منظر آنارشیستی به امنیتی شدن جامعه و افزایش ضریب ناامنی کمک می‌کند.

1 . James Der Derian

2 . Sebastien Faure

3 . Josiah Warren

گام سوم. تمرکز قدرت

«در وضع طبیعی که در آن هر کس داور خویشتن است... اختلاف [بوجود می‌آید] و از همین اختلاف نزاع و جنگ برمی‌خیزد. [در این حالت... لازم است ملاکی عمومی برای همه چیزها] وجود داشته باشد.» (۱۱)

تعبیر صریح «هابز» و عمده اندیشه‌گران کلاسیک که در باب قدرت به تأمل پرداخته‌اند، دلالت بر آن دارد که جوامع در وضعیت هرج و مرج‌گرایی از بیشترین میزان اقبال جهت پذیرش الگوهای حکومتی با تمرکز بالای قدرت، برخوردارند. این معنا در «مدارات قدرت» استوارت کلگ، «چهره‌های سه‌گانه قدرت» استیون لوکس، «اشکال قدرت» برتراند راسل، «آمریت» ویر، «کنترل» رابرت دال، «نظم» پارسونز، «سازمان» گالبرایت، و سایر تلقی‌های ارایه شده از سوی اندیشه‌گران، نمود کامل دارد و نشان می‌دهد که جریان قدرت از رهگذر هرج و مرج‌گرایی در نهایت به تمرکزگرایی برای سامان‌بخشی به امور جامعه، منتهی می‌شود. (۱۲)

گام چهارم. استقلال قدرت

تمرکز قدرت و تجمع سرمایه‌های مادی و معنوی جامعه در کانونی واحد سبب می‌شود تا احساس «بی‌نیازی از مردم» در سازمان قدرت پدید آید و بدین وسیله «حکومت بر ملت» به جای «حکومت ملی» تاسیس می‌شود. «پل بروکر»^۱ از این پدیده به «خروج قدرت از مدار ملت» یاد کرده و حکومت‌های اقتدارگرا و استبدادی را محصول عینی آن ارزیابی می‌کند. (۱۳)

گام پنجم. انقباض فضای سیاسی

با عنایت به ماهیت سلطه‌گر رژیم‌های اقتدارگرا، عرصه فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی با اهداف امنیتی به شدت محدود شده و به تعبیر «کارل پوپر»^۲ جوامع بسته‌ای به وجود می‌آیند که دشمن «آزادی‌ها» و «حقوق شهروندی» محسوب می‌شوند. به این دلیل، اشکال نوینی از نارضایتی پدید می‌آید که در جهت مقابل تمرکز قدرت و استقلال آن از جامعه قرار دارند. (۱۴)

1 . Paul Brooker

2 . Karl Popper

آنها خواهان بازشدن فضای سیاسی - ولو به قیمت نقد رادیکالی قدرت - هستند؛ و این همان پدیده‌ای است که از آن به هرج و مرج‌گرایی یاد می‌شود.

۲. ساحت ارزشی حکومت؛ قدرت در چارچوب

از آنجا که اسلام - به ویژه با روایت شیعی - ماهیتی سیاسی دارد و ملاحظات مربوط به قدرت به تعبیر امام خمینی (ره) عقلاً و نقلاً در اسلام لحاظ شده است؛ (۱۵) در کنار تجربه عملی رخ داده در جوامع اسلامی، رویکردی نظری نیز تکوین یافته که در نهایت به ارایه «حکومت اسلامی» به مثابه الگویی مشروع از اعمال قدرت، منتهی می‌شود. (۱۶) ارکان عمده سازمان قدرت در این ساحت عبارتند از:

گام اول. ایمان اجتماعی

بنیاد سیاست اسلامی را ایمان به آموزه‌های دینی ارایه شده توسط رسول خدا (ص) شکل می‌دهد که از حیث ماهیت، عام و فراگیر بوده و کلیه ابعاد حیات انسان را از فردی تا جمعی شامل می‌شود. از این منظر، دین مقوله‌ای جامع ارزیابی می‌شود که با هدف تربیت انسان به تمامی زوایای حیات او توجه دارد. از این اعتقاد می‌توان به «ایمان اجتماعی» یاد کرد که تفسیر آن به گفته امام (ره) چنین خواهد بود:

«احکام شرعی حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است. از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی ... گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مرادیه با سایر ملل. قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی ... برای همه مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند ... قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.» (۱۷)

گام دوم. التزام سیاسی

مقتضای داشتن ایمان اجتماعی، التزام مسلمین به پذیرش قیود شرعی در مقام تأسیس حکومت می‌باشد که آن را از گونه‌های بدیل متمایز می‌سازد. به عبارت دیگر شیعه با روایت

بالا در میان سه نظریه بدیل مربوط به «حکومت» راه میانه‌ای را برمی‌گزیند که به «قدرت در چارچوب» شناسانده می‌شود. مهم‌ترین گزینه‌های مطرح در سطح جهان اسلام عبارتند از:

۱. حکومت به مثابه امری عرفی در گستره جامعه اسلامی

«[باید] بپذیریم که محمد(ص) فقط رسولی بوده که پیام دینی را ابلاغ کرده و هیچ تمایلی به قدرت سیاسی نداشته است.» (۱۸)

آنچه «علی عبدالرازق» ادعا کرده، در واقع بنیاد یک نگرش قدیمی را در حوزه اسلامی شکل می‌دهد که در فردای رحلت رسول‌خدا(ص) نمود پیدا کرد. وی معتقد بود که حکومت، امری عرفی است که پیامبر(ص) بدان توصیه‌ای خاص نداشته و لذا نتیجه اجتماع و هم‌اندیشی مسلمانان می‌تواند تکلیف حاکم را فارغ از نصب خاصی مشخص سازد. در این رویکرد، «حکومت اسلامی» از آنجا که در چارچوب کلان اسلامی و با بیعت مسلمانان وجود می‌یابد؛ اسلامی خوانده می‌شود.

۲. حکومت به مثابه امری دنیوی

«خداوند خواست که اسلام دین باشد، اما آدم‌ها از آن سیاست ساختند.» (۱۹)

این رویکرد که به «سکولاریزم» موسوم است، قایل به جدانگاری کامل دیانت و سیاست بوده و چنانکه «عشماوی» اظهار داشته، به آنجا می‌رسد که آموزه‌های دینی را به حوزه‌های فردی منحصر نماید و قایل به تأسیس حکومت مبتنی بر تجربه عملی انسان در هر عصر و زمان گردد. بدیهی است که التزام سیاسی در این رویکرد معنا و مفهوم نمی‌یابد.

۳. حکومت به مثابه امری دینی

«ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول‌اکرم(ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول‌اکرم(ص) نیز ادامه دارد.» (۲۰)

در این رویکرد، چنان که امام(ره) نیز استدلال نموده‌اند، بنیاد حکومت بر تشریع الهی قرار دارد و اصل التزام سیاسی به صورت عام (یعنی هم برای شهروندان و هم برای حاکمان) معنا می‌یابد. به عبارت دیگر، نظم و ثبات، محصول التزام عملی به آن دسته از احکام شرعی است که بر کل سازمان حکومت و جریان سیاست در جامعه اسلامی باید حاکم باشند:

«حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت ... فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است.» (۲۱)

گام سوم. تمرکز قدرت

مقتضای پذیرش «حاکمیت الهی» و توسعه آن در تمامی ارکان و اجزای عالم طبیعت (در قالب ولایت تشریعی و تکوینی)، قبول این ایده است که: حاکمیت از آن خداست و هیچ کس حق اعمال سلطه بر دیگری ندارد مگر به اجازه خداوند متعال. به این دلیل است که تفکیک قوا مطابق با تعاریف لیبرال آن در تجربه حکومتی اسلام - در حکومت نبوی (ص) و دولت علوی (ع) - مشاهده نمی شود. جایگاه محوری نهاد «ولایت» در تفسیر امام (ره) نیز از اینجا ناشی می شود زیرا مطابق این رویکرد می پذیریم که:

«ولایت ولی فقیه همچون ولایت پیامبر و ائمه اطهار است. از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام الهی تقدم دارد.» (۲۲)

به عبارت دیگر، جریان قدرت در تفسیر شیعی دارای محوری مرکزی می باشد که مایه اتصال ولایت فقیه به امامت، رسالت و در نهایت حاکمیت الهی می باشد. (۲۳)

گام چهارم. اجتماعی شدن قدرت

در تفکر سیاسی شیعی، تمرکز قدرت در اراده الهی و نصب عمومی حضرت حق، منافاتی با نقش مؤثر جامعه اسلامی در تاسیس حکومت ندارد. تأکید بر نصب عام در واقع راه را بر روی عنصر انتخاب مردمی باز می نماید. از این منظر، می توان بین دوگونه متفاوت از التزام سیاسی تفکیک قایل شد:

اول، **التزام انحصاری** که در آن هیچ نقش و جایگاهی برای مردم به جز بیعت و تبعیت از فرد یا افراد مشخص شده از سوی شارع برای تصدی حکومت (نصب خاص) دیده نشده است.

دوم، **التزام اعتدالی** که مطابق آن مشروعیت حکومت به انتخاب مردم - در چارچوب گزینه‌های مورد تأیید شارع که از آن به نصب عام تعبیر می‌شود - منوط است. (۲۴) امام خمینی (ره) در مقام تفسیر رویکرد شیعه به حکومت، «التزام اعتدالی» را مدنظر داشته و اظهار می‌دارند:

«خداوند! همان اختیارات و ولایتی که [برای] حضرت رسول (ص) و دیگر ائمه صلوات‌الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه و ... [قرار داده] همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. منتهی شخص معین نیست؛ روی عنوان عادل عالم است.»* (۲۵)

به این دلیل است که ایشان نقش مردم را در چارچوب مذکور، «مشروعیت بخش» تلقی می‌کنند:

«اراده مردم باید در اصل تفویض قدرت دخیل باشد والا قدرت مشروعیت لازم را ندارد.»* (۲۶)

نتیجه آنکه اصل ایمان اجتماعی با قاعده «التزام سیاسی» تکمیل شده و جایگاه آموزه‌های دینی و نقش شهروندان، در تأسیس حکومت مشخص می‌شود. این تحول سازنده به «اجتماعی شدن» قدرت در تجربه شیعی از حکومت منجر می‌شود.

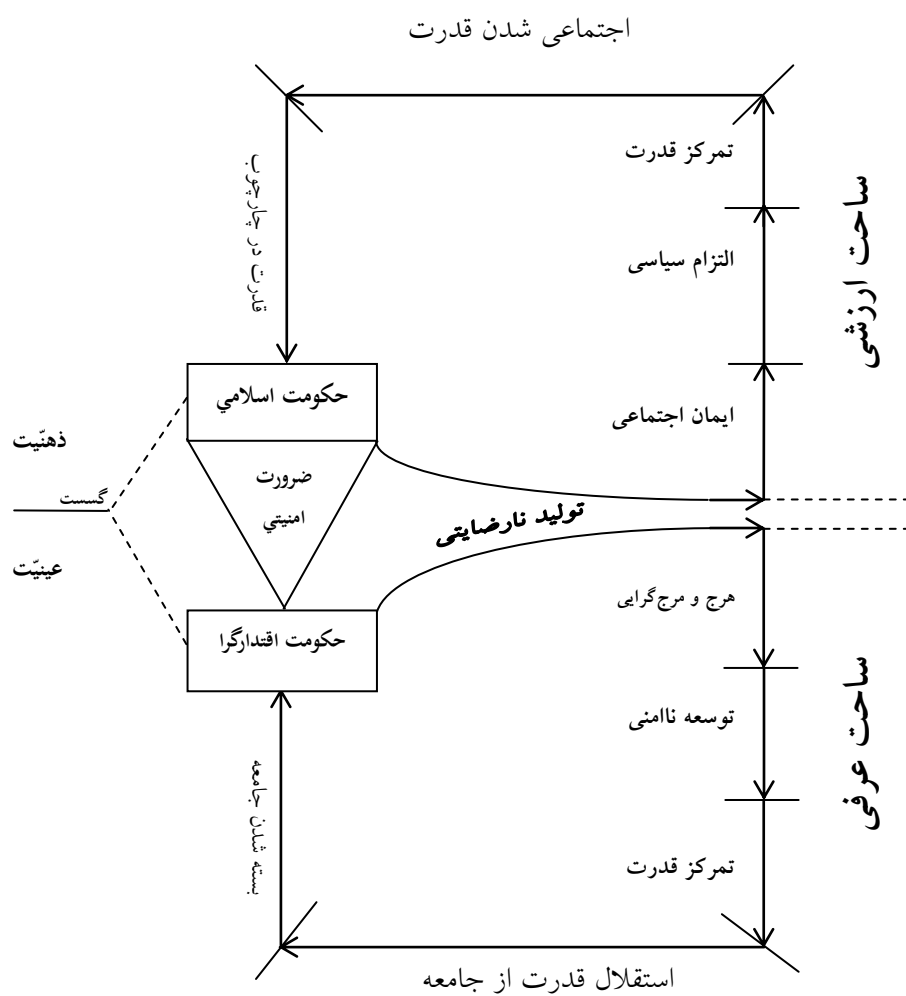
در نتیجه این چهارگام است که «حکومت اسلامی» در چارچوب اصول دینی و با عنایت به مقتضیات زمانی و مکانی، با هدف ایجاد زمینه مناسب (اعم از مادی و معنوی) برای رستگاری انسان، پدید می‌آید. در این تلقی، حضور شریعت با انتخاب و اراده جامعه توأمان است و به تولید رضایت و افزایش ضریب امنیتی جامعه، منجر می‌شود.

چنانکه در نمودار شماره «۱» نیز نشان داده شده، جریان تأسیس حکومت در دو ساحت عملی و ارزشی به پیدایش دو الگوی متفاوت از «حکومت» در ذهن مسلمانان و عینیت جامعه اسلامی منتهی شده که ضرورتاً منطبق با یکدیگر نبوده‌اند. این گسست به بروز بحران مشروعیت در جوامع اسلامی برای قدرت‌های حاکم دامن زده است. بر این اساس، می‌توان از نظریه فقها در عصر قاجار برای مدیریت این گسست سؤال نمود. سؤالی که پاسخ آن ما را به اهمیت ملاحظات امنیتی مدنظر فقها رهنمون می‌سازد.

* تأکید از نویسنده مقاله است.

نمودار شماره (۱):

وضعیت دوگانه حکومت در جوامع اسلامی



ب. موضع‌گیری سیاسی فقهای شیعه در عصر قاجار

دو انگاری مذکور در دوره قاجار به سادگی قابل ردیابی است. به این دلیل ایران در عصر قاجار شاهد عینیت یافتن حکومتی است که با تصویر ارایه شده در ساحت ارزشی هماهنگی ندارد. در چنین فضایی به طور طبیعی ایده «عدم مشروعیت حکومت» تکوین و ظهور می‌یابد که اقتضای شورش جریان‌های دینی با هدف ساقط کردن قدرت را دارد. اما در عمل، این رخداد به وقوع نپیوست تا آنجا که شاهد عملکرد «ضرورت امنیت» و تولید «حمایت دینی برای حاکمیت» بوده‌ایم.

اول. روایت تاریخی: الگوی استبدادی حکومت

فروپاشی سلسله مقتدر صفویه به سال ۱۱۳۵، منجر به پیدایش فضای بازی شد که هرج و مرج و آشوب از شاخصه‌های بارز آن بود. در این زمان بار دیگر سیکل بسته «هرج و مرج‌گرایی - اقتدارگرایی» به مثابه یک تجربه جامعه شناختی قدیمی در حوزه تمدن ایرانی، فعال شد و حکومت‌های اقتدارگرا با اولویت‌ها و اهداف امنیتی شکل گرفت. (۲۷) در واقع، زوال صفویان به واسطه تبدیل این سلسله به حاکمیتی استبدادی و متکی به اعمال قدرت، زمینه بروز نارضایتی‌های گسترده و زوال مشروعیت حکومت را فراهم ساخت و افاغنه از این نقطه ضعف به نفع خود بهره برده و - چنان که مرتضی راوندی در «تاریخ اجتماعی ایران» نشان داده است - به مدت هفت سال توانستند در عین عدم لیاقت بر سرنوشت ایران حاکم شوند. در واقع، عدم رضایت از حکام قبلی، مؤید افاغنه در استقرار حاکمیت‌شان بود. (۲۸) چنان که توقع می‌رفت این منفعت‌جویی یکسویه و آشکار که به توسعه هرج و مرج و تضییع حقوق مردم منجر می‌شد، نمی‌توانست استمرار داشته باشد و به این خاطر خیزش «نادر» که با شعار «اقتدار» و «حفظ منافع ایرانی» همراه بود، مورد توجه ایرانیان قرار گرفت و سلطنت نادری با اقبال گسترده ایرانیان تأسیس شد. «نادر» که از نیاز امنیتی جامعه در این دوره به خوبی آگاه بود، در سخنرانی خود در دشت مغان بر روی امنیت و تأمین رفاه مادی مردم انگشت‌گذاری و کلیه افراد و بازیگران را مکلف ساخت تا از مباحث حاشیه‌ای پرهیز کرده، در ذیل حکومت وی برای تحکیم ارکان قدرت به فعالیت بپردازند. در واقع، تأیید نظریه «تغلب» نادری، ریشه

در هرج و مرج‌گرایی دوره فعالیت افغانه دارد. این موضوع با عنایت به ساخت ارزشی جامعه ایرانی در آن زمان و حضور شیعیان وفادار به آموزه‌های دینی، قابل درک است. به عبارت دیگر، توفیق نادر برای کنار گذاشتن مذهب از عرصه حکومت و تبدیل آن به ابزاری در خدمت حاکمیت در حالت طبیعی نمی‌توانست از سوی جامعه ایرانی مورد تأیید واقع شود. اما در چرخه «اقتدارگرایی - هرج و مرج» این طرح مورد قبول واقع و بدین‌سان اقتدارگرایی نادری استوار شد. (۲۹) با گذشت زمان، بار دیگر گسست بین دو الگوی حکومتی مذکور، فعال شده و این بار جریان قدرت اجتماعی برضد حکومت اقتداری نادری عمل نمود و امواج نارضایتی پیوسته فزونی یافت تا آنکه به قتل نادر در ۱۱۶۰ انجامید. به طور طبیعی پس از نادر، دوره هرج و مرج‌گرایی آغاز می‌شود که زمینه را برای ظهور حکومت اقتدارگرای دیگری - این بار زندیه - مساعد می‌سازد. ساز و کار روی کارآمدن و عملکرد زندیه - به جز در دوران کوتاه کریمخان زند - تابع همان سیکل پیشین است. بنابراین مشاهده می‌شود که حکام زندیه نیز با هدف امنیت‌سازی روی کار می‌آیند و در نهایت به اقتدارگرایی سوق پیدا می‌کنند. چیزی که در مقابل قدرت اجتماعی جامعه ایرانی قرار گرفته و به توسعه نارضایتی در پیکره اجتماع، کمک می‌کند. (۳۰)

روایت مختصر بالا دلالت بر آن دارد که شکل‌گیری حکومت قاجارها در واقع با هدف و انگیزه «ایجاد امنیت» در جامعه صورت می‌پذیرد و از این حیث از مصادیق سیکل «هرج و مرج‌گرایی - اقتدارگرایی» به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، جریان قدرت در ساحت عملی بر مداری که تولید‌کننده صفویه، افشاریه و زندیه بود، قرار دارد. بنابراین، پیشاپیش می‌توان اظهار داشت که قاجارها طرحی حکومتی برای پاسخ‌گویی به نیاز امنیتی جامعه در ساحت عملی بودند و نسبتی با حکومت اسلامی موجود در ذهنیت (ارزشی) جامعه نداشتند. به این دلیل مشکل «عدم مشروعیت» آنان نیز از همان ابتدا تکوین و معنا یافت.

دوم. روایت فقهی: ضرورت امنیت

اگرچه قاجارها در عین بی‌توجهی به آموزه‌های دینی و با اتکا به قدرت شمشیر، حاکمیت را از آن خود ساختند، اما ضعف عمومی ارتش ایران، فعال شدن تهدیدات بیرونی نسبت به

منافع ملی کشور، جریان‌های داخلی متمایل به همکاری با قدرت‌های خارجی و دخالت صریح بازیگران بیرونی در مقدرات داخلی کشور، جریان دینی را در شرایط تازه‌ای قرار داد که متأثر از «ضرورت امنیت»، اصل حمایت از قدرت حاکمه را بر اصل اولیه تضعیف حکومت غیرمشروع، ارجح می‌دانست. اصل «ضرورت امنیت» نزد این دسته از فقهای شیعه در عصر قاجار*، با دو رویکرد قابل طرح است:

۲-۱. رویکرد فعال

این رویکرد در اندیشه سیاسی شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (۱۲۲۷ هـ) معروف به شیخ‌اکبر از بزرگان علمای امامیه و از شاگردان برجسته وحید بهبهانی وجود دارد. وی ضمن ارایه مباحث اعتقادی - اجتماعی در آثاری چون «کشف‌الغطاء»، «اثبات الفرقه الناجیه من بین الفرق الاسلامیه» و «الحق المبین فی تصویب المجتهدین» چند رکن اساسی را در تفسیر «ضرورت امنیت» بنیاد می‌گذارد:

رکن اول. اثبات ولایت

شیخ همچون سایر بزرگان شیعه اصل ولایت را از آن خداوند متعال دانسته و بر نفی ولایت انسان‌ها تأکید دارد:

«اصل اولیه آن است که هیچ کس بر مال، جان و یا منافع ناشی از فعالیت افراد دیگر ولایت ندارد. چرا که همه ما بنده خدا هستیم و بندگان را نباید که بر یکدیگر اعمال ولایت کنند.» (۳۱)

بر این اساس، جریان ولایت را در حق مجتهد عادل و نه سلطان جابر، می‌گذارد:

«هر آن کس که ولایت برایش ثابت شد، لازم است که بر مقتضای آن و در حد معین شده اعمال ولایت کند.» (۳۲)

* لازم به ذکر است که گرایش‌های فقهی این دوره متعدد و متنوع می‌باشد و صرفاً بخشی از نظرات فقهای نامدار این دوره در ذیل عنوان «اصل ضرورت امنیت» می‌آید. در کنار این گروه می‌توان به قایلان «ضرورت مکتب» اشاره داشت که هرگونه حمایتی را از سلاطین قاجار و با هر دلیلی مردود می‌دانستند. مرحوم نراقی و شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، از جمله این فقها هستند. البته در طرح سیاست این بزرگان راه‌کارهای دیگری برای تحصیل منافع عمومی جامعه و از آن جمله امنیت اندیشیده شده است که با اصل «ضرورت امنیت» توجیه و بیان نمی‌شود.

رکن دوم. اولویت مصالح عمومی

از جمله برجستگی‌های شیخ، توجه ویژه وی به مسایل جامعه اسلامی و آگاهی از تحولات جاری در جامعه و پیامدهای آن برای «جامعه اسلامی» بود. «عبدالهادی حائری» در این خصوص تأکیدی ویژه دارد و شیخ را فردی حاضر در بطن تحولات سیاسی لقب می‌دهد؛ آنجا که می‌گوید: (۳۳)

«پیرامون نفوذ سیاسی او همین بس که با پادشاهان و فرمانروایان دارای ... پیوند نزدیک بود و عرب و عجم به فرمان او سر می‌نهادند. از همین روی بود که در سال ۱۲۲۷ برای پایان یافتن جنگ‌های مرزی میان ایران و عثمانی از وجود کاشف‌الغطاء به عنوان شفیع بهره‌جویی شد.» (۳۴)

به این دلیل است که تجاوز روس‌ها برای او بسیار گران آمده و برای دفع تهدیدات بیرونی، به نظریه تأیید حکومت ملی می‌رسد:

«کاشف‌الغطاء در کشف الغطاء ... شاه را دارای شمشیری کشنده و نیزه‌ای فرورونده در دل کافران می‌داند و پیشگام علما و آموزگار وزیرانش می‌خواند.» (۳۵)

رکن سوم. تأیید نظریه «سلطان مأذون»

شیخ به منظور تحصیل اهداف مذکور، به بازتعریف نظریه سلطنت با انگیزه فراهم‌سازی حداقل زمینه مشروعیت جهت تقویت حاکمیت ملی برای مقابله با تهدیدات خارجی می‌پردازد. بر این اساس، او اگرچه ولایت را حق مجتهد جامع‌الشرایط می‌داند؛ اما می‌پذیرد که مجتهد می‌تواند حسب مصالح موجود، نسبت به واگذاری برخی از اختیارات خود اقدام نماید. مطابق این نظریه، سلطان حاکم نیست ولی «مأذون» است و اطاعت از وی و حمایت او موضوع تبعیت از «سلطان جائز» نمی‌باشد؛ بلکه اجرای فرمان مجتهد به شمار می‌آید. به این دلیل وی در رساله «جهادیه» تصریح دارد که:

«کیان اسلام مورد هجوم واقع شده و صیانت از آن شرعاً واجب است. بنابراین باید به فرمان رهبری بر این کار اقدام نمایند. این رهبر می‌تواند امام حاضر در عصر حضور و مجتهد مأذون در عصر غیبت باشد. پس اگر میسر نباشد، هر فرد آگاه و متعهد - حتی به تنهایی - باید بر این کار اقدام کند.» (۳۶)

نتیجه آنکه «ضرورت امنیت» شیخ را بدانجا رهنمون می‌شود تا از باب نظریه «سلطان مأذون» به حمایت دینی سلاطین قاجار جهت دفع تهدید خارجی، بپردازد. در این ارتباط شیخ

به صراحت در مقابل دیدگاه اقلیتی* که قایل به عدم حجیت «ضرورت امنیت» بوده ایستاده و صراحتاً می‌گوید: اطاعت از شاه قاجار در این زمان بر اساس اصل ولایت ضروری و شرعی است:

«اگر مجتهد [ماذون] من هستم و از جانب امام [معصوم(ع)] نیابت دارم، که به فتحعلی شاه اجازه می‌دهم تا هر آنچه لازم است برای آماده‌سازی و تقویت لشکریان اسلام در مبارزه با لشکریان کفر، انجام دهد... بر کلیه مسلمانان که اطاعت از پیامبر اکرم(ص) را بر خود فرض می‌دانند، واجب است تا از دستورهای او اطاعت کنند تا تهدید دشمن دفع گردد.» (۳۷)

نتیجه آنکه کاشف‌الغطاء با هدف صیانت از امنیت کشور به حمایت پادشاه قاجار پرداخته و وی را از ناحیه تأیید مجتهد جامع‌الشرايط، صاحب صلاحیت برای اطاعت تا رفع تهدید خارجی می‌خواند. در این رویکرد، «مجتهد صاحب شرایط» به شکل ایجابی و به صورتی فعال در مدیریت مناسبات امنیتی حاضر شده و در واقع سلطنت را به مثابه ابزاری در راستای اهداف شریعت، بازخوانی می‌نماید.

۲-۲. رویکرد انفعالی

متقابلاً می‌توان به موضع‌گیری میرزا ابوالقاسم قمی (۱۲۳۱ هـ) معروف به محقق قمی اشاره داشت که از فقها و اصولیان بزرگ شیعه به شمار می‌آید. جوهره اندیشه سیاسی میرزا را مفهوم «عدم ید» شکل می‌دهد که حکایت از موقعیت ضعیف مجتهد جامع‌الشرايط جهت تصدی امور جامعه اسلامی دارد. وی از باب صیانت از منافع جامعه اسلامی تا حد ممکن، به همکاری

*شایان ذکر است که این اقلیت نیز ذی‌نفوذ و از بزرگان دینی بودند. برای مثال سیدصدرالدین عاملی معروف به صدرافغانی (۱۲۶۴ هـ) را می‌توان مثال زد که داماد شیخ و از مخالفان جدی وی در این موضوع به شمار می‌آمد. سیدصدرالدین نواده پسری صدرافغانی در این ارتباط نقل می‌کند که در پی صدور حکم کاشف‌الغطاء در ضرورت اطاعت از فتحعلی شاه، جدش به شدت برآشفته و بخاطر فاسق و جایز بودن فتحعلی‌شاه در مقابل این حکم ایستاد و اعتراض نمود. متقابلاً کاشف‌الغطاء بر صحت ادعای خود و ضرورت‌های موجود برای تأیید سلطان تأکید ورزید و اظهار داشت: امنیت و آسایش ملت مسلمان ایران در حال حاضر صدور چنین حکمی را می‌طلبد. سید نقل می‌کند که جدش از پاسخ کاشف‌الغطاء چنان رنجیده خاطر شد که از آن پس از وی دوری می‌جست و به همین دلیل از عراق به اصفهان رفت. (به نقل از: نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، پیشین، ص ۳۳۲).

هدف‌مند با حکومت جایز - به مثابه راه‌کاری ثانوی - توجه می‌نماید. ارکان دیدگاه میرزای قمی عبارتند از:

رکن اول. نفی ولایت سلطان جایز

«مراد از قول حق تعالی که فرموده است: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، به اتفاق شیعه - مراد از اولی الامر - ائمه طاهرین است و ... امر الهی به وجوب اطاعت مطلق سلطان هرچند ظالم و بی‌معرفت به احکام الهی باشد، قبیح است... در حال اضطرار و عدم امکان وصول به خدمت معصوم [هم] اطاعت مجتهد عادل مثلاً واجب می‌شود.» (۳۸)

رکن دوم. توان‌مندی

«کجاست آن بسط یدی از برای حاکم شرع که خراج را بر وفق شرع بگیرد و ... کجاست آن تمکن که سلطنت و مملکت‌گیری را نازل منزله غزای فی سبیل الله کند... نام حلوا بر زبان راندن، نه چون حلواستی.» (۳۹)

به عبارت دیگر، میرزا اگرچه اصل را به ولایت مجتهد جامع‌الشرایط می‌گذارد؛ اما آن را مشروط به «توان‌مندی» می‌نماید و در فضای «عدم ید» تصریح می‌نماید که حفظ منافع مسلمین می‌طلبد تا به ارشاد سلطان پرداخته و از انحراف هرچه بیشتر وی جلوگیری نماید. به این جهت، میرزا دو کار را مجاز می‌خواند:

اول. اقدام برای هدایت پادشاه که نتیجه آن نگارش ارشادنامه است.

دوم. اقدام بر حسب «اضطرار» که تقویت شاه برای دفع تهدید را اقتضاء می‌کند. به عبارت دیگر، میرزا به «نظریه سلطان مأذون» نمی‌رسد، اما «اضطرار» را به عنوان یک قاعده فقهی جهت حمایت از پادشاه به کار می‌برد.

«در صورت انحصار امر در دفع دشمنان دین به سلطان شیعیان - هر کس خواهد که باشد - پس نه از راه وجوب اطاعت از او، بلکه از راه دفع و اعانت در رفع تسلط اعداء، ... مکلف هست - که واجب عینی می‌شود به او [او] گاهی [هم] کفایی» (۴۰)

نتیجه گیری

«مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند... اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها [برای اداره حکومت در عصر حاضر] کافی نمی‌باشد... [اگر یک فرد] نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد، این در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.» (۴۱)

تصریح حضرت امام (ره) مبنی بر ضرورت توجه به مقتضیات زمانی و مکانی در مقام اجتهاد برای اداره جامعه، از جمله نکات ارزنده‌ای است که فقه سیاسی شیعه پیوسته با استفاده از آن توانسته است در درک هر چه بهتر شرایط جامعه و تدبیر مناسب تحولات، توفیق حاصل نموده و خود را «به روز» نگاه دارد. از جمله مصادیق بارز این حکم می‌توان به لحاظ نمودن ضرورت ناشی از «اصل حفظ امنیت جامعه اسلامی» توسط فقهای شیعه در مواجهه با حکومت‌های غاصب اشاره داشت. در این زمینه اگرچه اقلیتی قایل به اصالت حکم بوده و هرگونه همکاری با حکومت‌های جابر را غیرمشروع خوانده‌اند؛ اما اکثریت بنا به دلایل متفاوت و متعدد، رویکردی اعتدالی را پیشه نموده‌اند. در این میان، فتاوی آن دست از فقهاء که حمایت از سلاطین را به دلیل وجود تهدیدات بیرونی نسبت به کیان اسلامی، واجب شمرده‌اند؛ در خور توجه می‌نماید. نگارنده در این مقاله با طرح معمای «قدرت - شریعت»، زمینه نظری مناسب برای درک ماهیت موضع‌گیری این دسته از فقهای شیعه را که قایل به حجیت «ضرورت امنیت» در مقام صدور حکم هستند؛ فراهم ساخته است. از این منظر، مؤلف با تفکیک دو ساحت متفاوت در فرآیند تکوین دولت و نشان دادن گسست ناشی از عدم انطباق تاریخی آن دو در حوزه اندیشه و عمل سیاسی شیعه - به جز در دولت نبوی (ص) و حکومت علوی (ع) - به خاستگاه اولیه بروز بحران مشروعیت از منظر تشیع اشاره دارد. پس از آن با استناد به دیدگاه فقهایی چون کاشف‌الغطاء و میرزای قمی در عصر سلطنت قاجارها، نشان می‌دهد که چگونه وجود عوامل تهدیدزای بیرونی توانسته است این بزرگان را به صدور حکم مبنی بر مشروعیت و ضرورت دینی اطاعت از حکام قاجار برای صیانت از امنیت کشور رهنمون شود. بر این اساس، «امنیت» کالایی ارزشمند به شمار می‌آید و به این دلیل در مقام صدور حکم شرعی، ملاک عمل قرار می‌گیرد.

یادداشت‌ها

۱. منجود، مصطفی محمود، *الابعاد السياسيه لمفهوم الامن في الاسلام*، القايره، المعهدالعاملى للفكر الاسلامى، ۱۹۹۶، صص ۵- ۶۰۴.
۲. در تفکر غربی نیز چنان که اندیشه‌گرانی مانند هابز اشاره داشته‌اند، دولت در پی قرار گرفتن انسان در دو راهی «آزادی - امنیت» و انتخاب امنیت به قیمت هزینه کرد بخشی از آزادی‌اش، پدید آمده است. جهت بررسی رویکرد غربی ر.ک، وینست، اندرو، *نظریه‌های دولت*، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱.
۳. به منظور آشنایی با رویکردهای ایجابی و سلبی ر.ک، افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت جهانی»، در: *امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۲۹ - ۱۴؛ اصغر افتخاری (گردآوری و ترجمه)، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۴. به منظور مطالعه موردی تجربه نبوی در مدینه ر.ک، الخطراوی، محمدالسعيد، *المدینه فی صدر الاسلام*، المدینه، (مکتبه المیراث)، و بیروت (موسوعه علوم القرآن)، ۱۹۴۸؛ الشیرازی، محمدحسین، *اول حکومت اسلامی فی المدینه المنوره*، بیروت، مرکز الرسول الاعظم للتحقیق و النشر، ۱۹۹۸؛ فتحی عثمان، محمد، *دوله الفکرالتی اقامها الرسول الاسلام عقب الهجرة*، القايره، داروهبه، ۱۹۸۱؛ ممدوح عربی، محمد، *دوله الرسول فی المدینه*، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۸۸.
۵. به منظور مطالعه موردی سیره علوی (ع) در این دوره با ملاحظات امنیتی ر.ک. موسی، فرح، *الفقه و الامه عندالامام علی(ع)*، بیروت، دارالهادی، ۱۹۹۲؛ ناظم‌زاده القمی، اصغر، *الفصول المائه فی حیات ابی‌الائمه امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب*، قم، اهل‌البیت، ۱۴۱۱؛ یعقوب، احمد حسین، *النظام السياسی فی الاسلام: رای الشیعه، رای السنه، حکم الشرع*، بیروت، الدارالاسلامیه، ۱۹۹۶.
۶. در این خصوص ر.ک. الثعالبی، عبدالعزيز، *سقوط الدوله الامویه و قیام الدوله العباسیه*، حمادی الساحلی (تحقیق)، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵، المقریزی، تقی‌الدین ابوالعباسی احمدبن علی *النزاع و التخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم*، بیروت، موسوعه اهل‌البیت، ۱۴۰۱ هـ؛ سنه‌وری، عبدالرزاق احمد، *معالم فقه الخلافه و تطورها*، قاهره، الهیئه العامه، ۱۹۸۹.

۷. ابوزید، نصر حامد، *نقد گفتمان دینی*، حسن یوسفی اشکوری و محمدجواهر کلام، تهران، یادآور، ۱۳۸۳، صص ۲۰ - ۱۱۹. همچنین ر.ک. فیرحی، داود، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نی، ۱۳۷۸؛ کریمی زنجانی اصل، محمد، *امامیه و سیاست در نخستین سده‌های غیبت*، تهران، نی، ۱۳۸۰.
8. Der Derian, James "The Value of Security: Hobbs, Marx, Nietzsche & Baudrillard", *On Security*, (edi) Ronnie D. Lipschatz, New York, Columbia University Press, 1998, p3 of 18.
۹. به نقل از: وودکاک، جورج، *آنارشسیسم*، هرمز عبداللهی، تهران، معین، ۱۳۶۸، ص ۱۱.
۱۰. همانجا، ص ۶۲۶.
۱۱. به نقل از: خالقی، احمد، *قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی سیاسی - معاصر*، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۲، ص ۴۶.
۱۲. به منظور آشنایی با این تفاسیر ر.ک. کلگ، استوارت آر، *چهارچوب‌های قدرت*، مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹؛ لوکس، استیون، *قدرت: نگرشی رادیکال*، عماد افروغ، تهران، رسا؛ گالبرایت، جان کنت، *آنتانومی قدرت*، مجوبه مهاجر، تهران، سروش، ۱۳۸۱؛ لاپی‌یر، ژان ویلیام، *قدرت سیاسی*، بزرگ نادرزاد، تهران، فرزاد، ۱۳۷۵؛ لوکس، استیون، (ویراستار)، *قدرت*، فرهنگ رجایی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
13. Brooker, Paul, *Non _ Democratic Regimes*, U.S., Martin Press, 2000, pp. 7 - 35.
۱۴. پوپر، کارل رایموند، *جامعه باز و دشمنان آن*، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ج ۳، صص ۴۲۰ - ۳۷۳.
۱۵. موسوی خمینی، روح‌الله، *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، تهران، الست فقیه، بی‌تا، صص ۷۰ - ۲۳.
۱۶. به منظور مطالعه متون انتقادی در این موضوع ر.ک.
- Anthony, Black, *The History of Islamic Political Thought: From The Prophet to the Present*, Routledge, 2001; Lambton, Ann K.S., *State & Government in Medieval Islam*, Oxford, O.U.P, 1989; Esposito, John, *Islam & Politics*, Syracuse University Press, 1998.
۱۷. *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، پیشین، صص ۹ - ۲۸.
۱۸. عبدالرازق، علی، *اسلام و مبانی قدرت*، امیر رضایی، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸. همچنین ر.ک. شجاعی‌زند، علی‌رضا، *دین، جامعه و عرفی شدن*، تهران، مرکز، ۱۳۸۰، صص ۳۰ - ۲۲۳.
۱۹. عشم‌آوی، محمدسعید، *اسلام‌گرایی یا اسلام*، امیر رضایی، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۲، ص ۱۱. همچنین ر.ک. هرندی، محمد جعفر، *فقهاء و حکومت*، تهران، روزنه، ۱۳۷۹، صص ۶۳ - ۳۳.
۲۰. *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، پیشین، صص ۶ - ۲۵.
۲۱. همانجا، ص ۴۷.
۲۲. *صحیفه نور*، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۲۳. این معنا در اثر زیر به صورت مبسوط بحث شده و نشان داده شده که بین تفکیک قوای مطرح در جمهوری اسلامی ایران با الگوی لیبرال دموکرات تفاوت بنیادین وجود دارد. ر.ک. *فلسفه سیاسی در اسلام*، موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره) (تهیه و تدوین)، تهران، ۱۳۷۷؛ رشاد، علی اکبر، *دموکراسی قدسی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹؛ جمعی از نویسندگان، *امام خمینی و حکومت اسلامی: فلسفه سیاسی*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، جلد ۲ از کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۴. به منظور مطالعه این دو دیدگاه ر.ک کدیور، محسن، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران، نی، ۱۳۷۶.
۲۵. *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، پیشین، ص ۵۵.
۲۶. *صحیفه نور*، ج ۳، ص ۱۷۰.
۲۷. نک، رضاقلی، علی، *جامعه‌شناسی خودکامگی*، تهران، نی، ۱۳۷۰؛ فوران، جان، *مقاومت شکننده*، احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۸.
۲۸. راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۶، صص ۴۰-۴۳۰.
۲۹. جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، قم، انصاریان، ج ۲، ۱۳۷۵، صص ۳۲-۸۲۰.
۳۰. همانجا.
۳۱. کاشف‌الغطاء، شیخ جعفر، *کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء*، اصفهان، حجری، بی‌تا، ص ۳۷.
۳۲. همان.
۳۳. حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر، ص ۳۲۹.
۳۴. همان.
۳۵. *کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء*، پیشین، ص ۳۹۴.
۳۶. همان.
۳۷. به نقل از: *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، پیشین، صص ۸-۳۲۷.
۳۸. به نقل از: کدیور، جمیله، *تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵.
۳۹. به نقل از: *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، پیشین، ص ۳۲۸.
۴۰. به نقل از: همان.
۴۱. *صحیفه نور*، ج ۲۱، ص ۴۷.

تحلیل تکوین گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

رحمن قهرمانپور

دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۲/۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۱۹

چکیده

رهیافت تکوین گرایی اجتماعی از جمله رویافت‌های متأخر در مطالعات اجتماعی و روابط بین‌الملل است و امروزه بسیار کوشش می‌شود تا مسایل عمده سیاست بین‌الملل از جمله روابط خارجی دولت‌ها با استفاده از این رویافت مورد بررسی قرار گیرند. بر این اساس، تکوین گرایی برخلاف نظریه‌های خردگرایی چون نواقع گرایی و نولیبرالیسم که بر پایه نظریه انتخاب عقلایی قرار دارند؛ بر آن است که منافع بازیگران و دولت‌ها که تنظیم کننده رفتار آنها در سیاست خارجی هستند؛ اموری متغیر و در حال تکوین بوده و تغییر در آنها معطوف به تغییر و تحول در هنجارهای مؤثر در فرهنگ سیاسی و هویت این بازیگران است. بر این اساس به جای آنکه افزایش قدرت نظامی (در واقع گرایی) و یا قدرت اقتصادی (در لیبرالیسم)، هدایت‌گر رفتار خارجی دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل باشد؛ قالب‌های ذهنی و تحول آنها نظیر شیوه فهم رهبران از نظام بین‌الملل، مؤلفه‌های هویتی دولت‌ها، هنجارهای نظام بین‌الملل و مسایل اخلاقی شکل‌دهنده تغییرها و تداوم‌ها در این عرصه هستند. در این چارچوب، مقاله حاضر مدعی است که برخی از رفتارهای جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی که با برداشت‌های واقع‌گرا و یا مادی‌گرا از منافع سازگار نیستند، با رویکرد تکوین‌گرایانه قابل فهم و تفسیر می‌باشند.

کلیدواژه‌ها: تکوین گرایی، هویت ایرانی، فرهنگ سیاسی، هنجارهای ملی، سیاست خارجی

مقدمه

طی دهه گذشته، رهیافت تکوین‌گرایی به یکی از رهیافت‌های عمده در حوزه علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل تبدیل شده است. با گذشت زمان، بحث‌های روش‌شناختی و هستی‌شناختی در مورد این رهیافت جای خود را به بررسی مسایل مختلف سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی با استفاده از رهیافت مذکور داده است. شکی نیست همانند هر رهیافت دیگر، تکوین‌گرایی نیز نقاط ضعف و قوت خاص خود را دارد که با گذشت زمان آشکارتر می‌شوند. در عین حال پاسخگویی پژوهشگران این رهیافت به انتقادات وارد شده، آن را به یکی از رقبای اصلی نظریه‌های عقلانیت‌گرا یعنی نواقع‌گرایی و نئولیبرالیسم تبدیل کرده است.

بر این اساس، رشد تکوین‌گرایی هم محصول تحولات دانشگاهی و هم نتیجه تحولات حوزه سیاست بین‌الملل است. درباره مورد اول بر چرخش زبان‌شناختی، تأویلی، جامعه‌شناختی و رشد نظریه‌های انتقادی در علوم اجتماعی تأکید می‌شود. در مورد دوم نیز فرض بر این است که پایان جنگ سرد و سقوط شوروی بدون وقوع یک جنگ جهانی، موجب تضعیف پیش‌بینی‌های نظریه‌های عقلانیت‌گرا و تقویت مواضع تکوین‌گرایان شده است. هم‌پوشانی این دو تحول، امیدها را برای ظهور یک رقیب جدی در مقابل نظریه‌های مسلط و به ویژه نئورئالیسم تقویت کرده است. رشد ادبیات تکوین‌گرایی در حوزه روابط بین‌الملل، زمینه را برای ظهور نظریه‌های تکوین‌گرایانه در سیاست خارجی نیز فراهم کرده است. با این حال برخی ادعا می‌کنند نمی‌توان از میان نظریه‌های سیاست بین‌الملل، نظریه سیاست خارجی استخراج کرد.

نوشته حاضر می‌کوشد تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از منظر تکوین‌گرایی مورد بررسی قرار دهد. پرسش اصلی این نوشتار آن است که مطابق رهیافت تکوین‌گرایانه، مهم‌ترین عامل تبیین‌کننده رفتار خاص جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی کدام است؟ در پاسخ به این پرسش دو مفروض ارایه می‌شود: نخست اینکه برخی از رفتارهای جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی با تعریف «عقلانیت‌گرا - مادی‌گرا» از منافع سازگار نیست. دوم اینکه جمهوری اسلامی ایران به اقتضای ماهیت خود در حوزه سیاست خارجی برخی از هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل را نپذیرفته است. فرضیه‌ای که در این

راستا به آزمون گذاشته می شود این است که «منافع جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی ریشه در نحوه شکل گیری و تکوین هویت آن دارد و این هویت تابعی از نحوه تعامل متغیرهای داخلی و خارجی در طول زمان بوده است.»

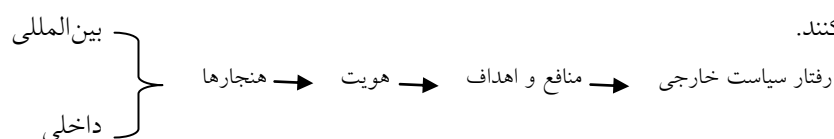
الف. نظریه سیاست خارجی تکوین گرایانه

در رویکرد تکوین گرایانه فرض بر این است که هنجارها، تعریف کننده هویت ها و هویت ها نیز تعریف کننده منافع هستند. لذا با درک چگونگی تأثیرگذاری هنجارها بر هویت، می توان چگونگی تعریف منافع و نیز منافع ملی را که اساس عملکرد سیاست خارجی یک کشور است درک کرد.

از سوی دیگر، هویت مقوله ای ثابت و ایستا نیست بلکه متناسب با زمینه و زمانه متحول می شود. در عین حال، فاصله زمانی این تحولات به گونه ای است که به پژوهشگر امکان می دهد در حد فاصل تحولات بسیار مهم، هویت را تقریباً ثابت فرض کند. در عین حال استخراج نظریه سیاست خارجی از نظریه سیاست بین الملل همواره کار آسانی نیست. زیرا سرعت تغییرات و تحولات در سیاست خارجی به مراتب بیشتر از سیاست بین الملل است. کنت والتز خود بر این باور است که به خاطر پیچیدگی های موجود نمی توان از نظریه سیاست بین الملل او یک نظریه سیاست خارجی استخراج کرد. به نظر وی، نظریه ها باید با یک حوزه منطقی منسجم و مستقل سر و کار داشته باشند. در حالی که سیاست خارجی هم با محیط بین الملل (واقعیت های ساختاری نظام بین الملل) و هم با محیط خارجی ارتباط دارد و به این خاطر نمی تواند یک حوزه مستقل را تشکیل دهد و به همین میزان نمی توان تبیین نظری کاملی در مورد آن ارائه کرد. (۱)

مدلی که در اینجا مورد استفاده قرار می دهیم برگرفته از رویکرد سیستماتیک یا ونتی در تکوین گرایی است. با این تفاوت که متغیرهای غیرسیستماتیک یا داخلی نیز به متغیرهای موثر بر شکل گیری هویت یک دولت افزوده شده است. چون ونت بیشتر به هویت اجتماعی دولت در نظام بین الملل توجه می کند تا منابع داخلی هویت. در این رویکرد، برخلاف رویکرد پست مدرن نه بر نقش زبان در شکل گیری هویت، بلکه بر نقش هنجارها در دو سطح داخلی و

بین‌المللی تأکید می‌شود. در نتیجه از نظر روش‌شناختی، روش مورد استفاده نه تحلیل گفتمانی و ساختارشکنی بلکه تحلیل سیستماتیک و علی است. با توجه به آنچه قبلاً گفته شد می‌توانیم مدل اولیه زیر را در مورد نظریه سیاست خارجی تکوین‌گرایانه سیستماتیک استخراج کنیم. مطابق این مدل رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی در نهایت ریشه در هنجارهایی دارد که هویت آن را تشکیل داده است. اما این هنجارها هستند که منافع و اهداف دولت‌ها را تعریف می‌کنند.



بر این اساس، به خاطر برداشت‌های متفاوت از عقلانیت، منطق کنش در سیاست خارجی تکوین‌گرایانه نه نتیجه‌بخشی^۱ بلکه برازندگی یا تناسب^۲ است. (۲) یعنی در تکوین‌گرایی، منطق تناسب رفتار با هنجارهایی است که دیگران از دولت انتظار دارند. بدین‌سان بخشی از رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی که رویکردهای عقلانیت‌گرا در مورد آنها صدق نمی‌کند، با رویکرد تکوین‌گرایانه و منطق برازندگی قابل تبیین هستند. در این مورد می‌توان به حمایت یاسر عرفات و شاه سابق اردن از حمله صدام به کویت در سال ۱۹۹۱ اشاره کرد.

همچنین در حالی که سطح تحلیل در سیاست خارجی نواقع‌گرایی از بالا به پایین و در سیاست خارجی نواقع‌گرایی از پایین به بالا می‌باشد، در تکوین‌گرایی شاهد هر دو سطح تحلیل هستیم. یعنی در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، هم‌زمان هم متغیرهای سیستماتیک نظام بین‌الملل و هم متغیرهای داخلی مؤثرند. در اینجا تأکید بر عنصر تغییر به این معناست که منافع و اهداف دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنگونه که عقلانیت‌گرایان ادعا می‌کنند، ثابت نیست و با تغییر هنجارها تغییر می‌کند. به عبارت دیگر چون هویت دولت‌ها در حال تکوین و شدن است، بنابراین منافع نیز شامل این قاعده می‌شود.

بنابراین به دلیل تقدم هنجارها بر منافع در مدل تکوین‌گرایی، دولت‌ها نمی‌توانند در رفتارهای خود هنجارها را نادیده گرفته و برای رسیدن به منافع هر اقدامی را انجام دهند. در

1 . Consequentiality

2 . Appropriateness

اینجا، هنجارها نقش محدود‌کننده‌ای برای دولت‌ها بازی می‌کنند و به مثابه معیاری برای رفتار محسوب می‌شوند.

به این ترتیب، تفاوت رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی از فهم آنها از هنجارها و نیز میزان تأثیرگذاری آنها ناشی می‌شود. تشابه رفتار آنها نیز بیش از آنکه محصول الزامات ناشی از معمای امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک باشد، برآیند هنجارهای بین‌المللی مشترک است. در نتیجه، پیش‌بینی سیاست خارجی یک کشور زمانی ممکن خواهد بود که هنجارهای بین‌المللی و اجتماعی به طور مشخص رفتاری را تجویز کنند.^(۳)

در سطح بین‌المللی منابع هنجارساز عبارتند از حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آنها سازمان ملل و نیز رویه‌های موجود برآمده از مباحثات عمومی یا کنفرانس‌ها. در سطح داخلی نیز می‌توان فرهنگ سیاسی یک کشور را مهم‌ترین منبع هنجاری در شکل‌دهی به هویت فرض کرد. از طرف دیگر، شرط لازم برای تأثیرگذار بودن هنجارها آن است که مورد پذیرش اکثریت بوده و خصلت عمومی داشته باشند.

ب. هنجارهای مؤثر بر تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی

رهیافت تکوین‌گرایانه می‌تواند برخی از ابعاد مهم سیاست خارجی ایران از جمله تأثیر هنجارها و هویت بر رفتار سیاسی را به خوبی نشان دهد. به خصوص که جوامع خاورمیانه‌ای بیش از عینیت بر ذهنیت تصمیم‌گیران و جامعه تأکید می‌کنند.

بر این اساس و در حالت کلی، دو نوع هنجار در شکل‌گیری هویت جمهوری اسلامی ایران در ۲۵ سال گذشته مؤثر بوده است. در بعد داخلی، هنجارهایی که مرتبط با سیاست خارجی هستند؛ از فرهنگ سیاسی نشأت می‌گیرند. برای اجتناب از پیچیدگی بیشتر فرض را بر این می‌گیریم که فرهنگ سیاسی معاصر ایران دارای سه لایه یا سه بعد مذهبی، سنتی - ایرانی و مدرن بوده است.

در لایه مدرن فرهنگ سیاسی ایران، با یک وضعیت دوگانه مواجهیم. یعنی از یک طرف نوعی تمایل به جذب مظاهر فناوری و علم غربی وجود دارد، ولی از سوی دیگر غرب (حداقل) یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی یا توسعه نیافتگی ایران محسوب می‌شود.

محمود سریع‌القلم تمایل به علم غربی در میان ایرانیان را قوی‌تر از تمایلات سیاسی نسبت به غرب می‌داند. بر این اساس علاقه‌مندی و حساسیت به حاکمیت ملی و هویت دینی باعث می‌شود تا بسیاری میان ارتباط اقتصادی و ارتباط سیاسی تمایز قایل شوند. از نظر او ریشه این دوگانگی در علاقه به بهبود وضع اقتصادی، تلاش برای معاش، مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی نهفته است. (۴) اما در کنار این تمایل شاهد نوعی مخالفت با غرب در جامعه هستیم. تحولات دهه ۱۹۶۰ در نظام بین‌الملل و ظهور جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ضداستعماری و به یک تعبیر جهان سوم‌گرایی، روشنفکران و نخبگان ایران را تحت تأثیر قرار داد. از همین منظر می‌توان به مبانی تاریخی مخالفت با غرب نیز پی برد.

انقلاب اسلامی ایران نیز از یک منظر واکنشی به سیطره مدرنیسم و مظاهر فرهنگ غرب در ایران بود. از این زاویه انقلاب ۱۳۵۷ اساساً انقلابی برای مقابله با خصلت جهان‌شمولی فرهنگ و تمدن غرب بود. رهبران انقلاب اسلامی نیز از آن رو با آمریکا مخالف بودند که آن را مظهر سلطه ارزش‌های غربی و استعمارگرایی می‌دانستند. ضدیت جمهوری اسلامی با اسرائیل نیز از همین جا نشأت می‌گیرد. زیرا استدلال بر این است که تشکیل دولت اسرائیل، محصول عملکرد استعمار در خاورمیانه است. بر این اساس «رژیم صهیونیستی» یکی از دگرهای عمده جمهوری اسلامی ایران است که ضدیت با آن در تکوین هویت نظام نقش داشته است. (۵) بدیهی است هنجارهای مرتبط با فرهنگ اسلامی و ایرانی نیز این وضعیت دوگانه در ارتباط با غرب را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عنوان مثال عدالت‌جویی به عنوان یک خصلت مذهبی و ملی ایرانیان، ضدیت با غرب را در برخی موارد تشدید می‌کند.

دومین لایه فرهنگ سیاسی ایرانیان، لایه مذهبی یا فرهنگ تشیع است که به نوبه خود هویت جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر اساس هنجارهای موجود در متون مذهبی تشیع، واحد تحلیل نه دولت سرزمینی دارای حاکمیت بلکه امت اسلامی است که در فراسوی مرزهای ایجاد شده توسط استعمار قرار دارد. مستضعفین و مظلومان جهان نیز در این واحد معنا پیدا می‌کنند. از همین رو سیاست خارجی بر اساس متون فقهی تشیع باید در خدمت اهداف امت اسلامی بوده و منافع آنها را در اولویت قرار دهد. هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور سابق معتقد است: «طبعاً ما با معیار آرمان‌هایی که در انقلابمان است، باید اولویت‌ها را

به کشورهای اسلامی بدهیم» (۶) اگر اولویت کشورهای اسلامی در روابط خارجی ریشه در لایه مذهبی فرهنگ سیاسی داشته باشد، جهان سوم‌گرایی به عنوان اولویت دوم، ریشه در غرب ستیزی یا لایه غربی فرهنگ سیاسی دارد. حداقل در عرصه نظری به نظر می‌رسد که نوعی اولویت‌بندی هنجاری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی وجود دارد. بر این اساس، گسترش روابط با همسایگان را به عنوان اولویت سوم نظری می‌توان محصول لایه ایرانی فرهنگ سیاسی تصور کرد.

سومین لایه فرهنگ سیاسی ایرانیان را سنت‌ها و آداب و رسوم و نیز باورهای مشترک ایرانیان شکل می‌دهد که در طول تاریخ تکوین پیدا کرده و حتی گاه خود را در شکل عناصر ثابت نمایانده است. شاید بتوان در اینجا از مفهوم جامعه‌شناختی روح جمعی^۱ استفاده کرد. در جوامعی که مدرنیته در آنها ریشه‌های عمیق ندارد، روح جمعی که متشکل از سنت‌های تاریخی و فرهنگی است، نقش بسیار مهمی در شناخت ایفا می‌کند.

علی‌رغم اختلاف نظر در مورد عناصر اصلی تشکیل دهنده فرهنگ ایرانی غالباً در این مورد اجماع نظر وجود دارد که ایران یک کشور باستانی است و مردمان آن نیز خود را ملتی قدیمی و بزرگ می‌دانند که دست حوادث و قرار گرفتن در یک موقعیت جغرافیایی آسیب‌پذیر و خاص باعث تضعیف آنها شده است. حمید/احمدی معتقد است ایرانیان پیش از دوران جدید نیز واجد نوعی آگاهی ملی بودند و هویت ملی ایرانی قبل از دوران مدرن نیز وجود داشت. این امر پدیده‌ای منحصر به هویت ایرانی در منطقه خاورمیانه است. (۷) سیدجواد طباطبایی نیز به تبعیت از هگل دولت ایران را اولین دولت در تاریخ می‌داند و معتقد است اندیشه ایران‌شهری حاوی نوعی هویت و خودآگاهی ملی نیز بوده است. امادرتول تاریخ این اندیشه دچار افول شده است. (۸)

مجموع این عوامل باعث تکوین نوعی آرمان‌گرایی در میان ایرانیان شده و به این جهت نخبگان در این مورد با نوعی محدودیت مواجه‌اند؛ یعنی اقدامات آنها در سیاست خارجی نباید حس برتری فرهنگی ایرانیان را خدشه‌دار کند. تاریخ، معرف این واقعیت است که ایران به واسطه ویژگی‌های ممتاز فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی، نتوانسته است با همسایگان خود

ائتلاف کند و کشوری خاص است. ایران یک کشور بین‌المللی است چون جغرافیای سیاسی آن به بسیاری از کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی مربوط می‌شود. (۹) برخی از تحلیلگران حتی پا را از این فراتر گذاشته و ادعا کرده‌اند که از ابتدای قرن نوزدهم، یک جریان در سیاست خارجی ایران غالب بود و آن تأکید بر هویت فرهنگی مجزای ایرانیان در مقایسه با سایر مردم خاورمیانه است. (۱۰)

نوع دوم هنجارهایی که سیاست خارجی و هویت جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، هنجارهای خارجی یا هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل هستند که اغلب ریشه در تمایلات و عملکرد کشورهای غربی دارد. چون روابط بین‌الملل جدید، اساساً محصول جهان‌شمولی سرمایه‌داری غربی از یک سو و رشد و پیشرفت فناوری از سوی دیگر است؛ کشورهای جهان سوم و غیرغربی تاکنون موفق به ایجاد سیستم در روابط بین‌الملل نشده‌اند. از این بعد، تعارض میان هنجارهای داخلی کشورهای غیرغربی با هنجارهای نظام بین‌الملل تا حدی طبیعی است و به مثابه یک چالش جدی برای نخبگان کشورهای در حال توسعه قابل طرح می‌باشد. چین، هند، برزیل و تا حدی ترکیه توانسته‌اند این چالش را مدیریت کرده و در برخی موارد حتی به فرصت تبدیل کنند. ایران در یکصد سال گذشته هیچ‌گاه رابطه‌ای فارغ از تنش با غرب نداشته است. اما در دوران جمهوری اسلامی به دلایلی که اشاره کردیم، این تنش به مراتب بیشتر از گذشته شده است. سیر عملی و تاریخی روابط با غرب به خصوص آمریکا و انگلیس، ذهنیتی منفی در جامعه ایرانی اعم از دولت و ملت ایجاد کرده است. این کارنامه هنوز هم از نسلی به نسل دیگر از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ انتقال داده می‌شود به نحوی که هیچ کس نمی‌تواند از کارنامه غرب اگرچه نکات مثبتی هم داشته باشد دفاع نماید. (۱۱)

قرار گرفتن ایران در منطقه خاورمیانه نیز موجب می‌شود در برخی موارد هنجارهای داخلی و به ویژه مخالفت با غرب تقویت شود. از آنجا که قدرت هژمون نظام بین‌الملل همواره کوشیده است بر منطقه تسلط پیدا کند، این امر موجب واکنش دولت‌ها و مردم منطقه شده و مبارزه با امپریالیسم را تشدید کرده است. خاورمیانه تنها منطقه دنیاست که در آن مبارزه با امپریالیسم هنوز جریان دارد. چون بسیاری از دولت‌ها معتقدند امپریالیسم به طور مداوم چهره خود را عوض می‌کند. به تعبیر *کارل براون* خاورمیانه منطقه‌ای است که نه کاملاً در نظام

بین‌الملل جذب و نه کاملاً مطیع آن می‌شود. (۱۲) بی‌شک تجربه‌های تاریخی ایرانیان در مورد عملکرد قدرت‌های فراملی در این روند بی‌تأثیر نبوده است. اما ضدیت با امپریالیسم بیشتر در هسته عربی نظام منطقه‌ای خاورمیانه جریان دارد. تعریف جهان عرب در دل جهان اسلام در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، باعث تأثیر پذیرفتن ایران از هنجارهای موجود در جهان عرب شده است.

در رهیافت تکوین‌گرایی گفته می‌شود هنجارهای فراملی ریشه در حقوق بین‌الملل، سازمان ملل و نظایر آن دارد. اما جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود نسبت به این موارد، اغلب رویکردی دوگانه داشته است. یعنی در عین حال که این هنجارها را فاقد مشروعیت لازم می‌داند، ولی برای حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی خود بسیاری از این هنجارها را پذیرفته است. در عین آنکه تحولات نظام بین‌الملل در تغییر رویکرد ایران نسبت به هنجارهای بین‌الملل در طول زمان بسیار موثر بوده است، اما نمی‌توان برای متغیرهای سیستماتیک در سیاست خارجی ایران همواره یک وزن و اهمیت ثابت در نظر گرفت. از طرف دیگر، شباهت رفتاری ایران با کشورهای دیگر را باید در همین متغیرها جستجو کرد. در حالی که متغیرهای سطح داخلی عموماً توصیف‌کننده تفاوت‌های رفتاری هستند. از مجموع آنچه گفته شد می‌توانیم چند گزاره را در مورد سیاست خارجی ایران از منظر رویکرد تکوین‌گرایی استخراج کنیم:

۱. رفتار و تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی پیچیده است.

رفتارهای ایران در سیاست خارجی الزاماً نشأت گرفته از یک منبع هنجارهای داخلی یا خارجی نیست. مطابق تحلیل ارایه شده مخالفت با غرب، هم ریشه‌های مذهبی دارد، هم ناشی از آرمان‌گرایی سنتی ایرانی‌هاست. هم محصول عملکرد قدرت‌های بزرگ در ایران است و هم به واسطه محیط خاورمیانه تشدید می‌شود. از طرف دیگر به دلیل درهم تنیدگی این موارد، امکان تعیین وزن هر یک از متغیرها بسیار کم است. در چنین فضایی این فرصت برای نخبگان فراهم می‌شود تا با تکیه بر جنبه‌های مختلف فرهنگ سیاسی و نیز هنجارهای خارجی یک رفتار را موجه جلوه دهند. معضل آمریکا و اسرائیل در سیاست خارجی ایران تا حد قابل

توجهی با عنایت به این پیچیدگی قابل تبیین است. نظریه‌های عقلانیت‌گرا، عموماً از نظر روش‌شناختی تمایل به سادگی و کاهش متغیرها دارند و نمی‌توانند این پیچیدگی را تبیین کنند. البته باید توجه داشت که اگرچه سطحی از پیچیدگی امری مطلوب ارزیابی می‌شود، اما نباید این وضعیت حالت بحرانی به خود بگیرد چرا که در این صورت سودمندی نظریه‌ها کاهش می‌یابد. رویکرد تکوین‌گرایانه در مورد سیاست خارجی ایران زمانی مفید است که پیچیدگی را بیش از حد افزایش ندهد و به ورطه تحلیل گفتمانی نیفتد.

۲. سیاست خارجی ایران، متأثر از هویت «نظام جمهوری اسلامی» است.

توجه هم‌زمان به اصولی چون سیاست استقلال‌طلبی و توسعه اقتصادی، احترام به اصل حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، سیاست تنش‌زدایی و مقابله با استکبار جهانی از بارزترین جنبه‌های متفاوت بودن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با کشورهای دیگر است که از منظر تکوین‌گرایانه، عامل اصلی در کند بودن روند تطابق با هنجارهای بین‌المللی به شمار می‌رود. نواقعی گرایبی نمی‌تواند به خوبی توضیح دهد چرا نظام جمهوری اسلامی ایران هنوز بر اساس محاسبه عقلانی صرف سود و زیان مادی عمل نمی‌کند. همین‌طور نئولیبرالیسم هم نمی‌تواند توضیح دهد چرا به رغم قدرت گرفتن تکنوکرات‌ها در یک دوره خاص، اهداف سیاست خارجی ایران مطابق خواست آنها باز شدن درهای ایران به روی شرکت‌های غربی و حل اختلافات با آمریکا شکل نگرفت. تکوین‌گرایی نشان می‌دهد که هویت دولت جمهوری اسلامی ایران متشکل از لایه‌های متعددی است که گاه کارکردها و نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کنند و موجب می‌شوند یک هنجار مشخص راهنمای عمل سیاست خارجی نباشد.

۳. نحوه تعامل ساختار و کارگزار در سیاست خارجی ایران بینایی است.

هنجارهای داخلی و هنجارهای بین‌المللی نتوانسته‌اند در یک فاصله زمانی طولانی برتری خود را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی حفظ کنند. مطابق مدل تکوین‌گرایانه نیز هنجارهای داخلی و خارجی تعامل دایمی دارند. این در حالی است که رویکردهای

عقلانیت‌گرا در تحلیل نهایی، مدلی ایستا از سیاست خارجی ایران ارایه می‌دهند و تغییر در آن را منوط به تغییرات سیستماتیک (در ثئورالیسم) و تغییرات داخلی در ثئولیرالیسم می‌دانند. مدل تکوین‌گرایانه، تحلیل را از نقطه‌ای شروع می‌کند که ساختار و کارگزار در حال تعامل با یکدیگرند و نمی‌توان ادعا کرد شرایط داخلی یا سیستماتیک ثابت است. به این دلیل، تعریف منافع و اهداف در دوره‌های مختلف متفاوت است. کمال خرازی وزیر امور خارجه ایران معتقد است منافع ملی یک کشور همیشه ثابت نیست و به تناسب زمان و مکان و تحت تأثیر تحولات بین‌المللی دچار تغییر می‌شود. بنابراین درک تغییر مفاهیم و ارایه تعریف جدید از منافع ملی اجتناب‌ناپذیر است. (۱۳) دیدگاه خرازی بیش از آنکه جنبه نظری داشته باشد، محصول تجربیات وی در عرصه عملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. نتیجه آنکه باید از هنجارهایی سخن گفت که در طول زمان و به واسطه تعامل ساختار و کارگزار تغییر کرده‌اند. بدون توجه به این تغییر، ناگزیر باید تحلیل را از نقطه‌ای شروع کرد که هنجارهای حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ثابت فرض می‌شوند.

ج. تغییر و تداوم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مطابق آنچه گفته شد، از منظر تکوین‌گرایانه، تغییر در سیاست خارجی ایران زمانی اتفاق می‌افتد که هنجارهای شکل‌دهنده هویت جمهوری اسلامی متحول شوند. این هنجارها که هم داخلی و هم خارجی هستند، به طور طبیعی زمانی تغییر می‌کنند که به نقطه جرم بحرانی برسند. در این حالت، رابطه گذشته میان هنجارها، هویت، منافع و رفتار سیاست خارجی دچار تغییر می‌شوند. بر این اساس، می‌توان دوره‌های مختلفی را برای سیاست خارجی ایران در نظر گرفت. رویکردهای عقلانیت‌گرا، غالباً آغاز دهه ۱۹۹۰ را که با تحولات داخلی و بین‌المللی مهم هم‌زمان بود؛ آغاز دوران جدید در سیاست خارجی ایران می‌دانند. ویژگی اصلی این دوران، آغاز روند عمل‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. همین‌طور بسته به اینکه در تأثیرگذاری بر سیاست خارجی، اولویت را به هنجارهای داخلی یا خارجی بدهیم؛ نوع تقسیم‌بندی تغییر می‌کند. نوشتار حاضر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از منظر تغییر در هنجارها به چهار دوره مختلف تقسیم می‌کند.

دوره نخست، این دوره آغاز جنگ ایران و عراق تا حمله آمریکا به نیروهای عراقی اشغال کننده کویت در سال ۱۹۹۱ را دربر می گیرد. نقطه جرم بحرانی در این دوره همانا جنگ اول خلیج فارس است که به نوعی حلقه نهایی تحولات هنجاری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی محسوب و باعث ظهور دوره دوم در سیاست خارجی می شود. تحلیل گران سیاست خارجی، غالباً دوره نخست را دوره ای می دانند که در آن تفوق با هنجارهای داخلی بود و نظام انقلابی توجه چندانی به سازگار کردن خود با هنجارهای نظام بین الملل نداشت. (۱۴)

اما تحولات متعددی در سطح داخلی و خارجی موجبات گذار به دوره دوم را فراهم کرد. در رأس این تحولات، پایان جنگ ایران و عراق، رحلت بنیانگذار انقلاب اسلامی، پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و حمله به هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس قرار دارد. به دلیل وقوع همزمان تحولات در دو سطح، شاهد رسیدن به یک نقطه جرم بحرانی در سیاست خارجی ایران در پایان این دوره هستیم. در حالی که در جنگ اول خلیج فارس برخی گروه های داخلی، خواستار اعلام جهاد علیه آمریکا بودند؛ رهبران نظام از این کار اجتناب کرده و نوعی سیاست عدم مداخله را در پیش گرفتند. ایران حمله صدام حسین به کویت را محکوم کرد و مهم تر از آن خواهان عقب نشینی عراق از خاک کویت شد. در این شرایط که تندروها معتقد بودند اعزام نیروهای آمریکایی به منطقه تهدیدی علیه ایران است، دولت سیاست بی طرفی فعال را در پیش گرفت. (۱۵)

دوره دوم، از نظر زمانی از آغاز جنگ اول خلیج فارس تا انتخابات دوم خرداد در ۱۳۷۶ را دربر می گیرد. در این دوره که مقارن با ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی است، سیاست سازندگی و بازسازی خرابی های ناشی از جنگ در اولویت قرار گرفته و به تبع آن جذب سرمایه گذاری های خارجی نیز در اولویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار می گیرد. در این دوران، اندک اندک شاهد تقویت لایه های فرهنگ ایرانی و نیز مظاهر مدرن در فرهنگ سیاسی هستیم. از طرف دیگر آغاز سیاست تنش زدایی با غرب موجب توجه بیشتر به هنجارهای نظام بین الملل شد. رهبران جمهوری اسلامی که یک دهه فشارهای بین المللی را تحمل کردند، نوعی درون نگری را پیشه کرده و حفظ ام القرای اسلام را به طور جدی مورد

توجه قرار دادند. نکته بسیار مهم در مورد این دوران آن است که سازندگی در بعد اقتصادی یک اصل تلقی شده و فرهنگ و سیاست در حاشیه قرار می‌گیرد. (۱۶)

نظام بین‌الملل در این دوره، دستخوش منازعات قومی و مذهبی ناشی از فروپاشی جنگ سرد در بالکان، آسیای مرکزی و قفقاز شد و این امر، تقویت روند عمل‌گرایی در سیاست خارجی ایران انجامید. در این ارتباط می‌توان به مناقشه قره‌باغ اشاره داشت که با تاثیرات بسیاری برای جامعه همراه بود. به دنبال این تحولات، لزوم توجه به لایه ایرانی فرهنگ سیاسی در میان نخبگان به صورت جدی افزایش یافت و آرمان‌گرایی سنتی ایرانی‌ها اندک‌اندک جایگاه خود را در سیاست خارجی پیدا کرد. برداشتن نخستین گام‌ها در راستای تبدیل ایران به یک قدرت منطقه‌ای در خلیج فارس را می‌توان نشانی از این امر دانست. در لایه غربی نیز شاهد نوعی تنش‌زدایی می‌باشیم. هاشمی رفسنجانی برای خنثی کردن سیاست‌های واشنگتن در قبال ایران کوشید روابط ایران را با اتحادیه اروپا و ژاپن گسترش دهد. (۱۷)

دوره سوم، از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ (یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱) را دربرمی‌گیرد. در مورد رویکرد آقای خاتمی به سیاست خارجی دو دیدگاه عمده وجود دارد. عده‌ای آن را ادامه سیاست‌های دوره دوم (دوران هاشمی رفسنجانی) می‌دانند و معتقدند سیاست خارجی ایران در این دوران چندان متحول نشده است. این دیدگاه تا حدی متأثر از رویکردهای عقلانیت گراست. در نقطه مقابل گروهی قرار دارند که حادثه دوم خرداد را مهم‌ترین تحول بعد از انقلاب می‌دانند. به نظر تاجیک:

«جنبش‌سازی دوم خرداد، جنبش وارد کردن حاشیه در متن بود. سیاست توجه به نادیده انگاشته‌گان و طرد شده‌گان بود. در دوم خرداد به رغم محفوظ ماندن قداست ارکان نظام، دقایق و عناصر سازنده جامعه موضوع قرائتی متفاوت قرار گرفت و گفت‌وگویی نوین را در عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ شکل داد.» (۱۸)

از نظر **رمضانی** نیز جهان‌بینی صلح‌طلب خاتمی و تعهد او به دموکراسی نشان می‌دهد او در پی یک سیاست خارجی است که می‌توان آن را ذیل مفهوم **صلح‌طلبی آزادمنشانه** تحت هدایت ولی فقیه بررسی کرد. (۱۹)

در این دوره، شاهد تحولات چشمگیری در رابطه با هنجارهای داخلی و خارجی مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم. لایه ایرانی فرهنگ سیاسی بیش از هر زمان

دیگری مورد توجه نخبگان قرار می‌گیرد و برای اولین بار رئیس جمهور ایران با شبکه C.N.N مصاحبه کرده و از تمدن ملت آمریکا تقدیر کرد. متعاقب انتخاب آقای خاتمی رؤسای جمهور کشورهای مهم اروپایی و آمریکا اظهار کردند در روابط خود با ایران تجدیدنظر خواهند کرد. در این دوره بود که سیاست تنش‌زدایی با اعراب و نیز کشورهای اروپایی به صورت قابل توجهی پیشرفت کرد و هم‌زمان، طرح ایده گفتگوی تمدن‌ها از سوی رئیس جمهوری ایران به معنای پذیرش هنجارهای بین‌المللی و تلاش برای سهمیم شدن در فرآیند هنجارسازی بود. خاتمی، ضمن انتقاد از هنجارهای غرب محور نظام بین‌الملل با اصل وجودی آنها مخالف نبود و ایده گفتگوی تمدن‌ها را تلاش برای سهمیم شدن تمدن اسلامی در فرآیند هنجارسازی می‌دانست. از این منظر، سیاست خارجی خاتمی گام دیگری در تکمیل روند پراگماتیسم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بود که در دوران هاشمی رفسنجانی آغاز شده بود.

شاخص این تحول را می‌توان در نوع تلقی موجود از سازمان ملل مشاهده کرد. در حالی که در دوره نخست، سازمان ملل ابزار امپریالیسم غرب تصور می‌شد؛ در این دوره تصویب طرح گفتگوی تمدن‌ها در سازمان ملل یک پیروزی قابل توجه برای دیپلماسی و سیاست خارجی ایران محسوب می‌شد. چنان که برگزاری نشست سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران یک سال پس از روی کار آمدن خاتمی نیز تاثیر بسیار مثبتی بر روابط ایران با کشورهای عربی و همسایگان بر جای گذاشت. با این حال تحولات مربوط به جریان‌های سیاسی در داخل و نیز وقوع حادثه یازده سپتامبر در سطح خارجی، موجب ظهور یک نقطه جرم بحرانی دیگر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی شد و آن را وارد یک مرحله دیگر کرد.

دوره چهارم، به طور مشخص از شهریور ۱۳۸۰ و همزمان با تحولات یازدهم سپتامبر آغاز شده است. قرار دادن ایران در فهرست محور شرارت توسط آمریکا، در حالی که ایران در سقوط طالبان نقش مهمی داشت و تبدیل مبارزه با تروریسم و گروه‌های جهادی و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی به هنجار غالب بر نظام بین‌الملل، شرایط خارجی را برای ایران سخت کرد. از سوی دیگر، حمله آمریکا به عراق و افغانستان و حضور نظامی این کشور در همسایگی جمهوری اسلامی، تعامل هنجارهای داخلی و خارجی را وارد یک نقطه عطف دیگر کرد. اگر در جنگ اول خلیج فارس، آمریکا حضور خود را در خلیج فارس تقویت کرد، بعد از

حمله به عراق موقعیت خود را در منطقه خاورمیانه بزرگ تثبیت نمود و در تلاش برآمد با خارج کردن رقبای خود از منطقه، زمینه تبدیل خود به یک هژمون در نظام بین‌الملل را فراهم آورد.

یازدهم سپتامبر، به عنوان یک حادثه بسیار مهم بین‌المللی، هم موقعیت بین‌المللی و منطقه‌ای ایران را تحت تاثیر قرار داد و هم در عرصه سیاست داخلی به مثابه ابزاری برای اعمال فشار بر اصلاح‌طلبان عمل کرد. این حادثه، منطق جنگ و تقابل را جایگزین منطق گفتگویی کرد که سیاست خارجی بر آن تأکید می‌کرد. یعنی وقوع حادثه یازدهم سپتامبر و بهره‌برداری آمریکا از این حادثه و حمله به افغانستان و عراق، موجب شد تقابل ناخواسته‌ای میان هنجارهای داخلی و خارجی شکل گیرد و روند پراگماتیسم را بار دیگر کند کند. در مجموع می‌توان چنین ادعا کرد که نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا در سال ۲۰۰۴ و انتخابات ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۰۵ و نیز آینده عراق، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در نحوه شکل‌گیری دوره چهارم در سیاست خارجی ایران خواهد داشت. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت در دوره اول و سوم، هنجارهای داخلی و در دوره دوم و چهارم هنجارهای خارجی نقش بیشتری در شکل‌دهی به هویت دولت جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند و منافع و رفتارهای ایران در سیاست خارجی نیز تابع این امر بوده است. گرچه هویت نظام جمهوری اسلامی در هیچ یک از چهار دوره فوق به طور کامل دچار تحول نشد، اما تعامل هنجارهای داخلی و خارجی زمینه را برای بازتعریف آن توسط نخبگان فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

رهیافت تکوین‌گرایانه می‌کوشد ضمن پذیرش نقش عوامل مادی در هدایت سیاست خارجی، نقش عوامل ذهنی و غیرمادی را در مرکز ثقل توجه خود قرار دهد. بر این اساس، تغییر در سیاست خارجی ایران ریشه در تغییرات هنجاری در دو سطح داخلی و خارجی دارد. تعامل این دو سطح باعث می‌شود تا سیاست خارجی ایران به دلیل تغییر در هنجارها و هویت، همواره در حال شدن باشد. رویکرد سیستماتیک ضمن پرهیز از تحلیل گفتمانی که

هرگونه ثبات در سیاست خارجی را زیرسؤال می‌برد، به رویکردهای ایستا و غیر پویای عقلانیت‌گرا نیز روی نمی‌آورد. افزون بر این نقش هویت جمهوری اسلامی ایران (و نیز تغییر آن در طول زمان) بر رفتارهای سیاست خارجی از دیگر موضوعات مورد توجه تکوین‌گرایی است. مطابق این دیدگاه، ضعف در رسیدن به یک اجماع بر سر منافع ملی ریشه در تعارضات موجود در لایه‌های مختلف هویتی دارد. تا زمانی که این تعارضات مدیریت نشود امکان شکل‌گیری منافع ملی و هدایت سیاست خارجی با یک راهبرد کلان کم است. جمهوری اسلامی ایران در عین حال که نمی‌تواند الزامات هویتی را در سیاست خارجی خود نادیده بگیرد، در عین حال نیز نمی‌تواند نسبت به خطر از بین رفتن این هویت بر اثر فشارهای بین‌المللی و حتی داخلی بی‌تفاوت باشد. آینده سیاست خارجی ایران در گرو نحوه برخورد با این واقعیت است. نخبگان باید تعامل هنجارهای داخلی و خارجی را به گونه‌ای تنظیم کنند که هم عناصر بنیادین هویت نظم سیاسی خدشه‌دار نشود و هم متغیرهای سیستماتیک تبدیل به تعیین‌کننده‌های نهایی در سیاست خارجی نشوند.

یادداشت‌ها

1. Rose, Gideon, "Neoclassical realism and theories of foreign policy", *World Politics*, No.51, October 1998, p.145.
2. Boekle, Henning, Volker Rittberger & Wolfgang Wagner, "Norms and foreign Policy: Constructivist foreign policy theory", *Tubingen Arbeitspapiere Zur Internationalen Politik und Friedensforschung*, Nr.34a, 1999.
3. Ibid
۴. سریع‌القلم، محمود، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، صص ۳۷-۳۶.
۵. حاجی‌یوسفی، امیر محمد، «سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل از دید نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دهم، شماره اول، بهار ۱۳۸۲، ص ۳۵.
۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر، (گفتگو)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هشتم، شماره ۳۰، پائیز ۱۳۸۰، ص ۱۱.
۷. برای آگاهی بیشتر نک:
- احمدی، حمید، «هویت ملی ایران در گستره تاریخ»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال چهارم، شماره ۱، ۱۳۸۲، صص ۹۰-۳۶.
۸. برای آگاهی بیشتر نک:
- طباطبایی، سیدجواد، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
۹. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، پیشین، صص ۳۳-۳۲.
10. Savory, "Religious dogma and the economic and political imperatives of Iranian foreign policy" in *Iran at the Crossroad: Global Relations in a Turbulent Decade*, Boulder, Westviewpress, 1989, p.59.
۱۱. «ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بعد از دوم خرداد» *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، ص ۳۰.
12. Hinnebusch, Raymond, *The International Politics of the Middle East*, Manchester & New York, Manchester University Press, 2003, p. 14.
۱۳. خرازی، کمال، (گفتگو)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال نهم، شماره اول، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۳.

۱۴. میلانی، محسن، «سیاست خارجی ایران در صحنه جهانی»، نوذر شفیعی، راهبرد، شماره ۳۱، بهار ۱۳۸۳، ص

۱۸۹.

۱۵. همانجا، ص ۱۹۳.

۱۶. «ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بعد از دوم خرداد»، پیشین، ص ۹.

۱۷. «سیاست خارجی ایران در صحنه جهانی»، پیشین، ص ۱۹۳.

۱۸. تاجیک، محمدرضا، *جامعه امن در گفتمان خاتمی*، تهران، نشرنی، ۱۳۷۹، ص ۹۵.

19. Ramazani, R.K., "The role of Iran in the new millenium: Aview from outside", *Middle East Policy*, No. 1, March 2001, p. 45.

رژیم‌های جهانی و تحول جایگاه جنبش‌های قومی

میرقاسم بنی‌هاشمی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۲/۹/۱

کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تهران

تاریخ تأیید: ۱۳۸۲/۹/۲۶

چکیده

گسترش جهانی رژیم‌های فراملی و بین‌المللی اعم از موازین حقوق بشر و مناسبات دموکراتیک همراه بارشد سازمان‌های غیردولتی و فراملی و تفسیر موسع شورای امنیت از مفاد منشور سازمان ملل در خصوص حفظ صلح و نظم بین‌المللی، از مهمترین پیامدهای فرآیند جهانی شدن در دهه‌های پایانی قرن بیستم است که می‌تواند جنبش‌های قومی و دولت‌های کثیرالقوم را با فرصت‌ها و تهدیدهای جدیدی مواجه سازد. بر این اساس رژیم‌های جهانی به تدریج به رقبای حقوق اساسی و داخلی نظام‌های به جای مانده از الگوی وستفالیایی تبدیل شده و بیش از آنکه ابزار اعمال قدرت و تنظیم روابط از سوی دولت‌ها باشند، محملی برای انسجام بیشتر هویتی و تکثیر خواسته‌های گروه‌های فروملی و جنبش‌های قومی خواهند بود. این تحول همچنین می‌تواند به معنای تضعیف اراده معطوف به سرکوب اقلیت‌های قومی و در نتیجه ارتقاء جایگاه جنبش‌های قومی در محیط ملی و بین‌المللی باشد.

این دگرگونی منزلتی از خلال متغیرهای واسطی همچون قوت نظری هویت‌ها، تاثیر بر اعتقادات مخاطب و کشش عاطفی هویت‌ها و همچنین تغییر مناسبات قدرت، تحقق یافته و امکان آن را فراهم می‌کند تا جنبش‌های قومی در نسبت با دولت‌های ملی از اهرم‌های نظری و فرصت‌های عملی متناسب‌تر و متوازن‌تری برخوردار شوند. به این معنا رژیم‌های فراملی جهانی شده، جایگاه جنبش‌های قومی و منابع هویت‌ساز آن را در آغاز هزاره سوم میلادی متحول کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: جهانی شدن، رژیم‌های جهانی، اقلیت‌ها، جنبش‌های قومی

مقدمه

جهان در قرن گذشته میلادی، شاهد پدیداری جنبش‌های قومی - مذهبی فارغ از شکل و شیوه حکومت‌ها و میزان توسعه‌یافتگی سیاسی و اجتماعی جوامع بوده است. برخی از این جنبش‌ها در قرن کنونی نیز ظرفیت بحران‌زایی خود را حفظ کرده‌اند. ظرفیت مذکور، در کشورهای جنوب در مقاطع مختلف تاریخی همچون جنگ سرد و پس از آن و همچنین دوره استعمارزدایی در سطوح متفاوتی نمود یافته است. جهانی شدن نیز تبلور ورود جوامع سیاسی و انسانی به مقطع جدیدی از تاریخ است که به لحاظ گستره و عمق، حیات اجتماعات سیاسی و فرهنگی از جمله جنبش‌های قومی را تحت تأثیر قرار داده و خواهد داد.

جنبش‌های قومی، به این اعتبار به عنوان بخشی از واقعیت ساخت اجتماعی واحدهای ملی، در معرض چالش‌ها و فرصت‌های ناشی از فرآیند جهانی شدن قرار دارند. بر این اساس، هدف اصلی این نوشتار تبیین «ماهیت تأثیر» و «شیوه‌های تأثیر» فرآیند جهانی شدن بر جنبش‌های هویت‌جویانه قومی می‌باشد. برای پردازش این هدف، مقاله حاضر مدعی است که جهانی شدن از طریق تقویت و فراگیر ساختن رژیم‌های بین‌المللی و فراملی و ترمیم منابع و مراجع هویت‌ساز و با تغییر و تعدیل کارویژه‌ها و نقش‌های سنتی دولت ملی، عمده‌تأ موجب افزایش ظرفیت جنبش‌های قومی در دستیابی به اهداف سیاسی و فرهنگی خود، در چارچوب دولت‌های ملی خواهد شد. بر این اساس، جهانی شدن به واسطه متغیرهایی چون رژیم‌های جهانی و فراملی بر منابع و مراجع هویت‌ساز قومی تأثیرگذارده و از یک سو امکان سرکوب اقوام و جنبش‌های قومی را کاهش داده و از دیگر سوی در خدمت انسجام هویتی اقوام و کاهش موانع آن قرار می‌گیرند.

الف. تمهیدات نظری

با توجه به اینکه دولت‌های ملی، یکی از کانون‌های تهدید جنبش‌های قومی، محسوب می‌شوند، در این مقاله علاوه بر دو مفهوم «جهانی شدن» و «جنبش‌های قومی» به نقش دولت ملی نیز توجه می‌شود. در واقع، دولت ملی به عنوان عامل سرکوب و یا حداقل سد راه

جنبش‌های قومی و نیز مهمترین عامل مقاومت در برابر فرایندهای جهانی شدن جایگاه والایی در بررسی روابط جهانی شدن و جنبش‌های قومی پیدا می‌کند.

۱. جنبش‌های قومی

اندیشمندانی مانند کوپر، قومیت^۱ را بنیادی‌ترین مقوله سازماندهی اجتماعی می‌دانند که بر نوعی عضویت و تعلق استوار است و بر مبنای احساس بر خورداری از ریشه‌های تاریخی، فرهنگ، مذهب و زبان مشترک بنیاد نهاده شده است. (۱) کاستلز نیز معتقد است که قومیت در بسیاری از جوامع معاصر از ایالات متحده گرفته تا کشورهای آفریقایی، زیربنای تفکیک، بازشناسی و تبعیض‌های اجتماعی بوده است. قومیت، از نظر وی، پایه و اساس قیام برای عدالت اجتماعی، منطق غیرعقلانی تصفیه‌های قومی و اخیراً پایه فرهنگی شبکه‌های انحصارگرایانه تجاری در نظام اقتصاد نوین جهانی می‌باشد. (۲) اما در مورد جنبش‌های قومی باید گفت که برخی از اندیشمندان، آنها را جزء آن دسته از جنبش‌های اجتماعی می‌دانند که بیشتر بر هویت و فرهنگ قومی تأکید می‌کنند. دینانی، جنبش‌های اجتماعی را «شبکه‌های تعامل غیررسمی افراد، گروه‌ها و سازمان‌های درگیر در یک برخورد سیاسی یا فرهنگی مبتنی بر یک هویت جمعی مشترک» تعریف می‌کند. (۳)

تجربه اکثر جنبش‌های قومی در جهان نشان می‌دهد که جستجو و احیای هویت قومی، یکی از علل اصلی شکل‌گیری و تکوین آنها می‌باشد. در واقع، آنها برای «دفاع از هویت» ظهور کرده و بر محور روابطی رشد می‌کنند که داوطلبانه و مبتنی بر انگیزه‌های اعضای هم تبار و هم زبان باشند. (۴) در سه دهه اخیر، تجربه جنبش‌های قومی در اسپانیا، ترکیه، یوگسلاوی و دیگر مناطق جهان نشان می‌دهد که آنها آرمان‌های سیاسی و فرهنگی جوامع تحت سلطه را بیشتر منعکس کرده و کمتر به آرمان‌های اجتماعی و اقتصادی می‌پردازند.

بنابراین در خصوص نحوه شکل‌گیری جنبش‌های قومی و معیارهای انسجام و بسیج اقوام، اندیشمندان به مواردی مانند ظهور آگاهی‌های اعضای قوم نسبت به وضعیت نامطلوب خود، احساس تبعیض قومی، احساس لزوم حفظ هویت و همبستگی قومی و اهمیت آن، میزان

1 . Ethnicity

آمادگی برای تلاش و مبارزه برای تغییر و بهبود وضع موجود و نهایتاً تشخیص و به کارگیری ساز و کارها و شیوه‌های حل مشکل اشاره می‌کند. (۵) پیترکلوس، جنبش‌های قومی در سطح ملی را به عنوان شکلی از «رژیم» در نظر می‌گیرد که در صورت ایجاد و ظهور همکاری و مساعدت‌های متقابل بین جنبش‌های قومی در سطح منطقه‌ای و یا جهانی می‌توانند به عنوان رژیم‌های فراملی نیز تعریف شوند. (۶) در توضیحاتی که در مورد رژیم‌های فراملی خواهد آمد، به ظرفیت تحلیلی روابط و همکاری‌های این جنبش‌ها به عنوان رژیم‌های فراملی اشاره می‌گردد.

۲. رژیم‌های جهانی

گرچه اندیشمندان، جهانی شدن را فرآیندی چندبعدی، ناهمگون و پر از احتمال و عدم قطعیت می‌دانند اما در مجموع آن را حرکتی اجتناب‌ناپذیر و به سوی تکامل تلقی می‌کنند که نتایج آن غیرقابل پیش‌بینی است. گیدنز، دوران معاصر را نوعی مدرنیزاسیون رادیکال می‌داند که در آن، اقدامات جمعی و هماهنگ در مقیاس جهانی به صورت روزافزونی محتمل است. گرچه این اقدامات با فرآیندهای محلی شدن نیز همراه است. (۷) روزنا، فراملی شدن روابط و پدیده‌های غیردولتی را نمودی از فرآیند جهانی شدن می‌داند. فرآیندی که در آن، روابط بین حکومت‌ها در سطح بین‌المللی و فراملی توسط ارتباطات میان افراد، تشکله‌ها و نهادهای جدید و گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی تکمیل می‌شود. (۸)

این تعاریف، با وجود آنکه جهانی شدن پدیده‌ها و روابط میان آنها را بازگو می‌کنند؛ اما آنچه در حال ظهور است نه یک نظم جهانی بلکه پدیده‌های فراملی نامتجانسی همچون سازمان‌ها، نهادها و شبکه‌های متنوع هویتی می‌باشد. حتی خود این پدیده‌ها مبهم بوده و ممکن است در بیشتر موارد، ایده نادرستی را در مورد رخدادهای محتمل به دست دهند. بنابراین به عقیده نگارنده، فرآیند جهانی شدن ضمن دارا بودن ابعاد و لوازم مختلف، از منظری که متفکرینی همچون پیترکلوس می‌بینند؛ شایان توجه بوده و نقش مهمی در بسیج قومیت‌ها (له یا علیه دولت مرکزی) ایفا می‌کند. از نگاه کلوس یکی از لوازم جهانی شدن عبارت است از

فراگیری قواعد، هنجارها و رژیم‌های فراملی. بر این اساس در مقاله حاضر از این ایده کلاوس برای شرح تأثیر جهانی شدن بر جایگاه جنبش‌های قومی بهره می‌بریم. (۹)

یک تعریف جامع از واژه «رژیم» در علوم سیاسی از طرف کراسنر ارائه شده است. طبق نظر او «یک رژیم دربرگیرنده عناصر صریح و ضمنی، هنجارها، مقررات و فراگردهای تصمیم‌گیری بر محور انتظارات مشترک بازیگران در یک حوزه مشخص از روابط بین‌الملل است.» (۱۰) چنانکه در این تعریف نیز مشهود است، مضمون رژیم به طور صریحی دولت محور می‌باشد اما در صورت پذیرش واقعیت‌های در حال ظهور، دیگر نمی‌توان روابط بین‌الملل را به روابط دولت‌ها فروکاست. در واقع، بیشتر رژیم‌ها امروزه فراملی بوده و در حال خروج از نفوذ و دخالت دولت‌ها هستند و احتمالاً در آینده به بازیگران جهانی و رقیب رژیم‌های بین‌دولتی تبدیل خواهند شد. بر این مبنا یک رژیم فراملی عبارت است از:

«مجموعه‌ای نظام‌مند از همبستگی‌های انسانی که مبتنی بر اصول ضمنی و یا صریح می‌باشد و قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری توافق شده توسط بازیگران، رفتارهای آنها را در یک حوزه فعالیت خاص تقویت و نیز محدود می‌کند.» (۱۱)

همبستگی‌های انسانی در این تعریف به ارتباطات متقابل افراد و گروه‌ها اطلاق می‌شود که فارغ از ویژگی‌های خاص فرهنگی و سرزمینی، مرزهای سیاسی دولت‌های ملی را درنوردیده و رژیم‌های فراملی را به وجود می‌آورند. بر این مبنا، معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، زنان، منع شکنجه، محیط زیست، حفظ صلح، مهاجران و منع گسترش آزمایش‌های هسته‌ای، به عنوان رژیم‌های جهانی بین‌دولتی و فراگیری اقتصاد بازار آزاد از طریق مکانیزم‌های اجبارآوری مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شرکت‌های چندملیتی و نیز همبستگی جهانی سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی جهانی همچون سازمان ملل و مردمان بی‌نماینده^۱ به عنوان رژیم‌های جهانی فراملی محسوب می‌شوند.

1 . Unrepresented Nations and Peoples Organization

۳. دولت ملی

الگوی ایده‌آل دولت، نظام ملت - دولت است که حتی در خاستگاه اروپایی خود نیز بسیار کمیاب می‌باشد. بر مبنای این الگو یک ملت، دولت خود را ایجاد می‌کند و تمام مرزهای سیاسی و سرزمینی آن با مرزهای فرهنگی یکسان و منطبق است. (۱۲) در چنین دولت‌هایی، جنبش‌های هویتی قومی مصداقی ندارد و فرآیند جهانی شدن نیز چنین دولت‌هایی را به لحاظ هویت ملی خود به شدت دیگر دولت‌ها دچار تلاطم و بحران نمی‌کند. بنابراین در این نوشتار، منظور از دولت، دولت‌های چندملیتی یا چندقومی است. در خصوص مفهوم دولت ملی از تعریف گیدنز بهره می‌گیریم:

«دولت ملی، که در مجموعه پیچیده‌ای از دولت‌های ملی دیگر قرار دارد، گونه‌ای از صور نهادی حکومت کردن است که قدرت اجرایی را به طور انحصاری و در قلمرویی با مرزهای مشخص در اختیار دارد و قانون، تضمین کننده حاکمیت آن از طریق کنترل مستقیم ابزارهای خشونت درونی و بیرونی است.» (۱۳)

بر این اساس، جهانی شدن از طریق رژیم‌های جهانی بین‌الدولی و فراملی، دولت‌های ملی و جنبش‌های قومی را به ترتیب با چالش‌ها و فرصت‌های نوین در خصوص جایگاه خود مواجه می‌کند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

ب. جهانی شدن رژیم‌های فراملی

دولت‌های ملی را می‌توان اصلی‌ترین عاملان ایجاد رژیم‌های بین‌المللی در دهه‌های میانی قرن بیستم دانست. بر مبنای تعریف روزنا از فرآیند جهانی شدن، بازیگران غیردولتی، این رژیم‌ها را در نیمه دوم این قرن به ویژه اواخر آن به رژیم‌هایی فراملی و جهانی تبدیل کرده‌اند. در واقع دولت‌ها با پذیرش و ساماندهی نهادها و ارزش‌های جهانی در قالب منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل، گام در یک فرآیند جدید فرااستفالیایی نهادند. ساختار دوقطبی و متصلب نظام بین‌الملل، هرچند این فرآیند را برای چنددهه دچار انجماد نمود ولی پایان جنگ سرد و تحولات شگرف سیاسی فناورانه و تکنولوژیکی - ارتباطی در دو دهه آخر قرن گذشته میلادی، روح جدیدی به این سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی دمید که ظهور

جنبش‌های ملی‌گرای قومی و سیاست‌های ناسیونالیستی افراطی برخی دولت‌ها در پاسخ به این جنبش‌ها، از پیامدهای آن به شمار می‌روند.

۱. رژیم جهانی حقوق بشر و جنبش‌های قومی

پس از دو جنگ جهانی هولناک، اروپا به عنوان قربانی اصلی این جنگ‌ها حقوق نوینی را برای افراد انسانی و تکالیف خاصی را برای دولتها تعریف نمود که پایه اصلی حقوق بین‌الملل جدید و حقوق بشر شد. بر این اساس، تکالیف و حقوق افراد به عنوان موجودات بشری، مقدم بر حقوق و تکالیف آنان به عنوان شهروندان دولت - ملت‌های حاکم قرار گرفت. چنانکه دیوید هلد اشاره می‌کند، برای اولین بار در تاریخ مدرن، یک اقتدار فوق ملی شهروندان را مجبور به چشم‌پوشی از اقتدار دولت خود نمود. معاهده اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی در سال ۱۹۵۰ با اعطای اختیار به شهروندان برای اعمال رویه‌های قانونی و قضایی علیه حکومت‌های خویش، گام نوینی را بر فرا سوی حاکمیت دولت‌ها برداشت. (۱۴)

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۶ در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید و از مارس ۱۹۷۶ لازم الاجراء شد، هنجارها و ارزش‌های حقوق بشری را فراتر از اروپا و در گستره جهانی مطرح نمود. دو میثاق تکمیلی این اعلامیه در سال ۱۹۶۶ با ۱۴۴ عضو با عنوان میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز معاهده محو هر نوع تبعیض نژادی با ۱۵۶ عضو دولتی در سال ۱۹۶۶ و نخستین و دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۶۶ و ۱۹۸۹ و نیز دیگر معاهدات بین‌المللی مانند رفع تبعیض علیه زنان، مقابله با شکنجه و حقوق کودکان و کارگران مهاجر، تعهدات فراوانی را برای دولت‌های ملی به ویژه دولت‌های چند قومی ایجاد نمود:

«دولت‌های طرف این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیت خود، بدون هیچ‌گونه تمایزی از قبیله نژاد، رنگ، مذهب، جنس، زبان، عقیده سیاسی، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی و ثروت، نسب و سایر وضعیت‌ها محترم شمرده و تضمین کنند.» (۱۵)

مهمترین و اساسی‌ترین حق شناخته شده برای قومیت‌ها در این میثاق، اصل مربوط به «حق تعیین سرنوشت» است که مبنای حقوقی و فلسفه شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌ها و حرکت‌های قومی در سراسر جهان محسوب می‌شود. بر این اساس، فعالان جنبش‌های قومی در سراسر جهان نیز به معاهده حقوق مدنی و سیاسی و حق تعیین سرنوشت استناد می‌کنند.

از جمله توافقاتی که در سطح روابط بازیگران دولتی، غیردولتی و جهانی باعث تقویت بیشتر مواضع حامیان اصل حق تعیین سرنوشت شده است عبارتند از توافقنامه الزام‌آور اجلاس کپنهاک در سال ۱۹۹۰ که با شرکت ۳۵ کشور اروپایی و آمریکایی به تصویب رسید و بر مبنای آن تمام دول عضو، ملزم به رعایت معیارها و موازین حقوق بشری این توافقنامه شدند. (۱۶) همچنین این توافق قاره‌ای، مبنای رفتار اعضای اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال رعایت حقوق بشر در روابط بین‌الملل شد و نامزدهای عضویت در اتحادیه اروپا ملزم به تطبیق تمام قوانین و سیاست‌های فرهنگی، سیاسی و قومی خود با این توافقنامه شده‌اند. امروزه، بر این مبنا یکی از موانع اصلی عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا مسأله حقوق قومی کردها می‌باشد.

سخت‌گیری اعضای اتحادیه در این خصوص چنان بوده که دولت ترکیه مجبور شده جهت تطبیق قوانین خود با نتایج اجلاس کپنهاک، تقریباً بخش عظیمی از قانون اساسی خود را مورد تجدید نظر قرار دهد و در این راستا برای جلب نظر اتحادیه، هفت لایحه هماهنگی با قوانین و شرایط اتحادیه اروپا را به تصویب نهادهای قانونگذاری خود رسانده است. امروزه مطمئناً جنبش قومی کردها در ترکیه، پذیرش چنین حقوقی را از طرف دولت ترکیه بزرگترین دستاورد مبارزاتی خود تلقی می‌کند. همچنین اتحادیه اروپا در گسترش و تعمیق روابط خود با دیگر کشورها، رعایت حقوق بشر را در چارچوب اجلاس کپنهاک به عنوان یکی از شروط خود قرار داده و سطح مذاکرات تجاری و اقتصادی خود را بر این مبنا تنظیم می‌کند.

تأثیر نظری این موافقتنامه چنان بوده که برخی حقوق‌دانان بین‌المللی از جمله بوکانان «نظریه حق جدایی‌طلبی مشروط» را از آن استخراج کرده‌اند. (۱۷) مطابق این نظریه:

۱. تجزیه‌طلبی درونی و از یک دولت مشروع، قابل قبول نیست.
۲. کشور و دولتی مشروع است که دموکراتیک باشد.
۳. جدایی‌طلبی از یک کشور غیردموکراتیک (نامشروع) اشکالی ندارد.

عامل دوم در جهانی شدن رژیم حقوق بشر و تأثیر آن بر جنبش‌های قومی، تفسیر موسّع شورای امنیت از مفاد منشور سازمان ملل در خصوص حفظ صلح و نظم بین‌المللی است. بر مبنای تفاسیر شورا در دوره پس از جنگ سرد، تهدید و نقض صلح و امنیت بین‌المللی ممکن است بر اثر مسایل داخلی باشد. از این دیدگاه، نزاع‌های داخلی و نقض حقوق بشر از طرف دولت به عنوان جنایت بین‌المللی تلقی شده و شورای امنیت می‌تواند هنگام نقض فاحش حقوق بشر اگر تشخیص دهد که صلح و امنیت بین‌المللی تهدید می‌شود، در چارچوب فصل ۷ و بر اساس مواد ۴۲ و ۴۳ منشور، تدابیر لازم را که شامل به کارگیری نیروهای مسلح نیز می‌شود؛ اتخاذ کند. (۱۸)

مداخله نظامی شورای امنیت در کوزوو، بوسنی و هرزگوین، سودان، ایجاد مناطق حایل در عراق و صدور دهها قطعنامه علیه دول ناقض حقوق بشر گویای حساسیت روزافزون جامعه جهانی به حقوق بشر و حقوق اقوام می‌باشد. بر این مبنای، دستیابی مردم کوزوو به حکومت محلی ماحصل ترکیب پیچیده‌ای از جنبش قومی، مداخله نظامی بین‌المللی و تلاش نهادهای مدنی جهانی است.

سومین و مهمترین عامل متأخر در گسترش هنجارها و ارزش‌های حقوق بشر، در پیوند میان رژیم‌های رسمی حقوق بشر (رژیم‌های حقوق بشر جهانی، اروپایی، آمریکایی، آفریقایی)، و مطالبه آن در چارچوب سازمان‌های غیردولتی قابل مشاهده است. تعداد فزاینده سازمان‌ها غیردولتی فراملی و داخلی که به حقوق بشر به ویژه حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی اختصاص یافته‌اند، بیانگر رشد جامعه مدنی جهانی در زمینه یک نظم جهانی دموکراتیک است. (۱۹) جهانی شدن، چارچوب پیچیده‌ای از ارتباطات میان سازمان‌های غیردولتی را به منظور اعمال فشار از طریق افکار عمومی ملی و جهانی علیه دولت‌های نقض کننده حقوق بشر فراهم نموده است که به عنوان مکمل رژیم‌های رسمی حقوق بشر عمل می‌کنند.

امروزه حدود ۲۵۰ سازمان بین‌المللی غیردولتی در سراسر جهان فعال هستند که علت وجودی آنها، حمایت از برخی مفاد قوانین بین‌المللی حقوق بشر است. اوج نمود و ظهور فعالیت این سازمان‌ها در «اجلاس مربوط به حقوق بشر دوربان» در آفریقای جنوبی متجلی شد. (۲۰)

در این چارچوب، می‌توان به فعالیت‌های یک سازمان فراملی و جهانی متشکل از اقلیت‌های قومی فعال یعنی «سازمان ملل و مردمان بی‌نماینده»^۱ اشاره نمود. این سازمان در سال ۱۹۹۱ در لاهه تأسیس شد و به تربیونی برای مردم و ملت‌هایی تبدیل شد که احساس می‌کردند در تشکیلات بین‌المللی یا بین دولتی موجود از جمله سازمان ملل متحد یا دیگر سازمان‌های منطقه‌ای، نمایندگی ندارند. در حال حاضر تعداد اعضای این سازمان به ۵۱ عضو افزایش یافته و در حال پذیرش اعضای جدید می‌باشد. هدف اصلی سازمان قومیت‌ها به عنوان یک رژیم فراملی و آشکار، کمک به جنبش‌هایی است که در منازعه با دولت‌های حاکم به طور صریح از اصل حق تعیین سرنوشت اعضای خود دفاع می‌کنند. (۲۱)

از دیگر اهداف سازمان ملل بی‌نماینده، ارسال کمک‌های انسانی و غذایی به جنبش‌های قومی در حال مبارزه است. همچنین نظارت بر انتخابات منطقه‌ای و محلی مانند نظارت بر فراندوم تاتارستان در سال ۱۹۹۲ و نیز پاسخ مثبت به دعوت جبهه دموکراتیک کوزوو برای نظارت بر انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری کوزوو از دیگر عملکردهای این سازمان می‌باشد.

چنین کارکردهای موثری در سطح ملی و فراملی به ویژه با گسترش ارتباطات به عامل مهمی در کاهش مشروعیت بین‌المللی دولت‌های ناقض حقوق اقلیت‌های قومی تبدیل شده و می‌تواند جنبش‌های قومی را در رسیدن به اهداف خود تقویت نماید. این سازمان‌ها، اهداف و فعالیت‌های جنبش‌های هویت‌گرا را توجیه کرده، به آنها در سطوح ملی و بین‌المللی مشروعیت بخشیده و نقض حقوق اقوام را به مسئله‌ای جهانی تبدیل می‌کنند.

۲. دموکراتیزاسیون و جنبش‌های قومی

جهانی شدن دموکراسی و پذیرش فراگیر نهادهای، هنجارها و ارزش‌های دموکراتیک از طرف دولت‌ها را می‌توان به عنوان سرنوشت‌سازترین تحول برای جنبش‌های قومی تلقی نمود. زیرا فلسفه وجودی این جنبش‌ها، دفاع از حقوق بشر است و رعایت و احترام به این حقوق در نظام‌های دموکراتیک امکان پذیرتر است. طبق ارزیابی لاری دیاموند در آخرین ربع قرن

1. UNPO

بیستم، هیچ روند جهانی قوی‌تر و متحول‌کننده‌تر از توسعه اشکال حکومت‌های دموکراتیک در دنیا صورت نگرفته است، گرچه با فراز و نشیب‌هایی هم همراه بوده است. (۲۲)

پطروس غالی دبیر کل وقت سازمان ملل در سال ۱۹۹۶، در گزارشی تحت عنوان «دستور کار برای دموکراتیزاسیون» از دموکراسی به عنوان ضرورتی عملی و عام نام برد و آن را راهی برای آشتی دادن «منابع متعدد اجتماعی» دانست. ایشان در نتیجه‌گیری گزارش خود بر ارتباط گسست‌ناپذیر صلح، و دموکراسی تاکید نمود:

«وجود صلح ضروری است زیرا بدون آن دموکراسی و توسعه ممکن نیست، اما اگر قرار باشد

صلح پایدار بماند وجود توسعه و دموکراسی هم الزامی خواهند بود.» (۲۳)

بر مبنای این ضرورت و پذیرش جهانی ارزش‌های دموکراسی، در ژوئن ۲۰۰۰، بیش از یکصد کشور در «کنفرانس دموکراسی» در لهستان، خود را متعهد به حمایت از روند دموکراتیزاسیون در دنیا نمودند. همچنین در اجلاس هزاره بین‌المجالس (اگوست ۲۰۰۰) در مقر سازمان ملل، رؤسای ۱۴۰ مجلس جهان بار دیگر خود را متعهد به تحقق آرمان‌های مندرج در منشور سازمان ملل در زمینه دموکراسی و حقوق بشر نمودند.

رابرت ماندل نیز در تبیین تعامل گسترش دموکراسی و جنبش‌های قومی معتقد است که همگام با گسترش سیاسی دموکراسی، شاهد ظهور جنبش‌های فروملی هستیم که از نظر فرهنگی طالب خودمختاری هستند. به تدریج که مردم کشورها، آزادی بیشتری برای بیان عقاید و عمل به سنت‌های خود پیدا می‌کنند؛ کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی که سابقاً فرصت طرح خواسته‌های خود را نداشته‌اند؛ تمایل خود را به داشتن خودمختاری و حق تعیین سرنوشت ابراز نمایند. (۲۴)

باری هولدن نیز در کتاب خود با عنوان دموکراسی جهانی، حاکمیت جهانی «روند دموکراسی» در مقابل دیگر روندهای پیشین مانند سوسیالیسم و ناسیونالیسم را صرفاً یک هنجار ساده که پیروانی برای خود دارد؛ نمی‌داند. به نظر وی، روند دموکراسی نسبت به تحمیل خود بر سایر نظام‌ها به صورت فعال ظاهر شده و صرفاً خواهان پذیرش روش خود از سوی نظام‌های سیاسی دیگر نیست؛ بلکه فراتر از آن، در جستجوی «بازتعریف قدرت» بر مبنای ارزش‌های دموکراتیک در نظام‌های غیردموکراتیک است. (۲۵) در واقع، چالش‌های دولت‌های

غیردموکراتیک باید در سه سطح محلی، منطقه‌ای (۲۶) و جهانی که متأثر از فرایندهای جهانی شدن هستند؛ بررسی شوند. تغییر رفتار دولت‌های اندونزی در قبال تیمور شرقی، صربستان در قبال کوزوو و سودان در قبال مخالفان جنوب این کشور، متأثر از روندهای محلی جنبش قومی و روند جهانی دموکراسی است. خودمختاری بیشتر به ایالت‌های باسک اسپانیا و کبک کانادا و پذیرش حقوق قومی کردها در ترکیه را نیز می‌توان ناشی از روندهای منطقه‌ای دموکراسی دانست. همچنین تلاش برای تأسیس حکومت‌های دموکراتیک در جوامع سستی و چندقومی افغانستان و عراق و آغاز اصلاحات سیاسی در کشورهای عربی و آسیای جنوب شرقی از نمودهای عینی فراگیری رژیم جهانی دموکراسی به شمار می‌روند. گرچه برخی بازیگران این رژیم‌ها مانند اتحادیه اروپا و یا آمریکا در راستای منافع منطقه‌ای و جهانی خود و به نام حفظ صلح و امنیت جهانی و منطقه‌ای عمل می‌کنند ولی کارویژه آنها زیرسؤال نمی‌رود.

در مجموع بایستی اشاره نمود که با تشدید آگاهی جهانی، قومیت‌ها میزان برخورداری خود از فرصت‌های اجتماعی - اقتصادی را با سایر مجموعه‌ها مقایسه کرده و بدین ترتیب درصدد رقابت یا رفاقت با دولت‌ها گام برمی‌دارند. بنابراین همه فرایندهای مرتبط با موازین حقوق بشر و دموکراتیزاسیون لزوماً به ستیز دولت‌ها - قومیت‌ها منجر نمی‌شود بلکه در برخی موارد، مرکز - پیرامون، شکاف‌ها را به عنوان موضوع رقابت سیاسی تعریف و درصدد رفع آن گام برمی‌دارند؛ مانند اقلیت لهستانی مقیم رومانی، اقلیت مسلمان مقیم فرانسه، اقلیت عرب مقیم اسرائیل و اقلیت شیعه مقیم عربستان. از این‌رو، تفاوت بین دولت مرکزی و اقلیت‌ها به مثابه گسست خونین نیست بلکه در بسیاری مواقع موضوع سیاست (سازش - ستیزش) است.

ج. تأثیر رژیم‌های جهانی بر جایگاه منابع و عوامل هویت‌ساز (۲۷)

در دولت‌های چندقومی، مهم‌ترین موضوع اختلاف بین دولت ملت‌ساز و گروه‌های قومی، مسأله حفظ یا حذف هویت‌های قومی است. در واقع، در این جوامع، هویت ملی و هویت قومی دو منبع اصلی هویت و دولت ملی و گروه‌های قومی در قالب جنبش‌ها به عنوان عوامل رقیب هویت‌ساز محسوب می‌شوند. هویت قومی به وسیله عوامل نخستین مانند مذهب، زبان، رنگ و نیز عوامل واکنشی یعنی جنبش دفاع از هویت‌های تحت ستم و منافع تحت سلطه از

سوی گروه اجتماعی حاکم ساخته می‌شود و هویت ملی نیز در جوامع چندقومی به وسیله عوامل تکوینی مثل توسعه ارتباطات و فن‌آوری، شکل‌گیری شهرها، ظهور ارتش‌های مدرن و حکومت‌های پادشاهی متمرکز و نیز از طریق عوامل القایی مثل تدوین زبان قوم مسلط در قالب دستور زبان رسمی، رشد دیوانسالاری و استقرار نظام آموزش ملی بر ساخته می‌شود. (۲۸) کاستلز، هویت ملی را «هویت مشروعیت‌بخش» می‌نامد که توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش داده و عقلانی نماید. این مهم با نظریه‌های ناسیونالیسم همخوانی دارد. هویت قومی را نیز به عنوان «هویت مقاومت» می‌نامد که به وسیله کنشگرانی ایجاد می‌شود که در شرایطی قرار دارند که هویت آنها از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و این هویت سنگرهایی است که برای مقاومت و بقاء بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد ساخته می‌شود. (۲۹)

برخی اندیشمندان نیز معتقدند که میزان برتری و جایگاه منابع هویت در عرصه رقابت به چهار عامل بستگی دارد که عبارتند از: قوت نظری یا توان توجیهی، میزان جذابیت عاطفی، میزان اتکاء به قدرت و کیفیت پیوند با اعتقادات مخاطب. (۳۰) بر مبنای منطق رقابت و نیز این استدلال که هویت‌ها در یک ساخت اجتماعی توسط کنشگران ساخته می‌شوند، و همچنین بر اساس «نظریه اجتماعی» باید یادآوری نمایم که هویت‌ها در چالش برای کسب برتری هستند و هیچ هویتی نمی‌تواند به خودی خود، ارزش مرقی یا ارتجاعی داشته باشد.

۱. قوت نظری هویت‌ها

قوت نظری به معنای میزان کارآمدی یک منبع هویت‌ساز در پاسخ به نقدهای عقلانی مختلف ناظر بر منطق درونی و بیرونی هویت است. پس از اینکه ناسیونالیسم هویت‌ساز و وحدت‌گرا با اقتباس از دولت‌های اروپایی در صدد خلق هویتی ملی و مبتنی بر یک فرهنگ واحد در جوامع چندقومی برآمد، سعی کرد از طریق عوامل تکوینی و القایی و حتی از طریق اجبار و روش‌های خشونت‌آمیز، توان واحدهای قومی را در بازتولید هویت‌های محلی و خرد به شدت محدود نموده و به عنوان گفتمان مسلط سیاست فرهنگی مطرح شود. تحولات عمیق فکری و نظری در اروپا و آمریکا مانند رشد نظریه‌های تکثرگرایی و دموکراسی و گسترش

جهانی و پذیرش قابل توجه این نظریه‌ها در کشورهای غیراروپایی، ناسیونالیسم وحدت‌گرا را دچار چالش جدی نمود و این نظریه از طریق رژیم‌های جهانی دموکراسی و حقوق بشر در حال جایگزینی با نظریه ناسیونالیسم فرهنگی است. نظریه‌های تکثرگرا، منبع جدید هویت بخش بسیاری از جنبش‌های قومی محسوب می‌شوند. بنابراین تکثرگرایی و پراکندگی در هویت از دیدگاه ایدئولوژی‌های وحدت‌گرا، نوعی بحران هویت تلقی می‌شود که به شیوه‌ای غیردموکراتیک درصدد ایجاد شالوده هویتی واحد بر محور ارزش‌ها، ملیت‌ها، نژادها و مانند آن بوده‌اند. (۳۱)

از سوی دیگر، افزایش آگاهی‌ها و ارتباطات، هنجارهای مشترک بشری را بر کل جهان حاکم کرده و اعتقاد به هویت بشری فراملی را افزایش می‌دهد. (۳۲)

۲. تأثیر بر اعتقادات مخاطب و کشش عاطفی هویت‌ها

این مؤلفه، به معنای میزان سازگاری یک منبع هویت‌ساز، با اعتقادات و تعلقات شخصی و گروهی است که به دنبال یافتن پاسخ به پرسش از کیستی خویش است. در عصر ارتباطات جهانی و فروپاشی اقتدار و سلطه انحصاری دولت‌ها در حوزه تبادلات فرهنگی، محصولات و ویژگی‌های هویت‌های محلی و قومی در یک بازار رقابتی در سطح ملی و جهانی قرار می‌گیرد و بین این منابع برای جلب نظر مخاطب یک فضای رقابتی ایجاد می‌شود. (۳۳) در شرایط جدید، ناسیونالیسم قومی تعریف دیگری از هویت و حتی هستی‌ارایه کرده و گروه‌های قومی را به بازاندیشی در تصور خود از خویشتن وامی‌دارد. از آنجا که این منبع هویت‌ساز از بعد فطری و عاطفی مورد توجه گروه‌ها می‌باشد، بنابراین در پذیرش آن برخلاف ناسیونالیسم وحدت‌گرا مقاومتی صورت نمی‌گیرد. چنانکه **واکر کانر** متذکر می‌شود؛ تجربه جنبش‌های قومی در دوده گذشته در سراسر جهان گویای آن است که وقتی دو نوع وفاداری به ملت و دولت در تعارض سازش ناپذیر قرار می‌گیرد؛ وفاداری به دولت بازنده می‌شود. (۳۴)

۳. تغییر مناسبات قدرت

منظور از قدرت، توانایی یک ایدئولوژی برای تحقق اهداف خویش است که در این معنا، از چند طریق می‌تواند به توفیق یک اندیشه و ایدئولوژی در مقام هویت‌سازی مساعدت کند: اول اینکه قدرت محیط مورد نیاز را برای گسترش و تحمیل یک ایدئولوژی فراهم می‌کند که طبعاً ایدئولوژی‌های دیگر شانس کمتری برای توسعه پیدا می‌کنند. (۳۵) رژیم‌های جهانی حقوق بشر، رسانه‌ها، ارتباطات و اتحادیه‌های منطقه‌ای، قدرت دولت‌های ناسیونالیستی را با محدودیت روبه‌رو کرده و در مقابل، فرصت‌های قابل توجهی برای ناسیونالیسم قومی و جنبش‌ها فراهم کرده‌اند. وضعیت دولت سری‌لانکا در برابر جنبش آزادیبخش ببرهای تامیل و دولت ترکیه در برابر جنبش قومی کردها که از طریق رژیم‌های جهانی توانستند خود را جهانی کنند، نمونه‌های چنین شرایطی است.

طریق دیگر پیوند اندیشه و ایدئولوژی با قدرت عبارت است از ارتباط ایدئولوژی با منافع و قدرت مخاطب. در اینجا، ناسیونالیسم وحدت‌گرا نزد آن دسته از افراد و گروه‌هایی شانس بیشتری برای مقبولیت دارد که با قدرت و منافع قومی و هویتی آنها مطابقت داشته باشد. جهانی شدن از طریق ایجاد تکثر در منابع هویتی جوامع قومی و توانمند کردن آنها، هرچه بیشتر امور اجتماعی و فرهنگی را از سیطره دولت رها می‌سازد. (۳۶) این فرآیند با فرسایش و نفوذپذیر ساختن مرزهای ملی، زمینه جدایی جامعه قومی را از نهاد دولت - ملت فراهم می‌آورد و بستر گسست منافع آنها را در صورت تداوم اندیشه‌های ناسیونالیستی ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

جنبش‌های قومی که تا پیش از این در یک جامعه بسته محدود بوده و بیشتر مواقع از طریق سیاست‌های ساختاری حکومت‌ها و یا اعمال خشونت سرکوب می‌شدند؛ به واسطه جهانی شدن رژیم‌های فراملی فرصت‌های جدیدی پیدا می‌کنند تا علاوه بر افزایش آگاهی‌ها و تعلقات خود نسبت به هویت قومی، به کنشگرانی فعال در یک روند فراملی تبدیل شوند و به عنوان عامل هویت‌ساز و در مقام به کارگیری خشونت‌های جمعی، رقیب اصلی دولت به حساب آیند.

از سوی دیگر، تعهداتی که دولت‌های ملی چندقومی در نظام بین‌الملل و در خصوص میثاق‌های مهم بین‌المللی و فراملی بر عهده می‌گیرند به فرصت‌ها و ابزارهایی تبدیل می‌شوند که کنشگران جدید موضوع بررسی ما، رژیم‌های جهانی را برای عمل به تعهدات این دولت‌ها به کار می‌گیرند. با توجه به اینکه نقض مستمر تعهدات بین‌المللی و فراملی در خصوص هویت‌های قومی و تأکید بر ناسیونالیسم فرهنگی وحدت‌گرا مغایر با نقش جدید دولتها در نظام بین‌الملل است، آنها به خاطر منافع راهبردی منطقه‌ای و جهانی خود، انعطاف بیشتری برای پذیرش حقوق قومی این جنبش‌ها نشان می‌دهند. تجربه بسیاری از کشورها در اروپا، آفریقا و آسیا در پذیرش کثرت‌گرایی هویتی، جنبش‌های قومی را بیشتر به اهداف فرهنگی و سیاسی خود جهت کسب خودمختاری سیاسی و فرهنگی در چارچوب دولت‌های ملی نزدیک کرده است.

به نظرمی‌رسد تقویت روزافزون کمی و کیفی رژیم‌های فراملی و جهانی، دولت‌های ملی را مجبور خواهد نمود تا واحدهایی منضبط و کنشگرانی فعال در نظام نوین جهانی باشند و جنبش‌های قومی را نیز به پیگیری اهداف خود در چارچوب حقوق بین‌الملل و هنجارهای جهانی و از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و غیرخشن ترغیب نمایند.

یادداشت‌ها

1. Kuper, Adam and Jesica Kuper, *The Social Science Encyclopedia*, London, Routledge, 2th ed. 1999, p.260
 ۲. کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات؛ قدرت هویت*، جلد دوم، حسن چاووشیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۷۳.
 ۳. نش، کیت، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۰، ص ۱۷۷.
 4. Hank Jonston, *New Social Movements*, Temple U.P Philodelphia, 1994, pp. 267,268, 282.
 5. Ragin, C.C, “*Ethnic Political Momilization: The Welsh Case*”, American Sociological Review, 44:619-35
 6. Kloos, Peter, “Dialectics of Globalization and Localization”, <http://www.snws/publicatieis/peter,pp7-10>.
 ۷. واترز، مالکوم، *جهانی شدن*، اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹، ص ۸۴ و ۸۳.
 ۸. همانجا، صص ۵۱ - ۴۹ و ۱۳-۱۲.
 9. “Dialectics of globalization and localization”, op.cit, p1
 - پیترکلوس، ارتباط و تأثیرگذاری دو جانبه فرایندهای جهانی شدن و محلی‌گرایی را بررسی نموده و در این میان رژیم‌های جهانی و فراملی را مورد توجه قرار داده است. در مقاله حاضر تأثیر جنبش‌های قومی از طریق سه مولفه رژیم‌های جهانی و فراملی، تغییر منابع هویت‌ساز و تحول نقش و کارویژه‌های سنتی دولت ملی بررسی می‌شود.
 10. “Dialectics of globalization and localization” op.cit. P.5. atso see: Krasner, S.D. *International Regims*, Ithaca: Cornell U.P, 1982.
 11. “Dialectics of globalization and Localization”, op. cit. P. 6-7.
 ۱۲. بوزان، باری، *مردم، دولتها، هراس*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۹۸ - ۹۴.
 ۱۳. *عصر اطلاعات؛ قدرت هویت*، پیشین، ص ۳۶۷.
 ۱۴. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، پیشین، ص ۷۹.
 ۱۵. کولیور، ساندر، «آزادی، حق و امنیت»، علی‌اکبر آقایی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم ش ۴، ص ۱۸۰.
- همچنین برای آگاهی بیشتر نک به:

- ایوانس، تونی، «دموکراتیک سازی و حقوق بشر»، حسین شریفی طراز کوهی، *فصلنامه راهبردی*، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۰۴ و ۲۰۳.

16. Casses, A. *Self Determination of People of Legal Reallisal*, Cambridge, University Press, 1995. p. 152.

17. Ibid.

۱۸. رومی، فرشاد، *جهانی شدن، دموکراسی و امنیت ملی بالکان*، پایان نامه کارشناسی ارشد، آذرماه ۱۳۸۰ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۱۶.

۱۹. «دموکراتیک سازی و حقوق بشر»، پیشین، ص ۲۱۰.

۲۰. عسگری، محمود، *جهانی شدن و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ۸۰ - ۱۳۷۹، ص ۱۷۱.

21. "Dialectics of globalization and Localization", op.cit, P.14.

۲۲. *جهانی شدن و دموکراسی*، پیشین، ص ۷۰.

۲۳. همانجا، ص ۷۱.

- Ghali, Boutros, *An Agenda For Democratization*, New York, Un - Publication, 1996.

۲۴. ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۱۵۸ - ۱۵۵.

۲۵. افتخاری، اصغر، «ساخت اجتماعی امنیت»، *فصلنامه دانش انتظامی*، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، ص ۴۱.

۲۶. اتحادیه های منسجم منطقه ای مانند اتحادیه اروپا، آسه آن و نفتا، به عنوان نموده های اساسی همبستگی های منطقه ای، بازیگران اساسی رژیم های جهانی و جهانی شدن را تشکیل می دهند.

۲۷. با اقتباس از کاستلز، برداشت من از اصطلاح هویت، در صورتی که سخن از کنشگران اجتماعی باشد عبارتست از فرآیند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته ای از ویژگی های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر هویت اولویت داده می شود.

۲۸. *عصر اطلاعات؛ قدرت هویت*، پیشین، ص ۴۹.

۲۹. همانجا، صص ۲۵ و ۲۴.

۳۰. قریشی، فردین، «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۴۲.

۳۱. بشیریه، حسین، «تحول خودآگاهی ها و هویت های سیاسی در ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۲۷.

۳۲. سمتی، محمدهادی، «جهانی شدن و روابط بین الملل: معمای سیاست در عصر پسامدرن»، *سیاست خارجی*، سال چهاردهم شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹، صص ۶۵۲، ۶۵۱.

۳۳. «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن» پیشین، ص ۴۹۰

۳۴. واینز، مایرون و دیگران، *درک توسعه سیاسی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۴.

۳۵. «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن» پیشین، ص ۵۳.

۳۶. گل محمدی، احمد، *جهانی شدن و هویت: خاص‌گرایی‌های فرهنگی در جهان معاصر*، پایان‌نامه دکتری

علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ص ۴۳.

به سوی امنیت کثرت‌گرا و گسترده*

مؤلف: جوکو هورو

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۲/۷

مترجم: موسی موسوی‌زنوز

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۲۱

چکیده

در دهه‌های پایانی قرن بیستم و در طلیعه قرن جدید، امنیت به ویژه در جوامع اروپایی، معانی جدید و حوزه‌های گسترده‌تری نسبت به تلقی سنتی یعنی «امنیت نظامی» یافته است. این تحول عمدتاً به این معناست که دیگر حوزه‌های روابط اجتماعی و سیاسی نیز از اهمیتی امنیتی برخوردار شده‌اند. بر این اساس توسعه مفهوم امنیت نه به معنای تسری بعد نظامی به دیگر حوزه‌های روابط بین‌الملل بلکه به منزله انعطاف‌پذیر شدن هسته سخت امنیت در برابر اشکال و ابعاد نوین امنیت‌سازی است. به این معنا افزایش قلمرو شمول مفهوم امنیت، تحولی نظری است که متعاقب تحولات بین‌المللی از جمله فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد صورت پذیرفته و بر ارتباط میان مفاهیم جدیدی همچون «امنیت نرم» و «هسته امنیتی» ابتننا یافته است. در نتیجه، وجه نظامی امنیت، هسته سخت این مفهوم را شکل داده و پیرامون آن را حوزه‌های خاص امنیت همچون امنیت زیست‌محیطی فراگرفته‌اند و آن را منعطف کرده‌اند. در این چارچوب مقاله حاضر بر آن است که تفسیر کثرت‌گرا و موسع از مفهوم امنیت بر مبنای نظریه کنش کلامی شکل می‌گیرد و مسایلی همچون حیطه شمول امنیت، موضوع امنیت، عامل امنیت و مفسر امنیت را در دستور کار خود دارد.

کلید واژه‌ها: امنیت توسعه یافته، گفتمان کثرت‌گرا، کنش کلامی، سازه‌گرایی

مقدمه

مباحث امنیتی به ویژه هنگامی که از «سیاست امنیتی» بحث می‌شود، همواره در بطن نظریات مربوط به نظامی‌گری سامان یافته‌اند زیرا این حوزه معمولاً به امنیت نظامی دولت مربوط می‌شود. به علاوه، برخی از صاحب‌نظران، نویسندگان را از بسط امنیت برحذر داشته و از آنان خواسته‌اند با هشدارهای خود نسبت به نظامی شدن این مسایل، فضای جامعه را امنیتی نکنند.^(۱)

این اخطار خصوصاً زمانی می‌تواند موجه باشد که امنیتی کردن برخی فعالیت‌ها یا حتی بخشهایی از جامعه بر اساس الگوهایی چون ایمن‌سازی نظامی صورت پذیرد که دارای ویژگی‌هایی چون «عمودی»، «بیرونی» و «زورمدارانه» است. در چنین صورتی، موضوع ایمن‌سازی از سوی نوعی نیروی بیرونی مورد تهدید قرار می‌گیرد که باید با استفاده از روشهای کمابیش زورمدار یا خشونت‌آمیز حذف شوند. چنین نظریه‌ای، ضرورتاً نه به امنیت طبیعی بلکه به امنیت اکتسابی اشاره دارد. یعنی امنیتی که نه از خود مقوله امنیت بلکه از یک منبع بیگانه یا خارجی نشأت می‌گیرد.

طی دهه نود میلادی بحث بر سر امنیت در اروپا، معانی جدیدی به خود گرفته است. البته شاید نتوان ادعا کرد که این معانی جدید نشانگر تغییری کیفی نسبت به آن دسته از معانی نظامی‌اند که طی سالهای پیش از اواسط دهه هشتاد با مفهوم امنیت همراه بوده‌اند. این بدان معناست که «امنیت» دیگر مفهومی نیست که تنها تأمین کننده اهداف فعالیت‌های نظامی باشد. در اواسط دهه نود اشکال گسترده «امنیت»، اگر نه در قالب تکوین تعریف جدیدی از مفهوم کلی آن، حداقل از لحاظ نحوه توصیف، مورد پذیرش قرار گرفت.^(۲)

نیاز به رایۀ تعریف مجددی از امنیت، اساساً نیازی عملی بود که البته نشانه‌ای از نیاز به تحول نظری را نیز در کنار خود داشت. پیش از تخریب دیوار برلین، گفتمان «امنیت» عمدتاً معطوف به واژه‌هایی چون نظام دوقطبی، واقع‌گرایی سیاسی و «تفکر امنیتی دولت - محور»^۱ بود. بدون اینکه بخواهیم کاربرد سایر واژه‌ها را در چنین گفتمان‌هایی انکار کنیم، باید بپذیریم

1. State - Centric Security Thinking

که چنین استفاده‌ای بسیار محدود بوده است، خصوصاً اگر فرض کنیم که باید بین تمامی این واژه‌ها تفاوت قایل شد. حداقل آنکه نقش ایالات متحده و اتحاد شوروی در جهان دوقطبی، به عنوان چارچوب «واقعیت سیاسی»^۱ در نظر گرفته شده‌اند. پیدایش این گفتمان امنیتی جدید، نه ناشی از تجزیه تحلیل‌های نظری امنیت، بلکه به واسطه تغییر در اوضاع و احوال و واژگان در عرصه عمل سیاسی بود. به همین دلیل، ظهور گفتمان جدید ضرورتاً به معنای تحول نظری در مطالعات امنیتی نبود.

هرچند تغییر قابل ملاحظه‌ای در مبنای گفتمان نظری رخ نداده بود، اما تغییر در شرایط عملی سیاست جهانی موجب تغییر در تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیریهای مبتنی بر «نظریه قدیم» شد. شکل‌گیری مفاهیم جدید «چندقطبی بودن» و «تک قطبی بودن» خود مقدمه مجموعه‌ای از اقدامات نوین در هر دو سطح نظری و عملی محسوب می‌شود. نظریه قدیم و داده‌های جدید به نتیجه‌گیریهای نوینی انجامید.

الف. به سوی امنیت گسترده

بسیاری از مطالعات اگرچه معنای موسعی به امنیت داده‌اند، اما توسعه یا گسترش امنیت را مترادف با نظامی کردن سایر حوزه‌ها یا بخشهای غیرنظامی جامعه دانسته‌اند.^(۳) حرکت به سوی پذیرش قلمرو وسیع‌تری برای مفهوم امنیت کند بوده است و به همین دلیل مفهوم نظامی دولت - محور جنگ سرد هنوز هم به قوت خود باقی است. در نتیجه، همان‌طور که برای مثال الی‌ویور^۲ در آثار خود استدلال می‌کند، تغییر در توصیف امنیت تنها در جهت گسترش قلمرو آن بوده و عمدتاً بر شرایط موجود در قبل از سال ۱۹۸۹ مبتنی است.^(۴)

نباید فراموش کرد که نهادهای امنیتی قدیمی مبتنی بر نظامی‌گری هنوز هم موجودند و از آنها برای مقابله با چالشهای جدید دوره بعد از جنگ سرد استفاده می‌شود. حتی می‌توان ادعا کرد که هرچند جنگ سرد و پرده آهنین آن دیگر وجود ندارند، دلایل بنیادین تقسیم اروپا هنوز از میان نرفته‌اند. در واقع می‌توان گفت همان‌طور که مک‌اینز^۳ در ابتدای دهه ۱۹۹۰ استدلال

1. Real Politic

2. Ole Waever

3. McInnes

نمود فرآیند تحول در تفکر پیرامون امنیت اروپا و نهادسازی آن، بنیادی‌تر و جدی‌تر از تغییرات غیرقابل انکار در اوضاع و احوال سیاسی این قاره نبوده است، چرا که ماهیت هر دو مفهوم امنیت و نظام اروپایی به طور اساسی تغییر یافته است.^(۵) با این حال، از آن زمان تاکنون ناتو به طور قابل توجهی رشد کرده و سایر نهادهای باقی مانده از دوران جنگ سرد نیز در حال تغییرند.

علی‌رغم آنکه در روشهای «نوین» تجزیه و تحلیل سیاستهای امنیتی، نظریات مربوط به امنیت موسع یا گسترده مورد بحث قرار گرفته‌اند، باید گفت همچنان چارچوب قدیمی و مبتنی بر نظامی‌گری امنیت چارچوب مشترک بیشتر این روشهاست. این بدان معناست که در عمل، قلمرو مسایل مربوط به امنیت افزایش یافته تا حوزه‌هایی را غیر از آنچه که به طور سنتی نیز در قلمرو امنیت نظامی جای می‌گرفت، دربرگیرد. ملاحظه قلمرو این «اصلاحات» نشانگر این حقیقت است که حوزه‌های خارج از قلمرو سنتی امنیت نظامی از اهمیت امنیتی برخوردار شده‌اند و این نهایتاً به شکل‌گیری مفهوم امنیت «نظامی» گسترده انجامیده است.^(۶) این نوع «اصلاح» توأم با افزایش قلمرو، در عمل تأثیر چندانی بر توسعه کیفی این مفهوم نداشته است. افزایش قلمرو شمول مفهوم امنیت به شکل‌گیری معانی انعطاف‌پذیرتری از این مفهوم انجامیده است. واژگانی چون «امنیت قابل انعطاف»^۱ و «هسته امنیتی»^۲ به کار گرفته شده‌اند. انتخاب این واژه‌ها نشانگر آن است که آنچه روی می‌دهد شاید حتی بدون آنکه خواست کسی بوده باشد چیزی بیش از گسترش مفهوم امنیت نظامی با استفاده از عناصر قابل انعطاف نیست. عناصر «قابل انعطاف» فقط ضمایمی غیرنظامی‌اند که به اصطلاح به دور «هسته امنیتی» تنیده شده‌اند، تا هسته نظامی امنیت را قابل انعطاف سازند.^(۷) این عناصر «قابل انعطاف» به طور مستقل نقش یا اهمیتی ندارند، بلکه تنها از دیدگاه امنیت نظامی تعریف و به کار برده می‌شوند. چنانچه خواسته باشیم فعالیتهای مربوط به امنیت غیرنظامی به طور مستقل حائز معنا و اهمیت باشند، مطمئناً منطقی‌تر آن است که به جای «امنیت قابل انعطاف» از واژه امنیت غیرنظامی یا حتی بهتر از آن از نوعی «امنیت خاص»^۳ مثل امنیت زیست‌محیطی استفاده کنیم.

1. Soft Security
2. Core Security
3. Specific Security

علی‌رغم وجود برداشت‌های انعطاف‌پذیرتر نسبت به گذشته و همین‌طور استفاده از واژگان جدید، گفتمان امنیتی، در سالهای دهه نود بر توجیه نظریات سنتی امنیت نظامی مبتنی بوده است. به همین دلیل جالب توجه است که یک اتحادیه نظامی مانند ناتو، در تبیین برداشت‌های قابل‌انعطاف‌تر از امنیت بسیار فعال بوده است. به موازات ایجاد مفاهیم تهدیدکننده غیرنظامی جدید، ناتو بر ماهیت سیاسی این اتحادیه تأکید داشته است.^(۸)

«مجمع آتلانتیک شمالی» در تحلیل مفاهیم تهدیدکننده «فشارهای اقتصادی، اختلافات قومی، تخریب محیط زیست، حقوق مربوط به آب، افزایش بیش از حد جمعیت، پناهندگان، بنیادگرایی مذهبی، تروریسم، تکثیر سلاحهای کشتار جمعی و ابزار کاربرد آنها و نقل و انتقال تسلیحات متعارف را محتمل‌ترین دلایل در زمینه تهدیدات علیه گسترش دموکراسی شناخته است.^(۹) به نظر می‌رسد ناتو کاملاً بر جنبه‌های عملی گفتمان امنیت در اروپا تسلط دارد. در واقع به نظر می‌رسد این سازمان در تمامی بخشها از نوعی حاکمیت برخوردار است.

در برابر ایده «منعطف شدن» تفکر مبتنی بر نظامی‌گری امنیت، روشن است که یک گفتمان مطلوب جدید درباره امنیت باید منعکس‌کننده و منتج از نظریات مبتنی بر نقد مبنا و شیوه عملکرد تفکرات نوین باشد. نقد نوگرایی شامل گفتمان نوگرایانه سنتی درباره امنیت بوده و به طور خاص روشهای سیاسی مبتنی بر تفسیر نظامی‌گرایانه امنیت را مورد انتقاد قرار داده است. گفتمان انتقادی امنیت متضمن نقد اساسی تخصص فعالان بخش نظامی در زمینه امنیت سیاسی و حق انحصاری این بخش نسبت به تضمین امنیت است.

«شباهت» با مفاهیم تهدید نظامی، یکی از عناصر ضروری «امنیتی کردن» حوزه‌های اجتماعی غیرنظامی مرتبط با برداشت موسع از امنیت نظامی بود. بر این اساس آنچه که موجودیت دولت یا جامعه را تهدید می‌کرد می‌بایست از میان می‌رفت. تهدیدات جدیداً تعریف شده و ابزار مقابله با آنها نیز به ظهور روند جدیدی در نظریات می‌انجامد. برای مثال، دیتیرمانک^۱ معتقد است که تعریف گسترده امنیت شامل امنیت کل جامعه یا اجتماع است، نه اینکه تنها منعکس‌کننده موضوعات امنیتی در حوزه نظامی باشد. او به روشنی استدلال می‌کند که هر آنچه نهایتاً و به طور بنیادین خودمختاری یک جامعه یا اجتماع (آزادی آن در اقدام در

1. Dieter Mahncke

جهت توسعه خود) را به خطر اندازد، می‌تواند تهدیدی علیه آن جامعه یا اجتماع باشد. واضح است که این تعریف، تفکر امنیتی را به فراسوی نظریات محدود امنیت نظامی رهنمون می‌سازد. مانک در پایان چنین نتیجه‌گیری کرده است که تعریف وی «متضمن آن است که نیروی نظامی که به طور سنتی، ابزاری برای اعمال سیاست امنیتی بوده است، تنها در موارد محدود و به طور مضیق به کار گرفته خواهد شد. (۱۰)

مانک، مسأله تحول مفهوم امنیت را با رویکردی عملی و در نقطه آغازین از دیدگاهی ساده‌انگارانه مورد مطالعه قرار می‌دهد. او در ابتدا این سؤال را مطرح می‌کند که به هنگام بحث درباره امنیت یک دولت، جامعه یا اجتماع، چه چیزی مدنظر است؟ او سپس چنین پاسخ می‌دهد: حفظ استقلال که پیش شرط موجودیت و بقا است.

تضمین امنیت تنها محافظت از حرمت سرزمین همراه با کاربرد زور نیست. بلکه باید به عنوان محافظت از پیش شرط‌های موجودیت و هویت، موضوع امنیت نیز مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، مانک ناگزیر چنین استدلال می‌کند که احتمال کاربرد ابزارهای نظامی محدود است.

ب. به سوی یک سطح کیفی جدید

برای آنکه به بحثی از نظر کیفی بالنده درباره مفهوم امنیت برسیم، باید از روش عملی مانک سود جوییم. سؤال این است که اساساً امنیت چیست؟ یکی از راههای مطالعه این مفهوم آن است که تحلیلی نظری از مفهوم امنیت به دست دهیم. گرچه می‌توان در مباحث نظری امنیت خاستگاههای این مفهوم را شناسایی کرد، اما به نظر نمی‌رسد بتوان آن را با عمل سیاسی پیوند داد. به عبارت دیگر چنین تحلیلی ممکن است به این مشکل همیشگی بینجامد که نظریه‌پردازان ماهیت امنیت را بیان می‌کنند و همواره ادعا دارند که دیگران، برای مثال سیاستمداران، درباره امنیت آن گونه که ایشان آن را درک کرده‌اند، بحث نمی‌کنند.

اما رویکرد دیگر آن است که آگاهانه سعی کنیم رابطه‌ی عملی - کلامی موجود بین تحلیل و موضوع آن، یعنی رابطه فرآیند سیاسی و اگر دقیق‌تر بگوییم گفتمان سیاسی با نظریه‌پردازی در مورد آن را حفظ کنیم. این بدان معناست که اساس گفتمان امنیتی به هر ترتیبی که در علم

سیاست تبیین شده باشد، مورد تردید قرار نمی‌گیرد بلکه از طریق طرح سؤال درباره آنچه که «امنیتی می‌شود» و پیامدهای امنیتی شدن آن، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. در این صورت دیگر نه تنها اساساً مشکلی در مورد «ابهام» واژه امنیت یا اصطلاحات مربوط به آن وجود نخواهد داشت بلکه نکته مهمتر این خواهد بود که گفتمان امنیتی چرا و به چه چیزی اشاره دارد. بدین ترتیب، مسئله عملاً و فقط این است که معنا و منظور سیاسی از «امنیتی کردن» یک موضوع چیست. سیاسی کردن به عنوان یک امر امنیتی از طریق اقدامی در حیطه سیاست امنیتی؛ از نظر روش‌شناختی، به معنای کاربرد نظریات «کنش کلامی»^۱ است. (۱۱)

نظریات «کنش کلامی» که به طور گزینه‌ای به کار گرفته می‌شوند، مبنای نسبتاً مفیدی برای گفتمان «کثرت‌گرا» درباره امنیت ارائه می‌دهند. این بدان معناست که در این نظریات، ارائه تعاریف دایمی، یعنی ثابت یا محدود کننده از امنیت مورد نظر نیست. بدین ترتیب، امنیت عملاً در یک گفتمان سیاسی «عادی» مشخص تعریف می‌گردد. (۱۲) البته مدت این گفتمان ممکن است کوتاه یا بلند باشد و همچنین به علت ویژگی‌های دیگر تغییر یابد. استحکام و اعتبار استدلال‌ات این گفتمان و ارزش‌های تعیین شده ممکن است پیوستاری از نظر خطی غیرمنقطع یا مجموعه‌ای ناپیوسته در ارتباط با زمان، مکان و سایر ویژگی‌های مربوط به اوضاع و احوال باشد. بدین ترتیب هدف این گفتمان در دستیابی به کثرت‌گرایی از طریق ارزش‌ها و عادی بودن از طریق سیاست نه به معنای گسترش بیش از حد حوزه گفتمان نظری درباره امنیت، بلکه به مفهوم هدایت آن به سوی مباحثه‌ای مطلوب در مورد شیوه‌ها و فرصت‌های چندوجهی و کثرت‌گرایانه رویه‌های اجتماعی است.

اگر بخواهیم روشن‌تر صحبت کنیم، تعریف سیاست و امنیت بر اساس نظریات کنش کلامی یا گفتمان، همانطور که برای مثال *توماس فورسبرگ* در تفسیر رویکرد استدلالی به امنیت اعتقاد دارد، به این معنا نخواهد بود که هیچ امنیت واقعی وجود ندارد. (۱۳) برعکس، این تعریف بدین معنی است که امنیتی کردن در کنش‌های کلام محوری صورت می‌گیرد که محل طرح مسایل مربوط به امنیت واقعی‌اند. هرچند ماهیت مرجعیت گونه این کنش‌ها و اینکه اصطلاحاً به جهان واقعی اشاره دارند مورد انکار نیست، در عین حال خود «این کنش‌ها» با

1. Speech Act

ارایه معنا برای موضوعات «جهان واقعی» در مباحثه و اقدام برای امنیت از اهمیت اساسی برخوردارند. (۱۴) برای توضیح این دیدگاه، بد نیست بگوییم که اتکا بر نظریات «کنش کلامی» به این معنا نیست که موشکهای «واقعی» به عنوان بخشی از «جهان واقعی»، حتی اگر افرادی را مورد تهدید قرار دهند هم متضمن یک تهدید «واقعی» نیستند. البته که چنین است، اینها هم تهدیدند، اما فقط به عنوان مسأله فرعی و مادی از کنش کلامی که معنی و هدف موشکها در آن تبیین می‌گردد.

تفسیر کثرت‌گرا و موسع از امنیت، همچنین فرصتی را برای شکل‌گیری مباحث امنیتی کثرت‌گرایانه ایجاد می‌کند. برای آنکه این فرصت باقی بماند، لازم است اجازه دهیم برخی سؤالات اساسی و مهم در مورد امنیت و البته تا حدودی پاسخ‌های گوناگون بر مبنای تفاسیر مختلف از امنیت مطرح شوند. سؤالاتی چون: چه چیزی امنیتی می‌شود؟، چه کسی یا چه چیزی موضوع امنیت است؟، امنیت شامل چیست؟، شرایط زمینه‌ای امنیت کدام‌اند؟، نظریه امنیت چگونه شکل گرفته است؟، نیاز به امنیت و امنیتی کردن از کجا نشأت می‌گیرد؟، و اینکه امنیت با چه نوع رویه‌های اجتماعی و سیاسی مرتبط بوده و به چه نتایجی منجر شده است؟، باید طرح شوند.

سؤال مربوط به تعیین موضوع امنیت؛ یعنی کسی یا چیزی که امنیتش در معرض خطر واقع است، سؤال چندان دشواری نیست. برای پاسخ‌گویی به این سؤال کافی است دریابیم که در چند مورد باید دست به انتخاب بزنیم. از یک سو، باید تصمیم بگیریم که آیا باید امنیت «افراد» را در رویه‌های اجتماعی مورد نظر قرار دهیم یا در قالب برخی «ساخت‌های اجتماعی». از سویی دیگر، این فرصت وجود دارد که امنیت را بر یک مبنای «متکثر» و پیچیده ساخت. این امر به معنای قبول گروهی کاملاً متفاوت از موضوعات امنیتی نامربوط و حتی متضاد و در عین حال نسبتاً مستقل خواهد بود. در واقع، رویکرد متکثر امکان طرح این سؤال را فراهم می‌آورد که چه کسی حق برخورداری از امنیت را دارد و از نقطه نظر چه کسی باید امنیت ارزیابی شود.

در روابط بین‌الملل، امنیت در نظام دولتی معمولاً موضوع مباحث سنتی بوده است، همانطور که دولت هم موضوع امنیت و عامل اصلی آن بوده است. (۱۵) پیچیده کردن موضوع

امنیت از طریق طرح دو سؤال تبیین شده است: آیا موضوع، امنیت یک فرد، اجتماع، یا دولت و همچنین امنیت ملی یا بین‌المللی (درون دولتی یا بین‌الدولی) است؟ (۱۶) در بیشتر رویکردها، امنیت دولتی و بین‌المللی انتخاب «معقول» شناخته شده است. (۱۷) در واقع‌گرایی سیاسی، دولت بهترین نماینده ممکن برای افراد هم شناخته می‌شود، چرا که می‌تواند امنیت تک‌تک افراد را تضمین کند.

چنانچه گفتمان پلورالیستی به عنوان یک واقعیت پذیرفته شود، باید نمایندگان رهیافت‌های واسازانه هم به ساخت‌هایی که حداقل در تعبیر عمومی امنیت مهم تلقی می‌شوند، فرصتی برای ارائه آرایه آزادانه (توسط افراد یا جوامع) یک برداشت ذهنی از امنیت قایل شوند، حتی اگر برای برداشت سازه‌انگاران، اعتباری قایل نیستند. این همه به علت پرداختن به موقعیت دولت یا سایر واحدهای اجتماعی در گفتمان امنیتی کثرت‌گرا حائز اهمیت است، چرا که از نظر سازه‌گرایان اجتماعی، فرد در رویه‌های اجتماعی تنها موضوع «طبیعی» امنیت است.

گفتمان کثرت‌گرا که متضمن تنوع موضوعات امنیت است، مشکلات بسیاری را به همراه دارد. هرچه کمیت و کیفیت حوزه‌های مرتبط با امنیت که باید مورد توجه قرارگیرند بیشتر و متنوع‌تر باشد، تبیین جامع امنیت در نظام‌های کلان‌نگر دشوارتر خواهد بود. نتیجه ناگزیر این تنوع آن است که امنیت مشترک یا یک پارچه وجود ندارد، بلکه «حوزه‌های مختلف امنیت» ممکن است با هم در تعارضی حل ناشدنی قرار گیرند.

در این اوضاع و احوال، تلاش برای درک ماهیت امنیت به گره کوری از سؤالات پیچیده برخورد خواهد خورد. آیا پرداختن به امور امنیتی به معنای «پناه گرفتن» و «اقدام علیه دشمن» است؟ آیا دشمن در درون یا بیرون «ما» است؟ آیا امنیت، انواعی چون مثبت و منفی دارد که از نظر کیفیت با هم متفاوت‌اند؟

پرواضح است که امنیت و افزایش و کاهش آن، به شدت به روابط موضوع امنیت در اوضاع و احوال خاص، ساختارهایی که در آن تأثیر دارد و ساختارهایی که اساساً در تأمین امنیت مهم تلقی می‌شوند، مربوط است. برداشت سنتی از امنیت در واقع‌گرایی سیاسی موجب می‌گردد مطالعات امنیتی مربوطه معطوف آن دسته از روابط بین‌الدولی شود که از نقطه نظر امنیت نظامی حائز اهمیت‌اند. در حالی که مطالعات امنیتی سالهای ۱۹۹۰ که تحت تأثیر

تفکرات پست مدرن بوده‌اند، (۱۸) بیشتر به بحث درباره مسایل موجود در روابط اجتماعی می‌پردازند. (۱۹) به همین ترتیب، به نظر می‌رسد جنگ‌های دوران کنونی بیشتر به مسایل اجتماعی درون دولتی مربوط‌اند تا مسایل سیاسی بین‌الدولی. (۲۰)

اگر نقطه آغازین برای تعریف امنیت، این عقیده مانک باشد که امنیت به محافظت از شرایط اساساً مهم اجتماع یا جامعه در قبال دشمن مربوط می‌شود، بسیاری از «دشمنی»‌ها که از اهمیت کمتری برخوردارند باید کنار گذاشته شوند. از نقطه نظر موضوع امنیت، دشمنان داخلی و خارجی می‌توانند به یک اندازه مهم و خطرناک باشند. از دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی می‌توان گفت تعریف دشمن خارجی «امری بسیار ساده» است: هر دولت متخاصمی که دست به اقدامات نظامی ستیزه‌جویانه زند دشمن محسوب می‌شود. اگرچه دشمن ممکن است یک موضوع امنیت دیگر با ساختارهای زمینه‌ای خاص خود باشد. از سوی دیگر بر اساس تعریف طرفداران واقع‌گرایی سیاسی، دشمن می‌تواند ضرورتاً چیزی باشد که به ساختار زمینه‌ای خود موضوع امنیت تعلق دارد.

این دشمن «درونی» را می‌توان دشمن «درون دولتی» یا «درون جامعه‌ای» نامید که امنیت دولت یا جامعه را به طور اساسی تهدید می‌کند. به عنوان مثال، می‌توان از عوامل تهدید کننده بقای اقتصادی و فرهنگی جوامع سخن گفت. بدین ترتیب، می‌بینیم که برای درک معنای صحیح «دشمن درونی»، بحث درباره انواع مختلف تهدیدات امنیتی علیه حتی فقط یک موضوع امنیت - یعنی همان جامعه - ضروری است. برای مثال، تلاش در جهت بقا برای جوامع نسبتاً کوچک ممکن است به این نقطه برسد که در آن ادامه حیات اقتصادی و فرهنگی (یا زیست‌محیطی) این جوامع می‌تواند در تعارضی حل ناشدنی با هم قرار گرفته و کل جامعه را به فاجعه بکشاند.

علی‌رغم وجود مشکلات، گفتمان کثرت‌گرا نقاط ضعف مفهوم امنیتی را نمایان می‌سازد که با تصویر بی‌ظیر و مبالغه‌آمیزی که طرفداران واقع‌گرایی سیاسی از دولت به دست می‌دهند، پنهان گشته است. با این حال، هر رویکرد یا رهیافت معقول می‌تواند جنبه‌های مهم و خاصی از امنیت را وارد مباحثات کثرت‌گرا کند. برای مثال، دیدگاه نظامی‌گرایانه بر ابعاد و ویژگی‌های اثرگذاری نیروی نظامی تاکید دارد. این دیدگاه ممکن است به سادگی تمامی رویکردهای

غیرنظامی به امنیت را دست کم بگیرد؛ همان طور که گروه‌های متعصب و هودار جنبش صلح‌طلبی و حامیان ایشان در حوزه پژوهش نیز چنین برخوردی با فعالیتهای نظامی دارند. به همین ترتیب، نظریه‌پردازان مکتب واقع‌گرایی ممکن است تمامی اشکال نظریه کنش کلامی را به عنوان گزاره‌های بی‌معنی که ارتباطی با «امنیت واقعی» ندارد رد کنند. هم ایشان به طور هم‌زمان مورد حمله نظریه‌پردازان «ضد - واقع‌گرایی» قرار دارند. به هر حال، باید توجه داشت که هر یک از این رویکردها نکته مهمی را روشن ساخته و در عین حال موضوع مهم دیگری را پشت پرده مجهولات حقیقت ناتمام، پنهان باقی می‌گذارد.

ج. امنیت به عنوان جنبه‌ای ویژه از سیاست

در دهه ۱۹۹۰، امنیت عموماً به عنوان پدیده‌ای شناخته شده است که تنها از نظر حوزه شمول رشد یافته و گسترش آن فاقد تحولات کیفی جدید بوده است. به زبان ساده، حوزه امنیت تنها شامل مسایل نظامی نیست. (۲۱) در این مقاله سعی شده است قدمی در جهت شناخت اصول درک موشکافانه‌تر امنیت برداشته شود. موضوعات نظامی شامل بازی‌های راهبردی یا گسترش فزاینده قلمرو شمول امنیت به برخی حوزه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی نیستند هرچند که پیوندهای محکم با امنیت نظامی دولت، تنها عناصر بنیادین مورد نظر در مفهوم امنیت به شمار می‌روند. امنیت در سطحی گسترده‌تر و از دیدگاهی متفاوت به علت ویژگی‌های متفاوت آن، به عنوان موضوعی «سیاسی» و اجتماعی شناخته می‌شود که در آن راه‌حل‌های نظامی تنها برای مشکلات خاصی مناسب‌اند. از این دیدگاه جدید، «سیاست» با استفاده از مفهوم «حائز جنبه‌های مختلف بودن»^۱ درک می‌شود. بدین ترتیب سیاست صرفاً به عنوان جنبه‌های «سیاسی» پدیده‌ها شناخته می‌شود، (۲۲) و در این میان امنیت جنبه‌ای سیاسی است که کاربردی ویژه و ابزاری از روشهای نظامی دارد.

نقطه عزیمت نظری و معتبر برای دیدگاه مزبور این نکته است که برای مثال، سیاست در حوزه امور خارجی از سایر حوزه‌ها جدا نیست و در نتیجه بخش مستقلی به شمار نمی‌رود. نکته مذکور علی‌رغم وجود این حقیقت است که مثلاً در سطح اداری وزارتخانه‌ها، بخشی

1. Aspectuality

برای متخصصان سیاست‌های خارجی وجود دارد. بدین ترتیب سیاست خارجی نتیجه جنبه خاصی از سیاست یعنی امور خارجی است. اعمال نظریه «حائز جنبه‌های مختلف بودن» در حوزه سیاسی - سیاست به مفهوم ابعاد سیاسی امور - به این معناست که سیاست تقریباً در تمامی جنبه‌های فعالیتهای اجتماعی نفوذ دارد، چرا که از لحاظ نظری هر چیزی و هر موضوع طرح شده در مباحثات اجتماعی ممکن است جنبه‌ای سیاسی داشته باشد. البته نظریه «یکپارچگی»^۱ و «حائز جنبه‌های مختلف بودن» در مورد مفهوم سیاست، به این معنا نیست که هیچ حوزه مجزایی برای فعالیتهای خاص در جامعه وجود ندارد. آشکارا می‌بینیم که مثلاً حوزه‌های اقتصادی یا نظامی و حتی حوزه زندگی اجتماعی و اعمال سیاستمداران وجود دارد. بدین ترتیب، همچنان که حوزه‌های سیاست متفاوت است، امنیت هم حوزه‌ای خاص خود دارد. حوزه امنیت شامل سیاست در بسیاری از حوزه‌های فعالیتهای اجتماعی خاص است که جنبه امنیتی در آنها تأثیر دارد.

در نبود هر توصیف نظری - فقط از طریق حفظ نظم سنتی با این عقیده که امنیت بخشی است که به مسایل عمده‌تر مرتبط با نظامی‌گری می‌پردازد - گسترش قلمرو امنیت را می‌توان بیشتر پیامد هم‌پوشانی قابل توجه بین حوزه نظامی و سایر حوزه‌های خاص اجتماعی دانست. البته چنین برداشتی می‌تواند به ایجاد قالبهایی ثابت و سلسله مراتبی منتهی شود که ممکن است گرایشات نظامی‌گرایانه داشته باشند. با این حال، نظم «مبهم» قدیمی امنیت در اجتماع - وقتی که با فعالیتهای بخش نظامی پیوند خورد - نمی‌تواند اجازه تفکر درباره امنیت به عنوان موضوعی که محصول ماهیت و شرایط هر یک از مسایل و بخشهاست، به انسان بدهد.

د. سیاست امنیتی

سیاست امنیتی را معمولاً به عنوان اصل یا دکترینی برای تضمین امنیت در اجتماع یا جامعه - و نه به عنوان بخشی از سیاست به معنای استفاده از امنیت به عنوان یک ابزار - می‌شناسند. در فنلاند دوران ککونن^۲، معمولاً مسأله به همین سادگی بود که سیاست امنیتی فنلاند همانی

1. Undivideness

2. Kekkonen

است که پاسیکویی ککونن^۱ تعیین کرده است. مثل همیشه این به معنی «همزیستی مسالمت‌آمیز» و «بی‌طرفی فعال و مسالمت‌آمیز» بود. (۲۳) اصولاً تلقی سیاست امنیتی به ابزار یا به عنوان یک دکترین - به هیچ وجه - «تلقی نادرستی» نیست. فقط به نظر می‌رسد که تلقی از سیاست امنیتی نسبت به سایر حوزه‌های سیاست متفاوت است. در حقیقت، می‌توان گفت ارجاع به دکترینها که به نظر می‌رسد درست فرض شده‌اند، نشانگر آن است که سیاست امنیتی را نه به عنوان موضوعی امنیتی، بلکه همچون نظامی‌اداری می‌شناسند که شخص هیچ حقی برای دخالت سیاسی در آن ندارد.

در سطح دانشگاهها، معمولاً سیاست امنیتی را به عنوان هدایت سیاسی فعالیت‌های نظامی و مقدمات آن تعریف می‌کنند. (۲۴) در چنین نظریاتی این سیاست امنیتی است که ابزاری را تعریف می‌کند که به واسطه آنها، رفع تهدیدات علیه امنیت طراحی و کمبودهای امنیتی جبران می‌شوند. در واقع‌گرایی سیاسی، «امنیت» و «تهدید» به خودی خود ماهیتی سیاسی ندارند، بلکه واقعیاتی‌اند که به طور عینی وجود دارند. به طور خاص، در مطالعات راهبردی - نظامی، ارزیابی تهدیدات و نیازهای امنیتی در حوزه محاسبه احتمالات قرار می‌گیرند. بر این اساس در یک اجتماع مدرن، سیاستمداران مسئول تصمیم‌گیریهای سیاسی مربوط به امنیت یا بهتر بگوییم، تصمیم‌گیری در مورد حدود سرپیچی از توصیه‌های تحلیلگران نظامی هستند.

در گفتمان امنیتی، مواجهه با «سیاست امنیتی» به عنوان سیاست، دشوار نیست. اما موضوع در واقع چگونگی درک و تعریف تهدید و کمبودهای امنیتی است. انتقاد از نظریه‌پردازان کنش کلامی یا سایر مخالفان عینیت‌گرایی از طریق تمایز قایل شدن بین تهدیدات استدلالی و واقعی البته طی سالهای دهه ۱۹۹۰ رویه‌ای معمول بوده است. منظور از تهدید استدلالی برای مثال آن چیزی که به دلایل سیاسی (۲۵) «گفته شده» یا «خیالی» است، اما بر «ارزیابی‌های علمی» داده‌ها و واقعیات مربوط به امنیت نظامی مبتنی نیست. آیا باید به همین ترتیب درباره امنیت واقعی و خیالی به بحث پرداخت؟

از یک سو، تمایز مزبور از این عقیده معقول نشأت می‌گیرد که همواره در جهان ترس‌هایی بی‌دلیل وجود دارد و اینکه شخص باید، مثلاً در این مورد از طریق ارزیابی راهبردی خودسرانه

1. Paasikivi Kekkonen

و مبتنی بر واقعیات، خود را از شر این ترسها رها کند. از سویی دیگر، به سختی می‌توان دلیلی نظری برای دفاع از این مدعی یافت که تهدید به دو نوع واقعی یا خیالی، تقسیم می‌شود. اگر احتمالات را در نظر بگیریم قضیه تا حدودی متفاوت می‌شود، البته باید متوجه باشیم که «حساب احتمالات» هرگز به مانند حقیقت، هیچ مورد خاصی را روشن نمی‌سازد.

درک امنیت و تهدید امری تجربی است؛ بالاخص اگر درک تهدید را، حس کردن پیشاپیش ناامنی بدانیم. کاملاً مشخص است که «حقیقت» مربوط به تهدیدات پیش‌بینی شده تنها پس از تحقق آن تهدیدات روشن می‌شود و البته پس از این امر آنها دیگر تهدید به شمار نمی‌روند. اصولاً تمامی تهدیدات، چه آنهایی که تحقق خواهند یافت، و چه آنهایی که به نوعی به نظر می‌رسد «تنها تهدیداتی خیالی» اند، ماهیتی یکسان دارند که همان دیدن پیشاپیش چیزی بر مبنای طرق مختلف استنباط و نتیجه‌گیری است. بنابراین، اساساً موضوع مهم، تصمیم‌گیری در این مورد است که آیا باید از سگ عصبانی همسایه بترسیم یا از مترسکی ترسناک؟ از روس‌ها بترسیم یا از کاربرد مواد سمی در جنگ‌ها توسط صدام حسین؟

چگونه می‌توانیم وجه تمایز بین تهدیدات «واقعی» و «خیالی» را دریابیم؟ آیا باید بپرسیم منبع خارجی تهدید وجود دارد یا خیر، یا آنکه تهدیدی که از آن می‌ترسیم تحقق خواهد یافت یا خیر؟ آیا با پرسیدن چنین سؤالاتی می‌توانیم حداقل از شر مترسک‌ها رها شویم؟ این سؤالات کمک چندانی نمی‌کنند، چرا که به نظر نمی‌رسد در صورت وجود احساس ناامنی در جامعه و در افراد کسی واقعاً تنها از چیزی چون مترسک وحشت داشته باشد. با این حال، آیا عاقلانه نیست حداقل برای کاهش ترس‌های بی‌مورد سعی کنیم از شر مترسک‌ها رها شویم؟ می‌توان به این سؤال پاسخ مثبت داد و سپس چنین پرسید که آیا این کار، یعنی حداقل تلاش در جهت رها شدن از شر مترسک‌ها - و چنانچه این امر ممکن نباشد - جدی گرفتن آنها و آماده شدن برای آغاز خصومتها در مقابلشان، تنها هدف تجزیه - تحلیل راهبردی مفهوم تهدید است؟

اگر حقیقت داشته باشد که ما در جهانی از حق انتخاب‌ها و فرصتها با تاریخی روشن زندگی می‌کنیم، آنگاه می‌توان گفت که کل گفتمان درباره تهدیدات واقعی و خیالی تا حدودی بی‌مورد است. تنها راه ممکن برای توجیه این تمایز آن است که تصور کنیم تاریخ جهان دارای

الگوی «جبری» از امور است، درست همان طور که یک پیانوی خودکار، موسیقی خاصی را می‌نوازد. بدین ترتیب، کسی که دانش مناسب را دارد می‌تواند ادعا کند که دیگری ممکن است عقیده نادرستی درباره وضعیت امور داشته باشد و یا برای مثال تهدیدات خیالی نادرستی را هم تصور کرده است. مطالعه راهبرد نظامی که بین تهدیدات «واقع‌بینانه» و «غیرواقع‌بینانه» تمایز قایل می‌شود، بر نگرش عینی‌گرایانه به جهان درست مانند آنچه که در واقع‌گرایی سیاسی هم صورت می‌گیرد، مبتنی است. بر اساس این نگرش برای هر پدیده‌ای تنها یک حقیقت، معنی یا تفسیر وجود دارد. به عبارت دیگر رابطه علی میان تمامی مسایل، قابل شناسایی است و بهتر از همه آنکه عملکرد صحیح در جهان تنها یک راه ممکن دارد. اما چگونه است که در این نگرش جایی برای سیاست نیست؟

از این دیدگاه می‌توان گفت که واقع‌گرایی سیاسی روشی کاملاً بدبینانه است. از آنجا که به نظر می‌رسد در این نظریه، سیاست به عنوان راه معقول اداره امور اجتماعی در دنیای مدرن پذیرفته شده است، اصولاً تنها سیاستمداران و البته فقط به علت دموکراسی و آزادی! فرصت اتخاذ تصمیمات نادرست را دارند. از دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی، هیچ گزینه واقعی برای به هم ریختن نظم حقایق پیش‌رو وجود ندارد اما فرصتی برای این کار هست. می‌توان گفت سیاستمداران گاهی «الگوی تاریخ» را تغییر می‌دهند، لیکن وضعیت بار دیگر به حالت اول برمی‌گردد: در این وضعیت جدید اگر به قدر کافی خردمند باشیم، خواهیم دانست که چگونه «درست» عمل کنیم. بر این اساس می‌توان دریافت که چرا سیاستمداران نباید از دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی در مسأله امنیت دخالت کنند.

گفتمان مربوط به تهدیدات «واقعی» و «غیرواقعی» در تفکر امنیت نظامی وقتی بیشتر قابل درک خواهد بود که یک مفهوم تهدیدآمیز «بدیهی» مطرح باشد. یک دولت همسایه و متخاصم، نیروی نظامی خود را در مرزها سازماندهی کرده و با سخنان سیاسی خصومت‌آمیز از آن حمایت می‌کند. چنین وضعیتی معمولاً امکان می‌دهد تهدید مزبور، علی‌رغم عدم ارایه هیچ دلیل علمی به علت عدم تحقق آن تهدید تا آن زمان، به عنوان یک «تهدید واقعی» ارزیابی گردد. در واقع پدیده‌های عینیت یافته اساساً ماهیت تمامی تهدیدات را تشکیل می‌دهند و اگر

آنها فقط شامل تهدیدات و امیدهای «تحقق نیافته» باشند، دیگر نمی‌توانیم آنها را تهدید به حساب آوریم. در مورد تهدیدات، ما تنها می‌توانیم به فرضیات و پندارها تکیه کنیم. حقیقت طنزآلود این است که در استدلال درباره امنیت و احساس تهدید، به این نتیجه می‌رسیم که این مفاهیم چندان با محاسبات علمی مرتبط نیستند. البته روش دقیق و علمی در راهبرد و امنیت نظامی وجود دارد که مستلزم دانش تخصصی کاملاً پیشرفته است. (۲۶) بر اساس این روش که از نوع آکادمیک و مستلزم سطح بالایی از دانش است، «افراد غیرحرفه‌ای» و سیاستمداران متوسط، تنها می‌توانند به امنیت آسیب برسانند، اگرچه دموکراسی سیاسی بر چیزی غیر از این تأکید دارد.

بر اساس گفتمان فوق به نظر می‌رسد موضوعات امنیت و احساس تهدید پدیده‌های عادی انسانی یا بهتر بگوییم اجتماعی‌اند که به حوزه ملاحظات اجتماعی یعنی سیاست تعلق دارند. ارزیابی امنیت و تهدید هرگز بر واقعیات بلافصل مبتنی نیست، بلکه همواره استدلالات غیرمستقیم اساس آن را تشکیل می‌دهد. درک این مفاهیم به تفسیر ماهیت بنیادین آنها بستگی دارد. اگر بخواهیم در این مورد از ارسطو کمک بگیریم، خواهیم گفت موضوعات امنیتی معمول‌ترین امور «دانش عملی»^۱ می‌باشند که همانگونه که از نامش برمی‌آید و برخلاف دانش نظری^۲ از رفتار اجتماعی انسان مستقل نیست. (۲۷) بنابراین، بر اساس توصیه ارسطو، وقتی به موضوعات امنیتی می‌پردازیم، باید از دلایل عملی استفاده کنیم.

نتیجه‌گیری

اگر سیاست‌های امنیتی ماهیتاً موضوعاتی سیاسی باشند، بی‌تردید این امکان وجود خواهد داشت که چند موضوع مستقل و متفاوت امنیت را در جوامع گوناگون بازشناسی کنیم. بنابراین، اینکه کدام حوزه امنیت را باید در هر لحظه موضوع «حائز اهمیت» به حساب آورد، تنها به دلایل عملی در جوامع سیاسی بستگی دارد. اگر به نظر می‌رسد که امنیت دولت برای اکثریت یک جامعه سیاسی که قادر به تصمیم‌گیری در خصوص سیاستهای امنیتی در

1. Practic

2. Theoretike

اجتماع‌اند، حائز اهمیت باشد، ایشان باید هم آن را برگزینند، اما در برخی موارد خاص، ممکن است امور اجتماعی یا جامعه در وضعی باشد که لازم شود امنیت دولت را به علت اهمیت بیشتر موضوعات امنیت دیگری فراموش کرد. به همین دلیل، اینکه چرا برخی اقلیت‌های قومی ممکن است از استدلالات امنیتی خود به این نتیجه برسند که باید علیه قدرت‌هایی که تهدیدشان می‌کنند، حتی اگر در داخل همان جامعه باشند، قیام کنند، کاملاً قابل درک است.

همان طور که قبلاً گفته شد، ضمن اینکه به راحتی می‌پذیریم «تفاوت‌هایی» بین اهداف چند موضوع امنیت مختلف وجود دارد، باید این حقیقت را قبول کنیم که حتی برای یک موضوع امنیت مستقل هم چند هدف متضاد و متناقض وجود داشته باشد. از نظر تحلیل، به سادگی می‌توان ملاحظه کرد که چگونه ممکن است اهداف اقتصادی، زیست‌محیطی و فرهنگی در جوامع در مسیر برخورد با هم هدایت شوند. بنابراین، چنانچه این امر به وقوع بپیوندد، حل مشکل، مسئله‌ای فقط سیاسی خواهد بود که اگر ممکن نگردد بحرانی امنیتی به وجود خواهد آمد.

هدف گفتمان امنیت متکثر و گسترده ایجاد امکان برای مباحثات در مورد امنیت متنوع است. اگر بپذیریم که چیزی به جز دولت می‌تواند موضوع امنیت باشد، بدون شک حوزه‌های بسیاری از امنیت غیرنظامی وجود خواهد داشت که روشهای نظامی کمکی به آنها نخواهد کرد. این همه تاکید بر تکثرگرایی بدین معنا نیست که بخواهیم ارزشهای تفکر امنیت نظامی و روشهای نظامی را نادیده بگیریم، بلکه می‌توان آن را تلاشی در جهت تعیین جایگاه صحیح تفکر امنیت نظامی به عنوان رهیافتی جزئی و خاص در مورد برخی مسایل بسیار ویژه در حوزه گسترده گفتمان امنیتی در جوامع دانست. امنیت هر چه بیشتر از طریق روشهای غیرنظامی تقویت شود، نیاز کمتری به تلاش در جهت استفاده از روشهای خشونت‌آمیز نظامی در حل مسایل امنیتی خواهد بود. امنیت از لحاظ گفتمانی موضوعی تماماً سیاسی است.

* Huru, Jouko, "Towards pluralistic and extended security", **Finland**, Tampere Peace Research Institute, University of Tampere, Workshop No 18, March 1999.

یادداشت‌ها

1. see: Waever, Ole, *Securitization and Desecuritization*, Working Papers 5/1993, Copenhagen, Center for Peace and Conflict Research, 1993.
2. Buzan, Barry, et al, *Security, A New Framework For Analysis*, London, Lynne Rienner, 1998, p.2.
3. *Securitization and Desecuritization*, op. cit.
4. Waever, Ole, et al, *Identity, Migration and The New Security Agenda in Europe*, London, Pinter, 1993.
5. McInnes, Colin, "Alternative defence", Colin McInnes(ed), *Security and Strategy in the New Europe*, London & New York Routledge, 1992.
6. Dorman, Andrew, Treacher, Adrin, "European Security, an Introductio" to security issues" in *Post – Cold War Europe*, Aldershot, Dartmouth, 1995, pp 3-6.
۷. تمایز مفهومی میان امنیت قابل انعطاف و هسته امنیتی، ظاهراً با گفتمان ناتو پیرامون جداسازی کارکردهای اصلی و فرعی (قابل انعطاف‌تر) این اتحادیه هماهنگ است.
8. NATO Communiqués, "Text of statements, dedarations and final communiqués, issued at meeting held at ministerial level during 1991", *NATO Office of Information and Press*, 1991.
9. North Atlantic Assembly, America and Europe, "The Future Of NATO and the Transatlantic Relationship", Final Report of the North Atlantic Assembly Presidential Task Force.
10. Mahnke, Dieter, "Parameters of European Security", Western European Union, Institute for Security Studies, Chaillot Papers, September 1993, p.8.
11. Ibid, p.3.
12. *Securitization and Desecuritization*, op.cit, pp 183 - 256.

۱۳. در مورد گفتمان سیاسی نک:

Dryzek, John, *Discursive Democracy, Politics, Policy, and Political Science*, Cambridge, Cambridge University Press, 1990.

14. See: Forsberg, Tuomas, "Laaja vai suppea turvallisuus?", *Kosmopolitics*, Vol.26, No3, 1996, pp5 – 26.
15. Lipschutz, Ronnie, "Negotiating the boundaries of difference and security at millenniums end", in *On Security*, New York, Columbia University Press 1995, pp 212 - 228.
16. See: Buzan, Barry, *People, States & Fear, An Agenda For International Security Studies in the Post – Cold War Era*, London, Lynne Rienner, 1991.
17. See: Paugh, Michael (ed), *European Security Towards 2000*, Manchester, Manchester University Press, 1992, pp.2-7.
18. Ibid.
19. *Securitization and Desecuritization*, op. cit.
20. "Negotiating the boundaries of difference and security at millenniums end", op.cit, p. 4.
21. Ibid, p 218.
22. "European security, an introduction to security issues", op. cit, pp. 3-6.
۲۳. این عبارت، بسط برداشت کلاسیک از سیاست است. آن‌گونه که برایان فی استدلال می‌کند: «سیاست به تلاش سنجیده مردم برای نظم بخشیدن، هدایت و کنترل مسایل و فعالیت‌های جمعی‌شان، تعیین اهداف جامعه‌شان و ارزیابی و تحقق این اهداف اشاره دارد.»
24. Apunen, Osmo, *Tilinteko Kekkosen Aikaan, Ulkopolittinen Valta Ja Vallankaytto Suomessa*, Helsinki, Kirjayhtyma, 1984.
25. Visuri, Pekka, *Turvallisuuspolitiikka Ja Strategia*, Helsinki, WSOY, 1997.
26. "Laaja vai suppea turvallisuus?", op.cit, pp. 9, 15.
27. *Turvallisuus Politiikka Ja Strategia*, op.cit.